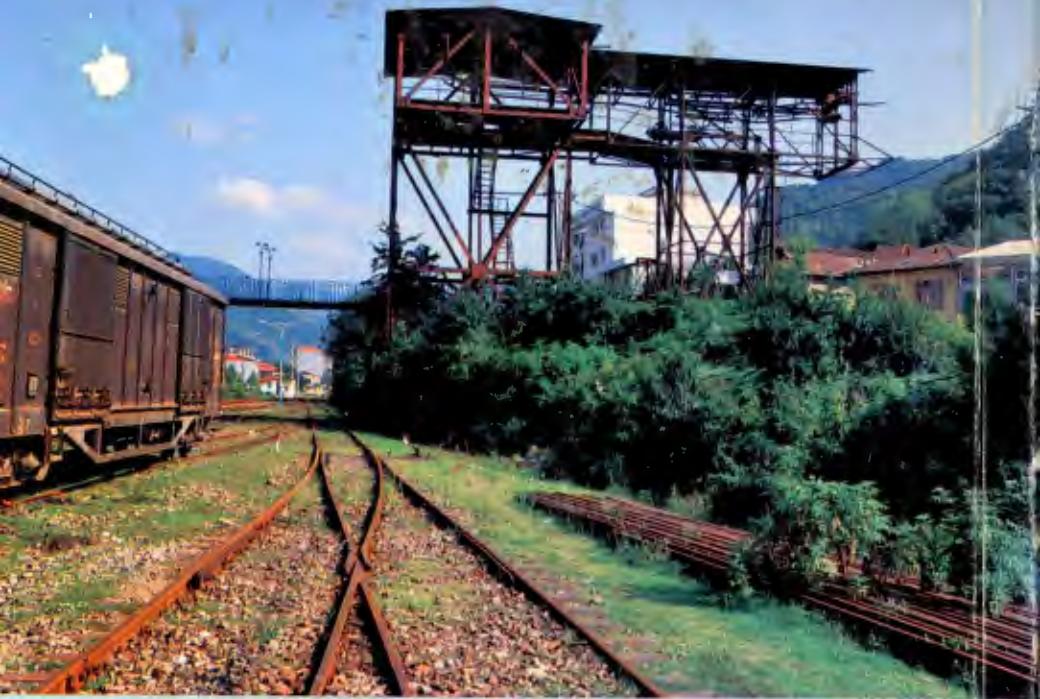


قصه های از دره زرگاب

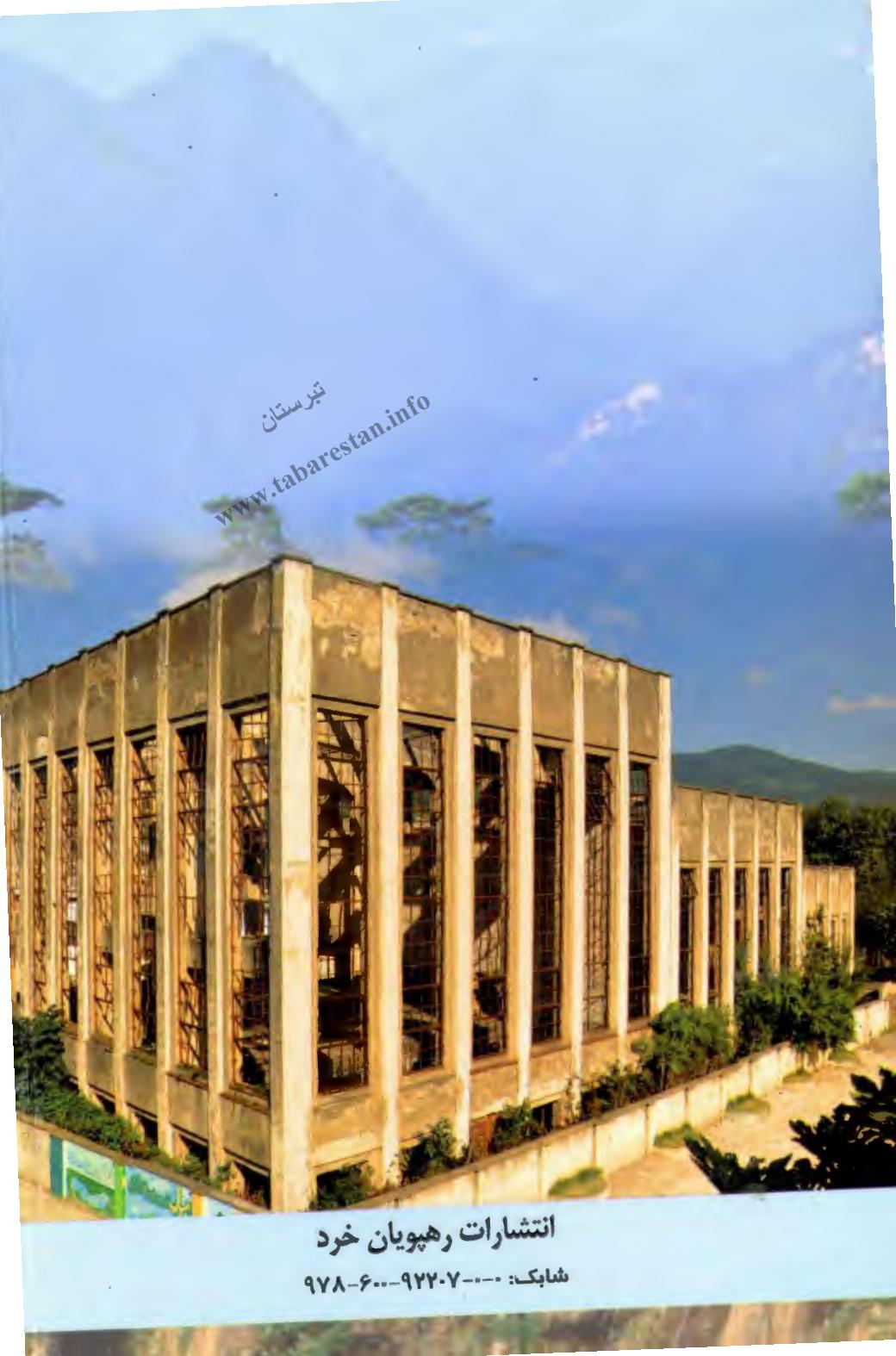
(در گذریک قرن اخیر)

بیرستان

www.tabarestan.info



دکتر عطاء الله قبادیان



انتشارات رهپویان خرد

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۲۲-۷----

تبرستان
www.tabarestan.info

الله
بسم الله الرحمن الرحيم

تبرستان
www.tabarestan.info

قصه هایی از دره زیراب (در گذریک قرن اخیر)

دکتر عطالله قبادیان (پروفسور)

علوم کشاورزی - علوم زمین

نوبت و سال چاپ: نخست - ۱۳۹۱

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

سرشناسه: قبادیان، عطا، الله، ۲۳
عنوان و نام پدیدآور: قصه هایی از دره زیراب

(در گذریک قرن اخیر) عطالله قبادیان

مشخصات نشر: تهران: رهیویان خرد، ۱۳۹۱

مشخصات ظاهری: ۱۲۸ ص، نقشه.

شایعه: ۶۷۸-۴-۰-۰-۹۲۳-۷-۰

وضعیت فهرست‌نویسی: فریبا

موضوع: زیراب

رده‌بندی کنگره: ۱۳۸۹-۲۲-۴۲۵۱/۰۹۱

رده‌بندی دیوبیس: ۲۲۵۲/۹۵۵

شماره کتابشناسی ملی: ۶۵۵۴۲۲۲

۴۰۰۵

انتشارات رهیویان خرد

انتشارات شلقوی

تهران: نارمک میدان ۲۱ - کوی جاوید پلاک ۶

وب سایت انتشارات: www.fanouse.net

E-mail: info@fanouse.net

تلفن: ۰۹۱۲۱۹۵۸۷۱۸ - ۰۲۱۷۷۸۰۳۶۱۸

♦ روی جلد: برج معروف به نقاله مربوط به حمل و نقل هوایی زغال سنگ دره زیراب (احادث بنا حدود ۷۵ سال قبل)

♦ پشت جلد: بنای عظیم متروکه سانترال برق در دره زیراب (احادث بنا حدود ۷۵ سال قبل)

قصه‌هایی از دره زیراب

(در گذریک قرن آخر)

دکتر عطاءالله قبادیان

رهیعت‌خان

تبرستان

www.tabarestan.info

فهرست مطالب

۹	منظومی از دره‌ی زیراب
۱۱	تبرستان
۱۳	پیش‌گفتار
	مقدمه

فصل اول

دره زیراب به عنوان پایگاه استراتژیکی منطقه عشايرنشين گذشته سوادکوه

۱۷	موقعیت عمومی سوادکوه در استان مازندران
۲۵	سوادکوه از نظام عشايری - روستایی به نظام روستایی - شهری
۲۷	شرایط جغرافیایی دره زیراب
۲۸	ویژگی‌های استراتژیکی دره زیراب
۳۰	دگرگونی زیستی دره زیراب از نظام روستایی به شهرنشینی (از رباطسر به شهر زیراب)
۳۱	عنوان و محدوده زیراب در عرف عموم

فصل دوم

ساختار و ویژگی‌های اجتماعی گذشته دره زیراب در چارچوب نظام زیستی منطقه عشايرنشين سوادکوه

۳۷	دره زیراب در نوازش رهگذران و زمین‌گیر کردن مهاجمان
----	--

فصل سوم

دره زیراب و حاکمیت امیر مؤید سوادکوهی بر مازندران

۱- دره زیراب به عنوان پایگاه اصلی امیر.....	۵۵
۲- دره زیراب در درگیری‌های ناخواسته ایلی	۵۷
۳- دره زیراب درگیر دگر بار رقابت‌های ایلی.....	۶۲
۴- دره زیراب زیربار سنگین کدورت‌ها و رقابت‌های ایلی.....	۶۵
۵- دره زیراب و جنگ جهانی اول.....	۶۸
۶- تحلیلی ساده از وقایع ناخواسته	۷۰
۷- ماجراهای شاهزاده خانم در دره زیراب.....	۷۲

فصل چهارم

دره زیراب در تحولات تاریخی عصر جدید ایران

۱- دره‌ی زیراب در همگامی با تحولات.....	۷۹
۲- دره زیراب در بازگویی خاطرات	۸۲
۳- دره زیراب به عنوان یکی از اهداف سیاسی استراتژیکی اشغالگران جنگ جهانی دوم	۸۳

فصل پنجم

دره زیراب و از سرگیری فعالیت نصرالله خان یاور در سوادکوه

۱- جنب و جوش دوباره در روستاهای چهارگانه.....	۸۸
۲- نصرالله خان در تبعید روس‌ها.....	۹۲
۳- برگشت از تبعید روس‌ها و تدارک هسته مقاومت.....	۹۳
۴- گریختن شکار از تله شکارچیان - در پی راه مقابله.....	۹۶
۵- آغاز درگیری‌های مسلحانه در دره‌ی زیراب.....	۱۰۳
۶- ماجراهی حیوان وفادار با سربازان اشغالگر.....	۱۰۵
۷- ارتباط مصلحت‌اندیشانه.....	۱۰۸
۸- دره‌ی زیراب در آزمون سخت خانوادگی.....	۱۱۲
۹- یادآوری بعضی از اشتباهات گذشته برای زدودن آرزدگی‌های خانوادگی.....	۱۱۶

فصل ششم

دره زیراب در شکل دهی مجده عشاير سوادکوه

۱- آغاز بحران جدید سیاسی در کشور.....	۱۱۷
۲- دره زیراب درگیر تنش‌های سیاسی منطقه‌ای.....	۱۱۷
۳- دره زیراب در واقعه ۲۸ مرداد و عشاير سوادکوه.....	۱۲۰
۴- دره زیراب و انقلاب اسلامی مردم ايران.....	۱۲۷

فهرست قسمی

ش ^۱ : موقعیت شهرستان سوادکوه در استان مازندران.....	۱۸
ش ^۲ : آبراهمهای و سرشاخه‌های رودخانه تلار در جمع آوری آب‌های سطحی کوهستان‌های سوادکوه - تأمین کننده نیازهای آبی بخشی از دشت مازندران	۲۰
ش ^۳ : نمودار کلی زمین‌شناسی بخشی از البرز مرکزی و شهرستان سوادکوه	۲۱
ش ^۴ : نمای کلی مسیر دو گسل البرز مرکزی (۱) و آبیک - فیروزکوه (۲) در حوزه شمالی	۲۳
ش ^۵ : نمودار تغییرات احتمالی پوشش جنگلی سلسله جبال البرز مرکزی از آن جمله منطقه سوادکوه بویژه در طول یک قرن اخیر (۱و۲)	۲۵
ش ^۶ : نمایی از مسیر کوه‌های عشاپری ولویی گذشته در محدوده از میانند قشلاق - ییلاق معروف به گرودبار (ار لله بند تا سینه ارتفاعات تنگ)	۳۵
ش ^۷ : نمایی از طبیعت گذشته سوادکوه - کوه‌های سر به آسمان کشیده تودرتو با پر تگاهها و دره‌های عمیق زیر پوششی از جنگل‌های انبوه آن روزگار شمال ایران به عنوان دژ تسخیرناپذیر سرداران و رزم‌آوران صفحات شمالی ایران زمین	۳۸
ش ^۸ : نمودار ساده از پروفیل ژئومورفولوژیکی دره زیراب	۴۰
ش ^۹ : حوزه قلمرو فعالیت‌های زیستی - تولیدی منطقه عشاپرنشین گذشته سوادکوه در گردش سالیانه: از خط الرأس ارتفاعات البرز مرکزی تا سواحل دریایی مازندران	۵۸

قصه‌هایی از دره‌ی زیراب

(در گذر یک قرن اخیر)

بنام خداوند جان و خرد کزین برتر اندیشه بر نگذرد

تبرستان

دره زیرابم، از تبار کوهستان مازندرانم

از سوادکوه، سنگر گاه سلختیوران و مرزدارانم

از دژ تسخیرناپذیر، رزمگاه رستم و دیوانم

در روزهای تنگ وطن، جان بر کف از پیشگامانم

دره‌ی زیرابم، درودگویان همه‌ی اقوام ایرانم

بر زادگاه رستم و یعقوب، سیستان و بلوچستانم

بر نگهبانان خلیج فارس و دریای عمان، هرمزگان، بوشهر و خوزستانم

بر دلاور مرزداران وطن، لرستان، ایلام و کرمانشاهانم

بر دماوند کوه سمبل جاودانگی وطن، ساحل نشینان دریایی مازندرانم

بر پیکره‌ی سرافراز وطن، کوهنشینان البرز و زاگرس، پنهانی فلات مرکزی

ایرانم

بر سرزمین فرهنگسازان وطن، مرو، تاجیک و خراسانم

بر بازوی ستبر ایران، پیکره تکه و پاره وطن، کردستان قهرمانم

بر سر مام وطن، زادگاه زرتشت و بابک، آذربایجانم

دره زیرابم، خاکپای همه‌ی مردم ایرانم

تبرستان

www.tabarestan.info

پیش‌گفتار

دره زیراب چون دیگر نقاط انگشت‌شمار فلات پهناور ایران، در طول هزاران سال به عنوان پایگاه تسخیرنایذیر سرداران و رزم‌آوران پناه گرفته در اعمق جنگل‌ها و کوهستان‌های سوادکوه، در دفاع از مرزهای شمالی ایران توانسته قدرتمندانه عمل کند. البته که در طول زمان شگفت‌آفرینی‌ها و ماجراهای فراوانی را هم تجربه و در محک آزمایش قرار می‌دهد.

اما در همه حال بی‌نیاز و گمنام اسرار بی‌شماری را در نهان خود نهفته و خاموش می‌ماند تا شاید فرصتی پیش آید برای بازگو کردن. اگر چه کمی دیر شده، زیرا اغلب اسناد و شواهد از بین رفته‌اند مگر گزارشات تاریخی منطقه‌ای دست‌چین شده. می‌دانیم که اغلب پیشینه و اسناد تاریخی این سرزمین کهن‌سال و تمدن‌ساز جهانی همیشه مورد تهاجم و دستبرد بوده، اطلاعات تاریخی بیشتر از سینه به سینه و از نسلی به نسلی دیگر منتقل می‌شد و چنین است برای منطقه سحرانگیز سوادکوه.

به هر روی دره زیراب توانسته در هر شرایط بی‌اعتنای و مصمم به عنوان بند ناف تاریخی سوادکوه برقرار و پایدار بماند.

لذا هدف اینست تا بخشی از وقایع یک قرن اخیر را که شخصاً تجربه کرده یا از منابع موثق شنیده‌ام، به‌ویژه از آغاز جنگ بین‌المللی دوم (اواخر

دهه ۳۰ میلادی از قرن بیستم) بازگویی و ارائه شود. آنچه را که حضوراً از تعریف بزرگترهای خانواده دریافت داشتم معلوم می‌شود، این دره که چند روستای پر جمعیت عشايرنشین را در حول وحوش خود داشته، بر مسئولیت تاریخی که بر او محول شده واقف بوده تا همیشه این آمادگی را داشته باشد. چه در دوره‌ی قدرتمندی امیران و پیش از در دوران شکست و آوارگی، در هر صورت کوله‌بار سنگین شادی و تلخی را برای سوادکوه بر دوش کشد. به ویژه این‌که در برابر گروه غالب که برای فروشناندن خشم برخاسته از قدرت، به سراغ او می‌آیند مردانه بایستد و پایداری کند. آن‌هم به صورت جنگ و گریز و شبیخون زدن‌ها، با تغییر سکونت‌گاه‌ها و پناه بردن در قعر جنگل‌ها، آنگونه که ببرهای مازندران و پلنگ‌های تیزدندان کوهستان‌های سوادکوه به او آموخته‌اند.

دکتر عطاء‌الله قبادیان

پاییز ۱۳۸۹

مقدمه

این گزارش سعی دارد وقایعی را که در ارتباط با تحولات سیاسی - اجتماعی ملی و جهانی در طول یک قرن اخیر در دره‌ی زیراب به‌وقوع پیوست، به‌نحوی به تصویر بکشد. در این رهگذر عملکرد مردم این سامان را که تمام توان خود را در دفاع از ارزش‌های ملی و تمامیت ارضی میهن ما در نهایت بی‌نیازی به کار گرفته‌اند، در معرض دید نسل جوان و نسل‌های آینده قرار دهد که بر تداوم بخشی این سرنوشت تاریخی بهارث رسیده از نیاکان، دلبسته و تأکید دارد.

البته پایداری و جاودانگی این سرزمین مقدس یعنی ایران، مديعون زحمات و فدایکاری همین نقاط انگشت‌شمار در ظاهر دره‌های کوچک و گمنام پراکنده در گستره میهن پهناور ما است، که شجاعانه و بی‌ریا با هدف مشترک، پاسداری از حیثیت و شرف ملی در تابعیت از شرایط زمانی و مکانی عمل کرده‌اند. چنانکه مردان بزرگی را برای مام وطن در دامان خود پروردده‌اند. لذا نیت بر آگاهی دادن نسل جوان منطقه که در این مقطع زمانی کوتاه در زادگاه چه گذشت، بر این اساس تأکید بر پیگیری راه تجربه‌اندوزی و مسئولیت‌پذیری، در همه حال بهترین‌ها را برگزیدن، گذشت، جوانمردی و صداقت را در پیش گرفتن است.

یادآوری می‌شود که اگر به رقابت و رویارویی ایلی اشاره دارد، این از اساس خصلت انسانی است و شرط به پیش تاختن او که توقفی را هم نمی‌شناسد. این روند تکاملی او به سوی کمال است که هدف نهایی موجودی به نام انسان را تشکیل می‌دهد. توجه داده می‌شود که این گزارش کمترین امتیازی را بین افراد این خانواده بزرگ ایلی یعنی سوادکوه نمی‌شناسد. اگر در گزارش از روستایی خاصی نام برده می‌شود به دلیل مرکزیت و اگر بر عملکرد افرادی تأکید دارد، به لحاظ رهبری و قراردادشتن در خط مقدم رویارویی با سوانح و بحران‌های منطقه‌ای و ملی بوده است. اگر از گروه سیاسی وابسته، اشاره مکرر دارد به دلیل حضور بسیار فعال این گروه از تاریخ اشغال ارتش سرخ تا اوایل سال ۱۳۳۲ش است که خود معرف بخشی از عملکرد جامعه روشن فکر نوپای ایرانی می‌باشد. صحبت از دخالت‌های نظام‌های سیاسی همسایه شمالی است، اما نه هرگز نسبت به ملت بزرگ آن سامان که خود در رویارویی با آن نظام‌ها به تنگ آمده بودند. این گزارش با بیان ساده و بی‌ریا در شش فصل کوتاه و خلاصه به شرح زیر تدوین گردید.

فصل اول: برای معرفی موقعیت جغرافیایی - استراتژیکی دره زیراب، تصویر کلی را در چارچوب منطقه سوادکوه به عنوان بخشی از نیمه‌ی شمالی البرز مرکزی ارائه می‌دهد، با بررسی ساده از شرایط زمین‌شناسی، سیمای طبیعی - تاریخی سوادکوه، از تحولات اجتماعی و جامعه عشايری تا روند شهرنشینی صحبت می‌شود. از نام و نشان و محدوده دره زیراب به عنوان پایگاه تدارکاتی

و تدافعی عشاير سوادکوه تا ویژگی های استراتژیکی دره زیراب در سطح منطقه و ملی اشاره شده است.

فصل دوم: ترکیب اجتماعی دره زیراب را به عنوان بند ناف منطقه عشاير نشین گذشته سوادکوه با پیکرهای واحدی متشكل از روستاهای چهارگانه معرفی می کند که امروز اجتماعاً شهر زیراب راسته ایلان در شکل داده اند. به گوشه هایی از اسرار و شگردهای دره زیراب در مابطه با روش های نگهبانی در حراست از منطقه سوادکوه از آن جمله به صورت کمینگاهی در بهدام انداختن و زمینگیر ساختن مهاجمین صحبت شده است.

فصل سوم: اهمیت دره زیراب را برای حاکمیت امیر مؤید سوادکوهی بر مازندران به بحث می گذارد. دره زیراب در عین این که به عنوان پایگاه اصلی تدارکاتی عشاير سوادکوه بوده، یک رقیب ایلی برای پسران امیر که به طور طبیعی تعدیاتی هم صورت می گرفت و در دسر آفرین هایی را هم برای طرفین به همراه داشت. از اهمیت هم رزمی دره زیراب در مقابله با مهاجمین خارجی و داخلی صحبت می کند و با تأسف از رویارویی ناخواسته و سقوط طرفین یادآوری می شود. نشان می دهد که با وجود بار سنگین رقابت های ایلی بر دوش دره زیراب، این دره پایدار می ماند و بر وظایف ایلی سوادکوه در مازندران تداوم می بخشد.

فصل چهارم: موقعیت دره زیراب را با تحولات جدید ایران به بحث می گذارد و نشان می دهد که دره زیراب در بنای ایران نوین بر اساس خصلت تاریخی خود جایگاه ویژه ای را به خود اختصاص می دهد.

با کشف و استخراج اولین و بزرگ‌ترین معدن ذغالسنگ ایران البته که دره در به حرکت در آوردن ناوگان حمل و نقل و صنایع نوین ایران سهم به گی را برای سوادکوه رقم می‌زند. دره زیراب اگرچه در کانون توجه سردا، سوادکوهی (پهلوی اول) قرار می‌گیرد و عنوان ایلخانی سوادکوه را در می‌کند، در همه حال از رقابت‌ها و تنگ‌نظری‌های ایلخانی در امان نمی‌ماند و بالاخره با اشغال ایران در جنگ جهانی دوم اهمیت سیاسی استراتژی دره زیراب دوباره آشکار می‌شود.

فصل پنجم: از وضعیت عمومی دره زیراب در طول اشغال ایران ده جنگ جهانی دوم بهویژه در رابطه با حضور ارتش سرخ در منطقه صحبت می‌کند، از برگشت نصرالهخان یاور از تبعید و درگیری‌های مجدد و تشکیل گروه مقاومت مسلح، چالش‌ها و شکفتی‌هایی که به‌وقوع پیوسته تا خروج ارتش سرخ از دره زیراب را مورد بحث قرار می‌دهد.

فصل ششم: از بروز بحران جدید سیاسی در رابطه با جنبش‌های عدالت‌خواهی مردم ایران، از هرج و مرج و آشتفتگی‌های ملی - منطقه‌ای و بالاخره شکل‌گیری مجدد عشاير سوادکوه با مسئولیت نصرالهخان یاور و بستگان را مورد بررسی قرار می‌دهد، از علل اثرات منطقه‌ای در رابطه با کودتای ۲۸ مرداد و حضور دره زیراب در انقلاب اسلامی ایران و از عوارض آغازین آن در منطقه اشاره دارد.

فصل اول

دره زیراب به عنوان پایگاه استراتژیکی منطقه عشايرنشين گذشته سوادکوه

تبرستان

www.sharestan.info

۱- موقعیت عمومی سوادکوه در استان مازندران

منطقه کرهستانی سوادکوه که به عنوان یکی از شهرستان‌های استان مازندران بیان می‌بود با وسعت ۲۰۸۷ کیلومترمربع در قسمت جنوبی استان واقع شده (ترسیم شماره ۱) و با موقعیت جغرافیایی بین ۵۴ درجه و ۳ دقیقه، عرض شمالی ۳۶ درجه و ۷ دقیقه، طول شرقی بخشی از نیمه‌ی شمالی البرز مرکزی را دربرمی‌گیرد. سوادکوه از سمت شمال تا ابتدای دشت مازندران و از سمت جنوب تا خط الرأس ارتفاعات سر به آسمان کشیده سلسله جبال البرز پیش می‌رود، البته در گذشته به عنوان منطقه‌ی عشايرنشين مازندران، از ویژگی‌های تاریخی منحصر به‌فردی برخوردار بوده است.

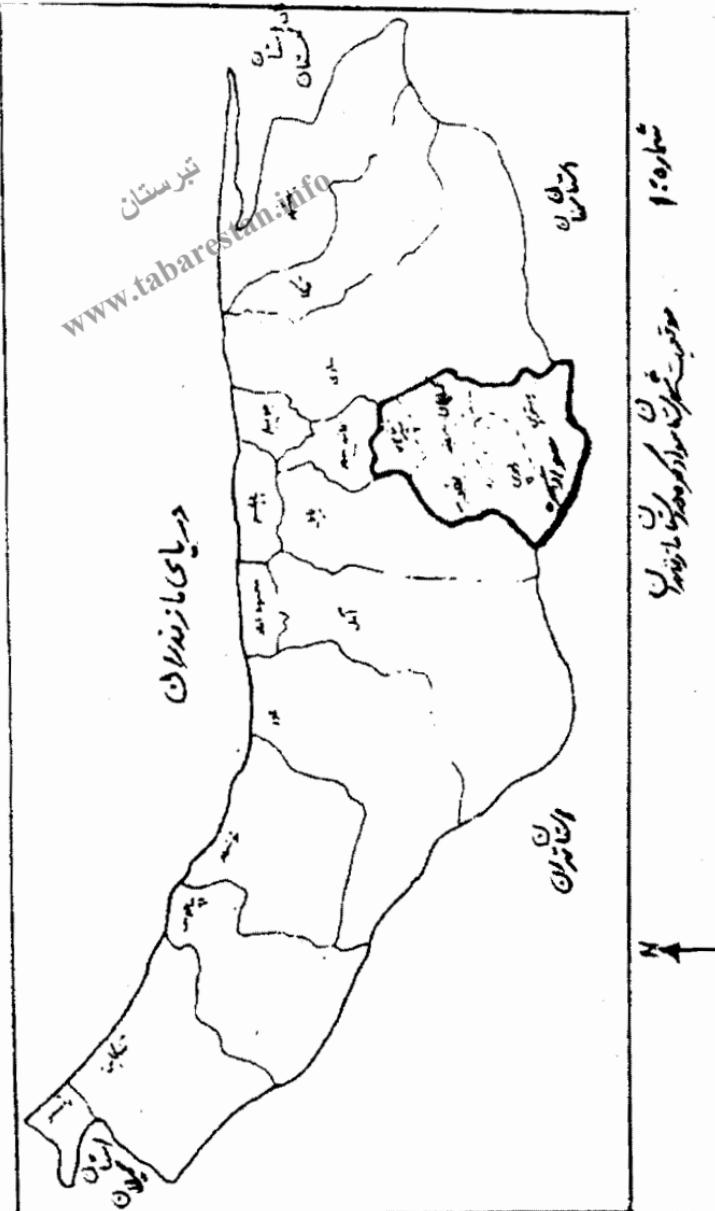
از دیگر مختصات طبیعی این شهرستان کوهستانی، اختلاف شدید ارتفاعات تو در توی آن به بیش از ۳۶۰۰ متر تا کمتر از ۲۵۰ متر از سطح آزاد دریا در فاصله‌ای حدود ۸۰ کیلومتری از جنوب به شمال در نوسان است. جمعیت حدود ۶۷ هزار نفری شهرستان در چهار شهر و حدود ۱۷۵ روستا ساکن هستند. شهرهای پل‌سفید، زیراب و شیرگاه در طول مسیر رودخانه تالار و در محدوده مسافتی جمعاً ۳۰ کیلومتر پراکنده‌اند که در عمل دو مرکز جمعیتی پل‌سفید - زیراب و شیرگاه -

فصل اول

۱۸

فره زیراب بمعنوان پایگاه استراتژیکی
منطقه عتمایر فرشین گذشته سوادکوه

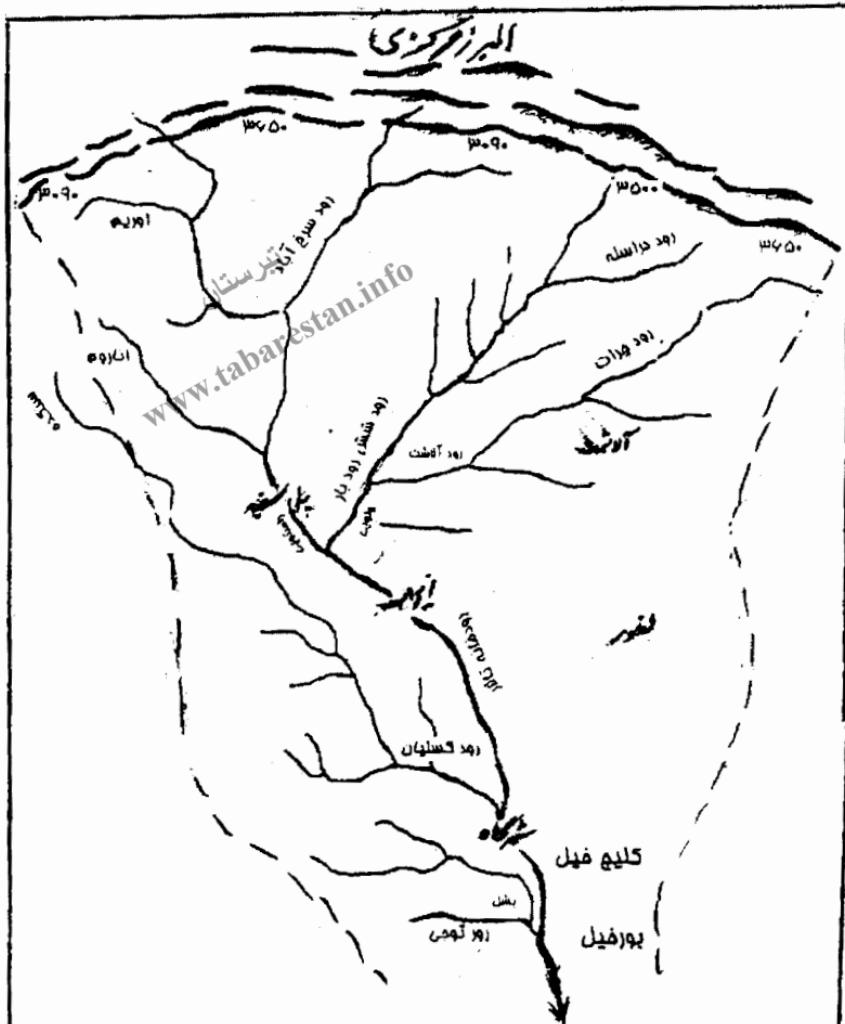
بسیل کلیچ خیل را به وجود آوردند، یکی از آنها در مدخل مسیر تنگ و باریک رودخانه تالار و دیگری در ابتدای دشت مازندران واقع می‌شود.



شهر کوچک و بیلاقی آلاشت در دامنهٔ پرشیب و پرتگاهی در ارتفاعات سوادکوه (بیش از ۲۰۰۰ متری) واقع شده است. فاصله آن تا شهر زیراب حدود ۳۵ کیلومتر و دارای مسیری کوهستانی و صعب‌العبور می‌باشد. البته مثل همه مناطق بیلاقی شهرستان، در تابستان دارای آب و هوای بسیار مطبوع و بیلاقی (ترسیم شماره ۲) است.

تبرستان

از نظر زمین‌شناسی دارای غنی‌ترین و متنوع‌ترین ذخایر مواد معدنی در استان مازندران می‌باشد. همین طور شرایط زمین ساخت آن از نظر خطرات زلزله‌خیزی و رانش بسیار پیچیده است. سوادکوه شاهراه استراتژیکی و یکی از آثار بر جای مانده شاهکار گذشته صنعت راه‌آهن جهان را در عرصهٔ خود دارد. تشکیلات زمین‌شناسی سوادکوه هم به عنوان جزیی از زمین ساخت پیکره سلسله جبال البرز، از قدیمی‌ترین سازندها تا عصر حاضر را در بر می‌گیرد. ساختار آن را تشکیلات آهکی و دیگر سنگ‌های رسوبی تشکیل می‌دهد. در مواردی هم بیرون‌زدگی‌های محدود آذرین ملاحظه می‌گردد. (ترسیم شماره ۳) سازندهای شاخص به دوره‌های ژوراسیک مربوط می‌شود که در لابلای تشکیلات فشرده و متراکم رسی‌سیلتی رگه‌های گسترده و غنی‌ذغال‌سنگ البرز مرکزی، متمرکز در منطقه زیراب را در خود جای داده است. این سازندها دارای ذخایری از دیگر مواد معدنی به‌ویژه فلورین، سرب و سنگ‌های سیلیسی و ... می‌باشند، البته هنوز مطالعات دقیقی در این رابطه صورت نگرفته است. در رابطه با کیفیت لایه‌های عظیم سنگ‌های آهکی برای مصارف ساختمانی همین طور اطلاعات چندانی در دست نیست.



شماره ۳: دریاچه مازندران

آبراهام خاور عاصمی (۱۹۷۰)، روستاهای تالار در جنوب آذربایجانی سلطنتی در استانها ساخته شده‌اند.
- شایع کشندۀ نیازهای اقتصادی خود را از دشت مازندران تأمین می‌کنند.



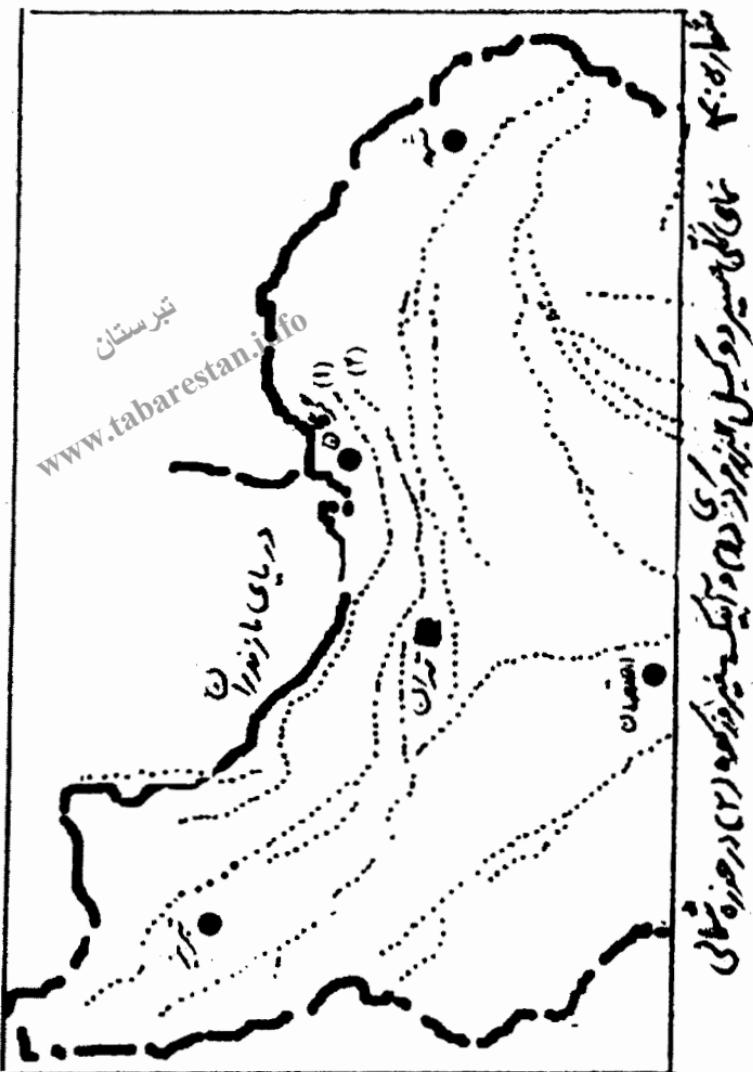
شماره ۳۳ هزاره های پیش از اولین ساختکل صخمه

چشممه هایی که سرشاخه های رودخانه های تالار را تشکیل می دهند محل تغذیه آنها اغلب از عرصه های همین سازند های آهکی، آهکی - شنی می باشد که ذخایر فراوان آب های معدنی شرب و درمانی را هم به همراه دارند.

قابل توجه اینکه تشکیلات زمین‌شناسی سلسله‌ی جبال البرز و البته البرز مرکزی از پیچیدگی و تنوع گستردۀ‌ای برخوردار است که از نقطه نظر تکنونیکی بسیار فعال و در زمرة مناطق زلزله‌خیز جهان می‌باشد، به‌این لحاظ سلسله جبال البرز را گسل‌های متعدد و فعال دربرمی‌گیرد که در اینجا فقط به دو گسل اصلی مربوط به البرز مرکزی اشاره می‌شود. (ترسیم شماره ۴).

طبعاً منطقه کوهستانی سوادکوه به عنوان بخشی البرز مرکزی تحت تأثیر حرکات این گسل‌ها به‌ویژه گسل بزرگ آسک - فیروزکوه - شاهروд قرار دارد که به گسل سمنان هم مرتبط می‌شود. البته بخشی از این گسل بزرگ تا شمال تهران نیز پیش می‌رود و به عنوان گسل مشاء - فشم از دماوند به‌سمت فیروزکوه امتداد می‌یابد. گسل اصلی دیگری که شمال کشور را در بر می‌گیرد به گسل رشت - گرگان شهرت دارد.

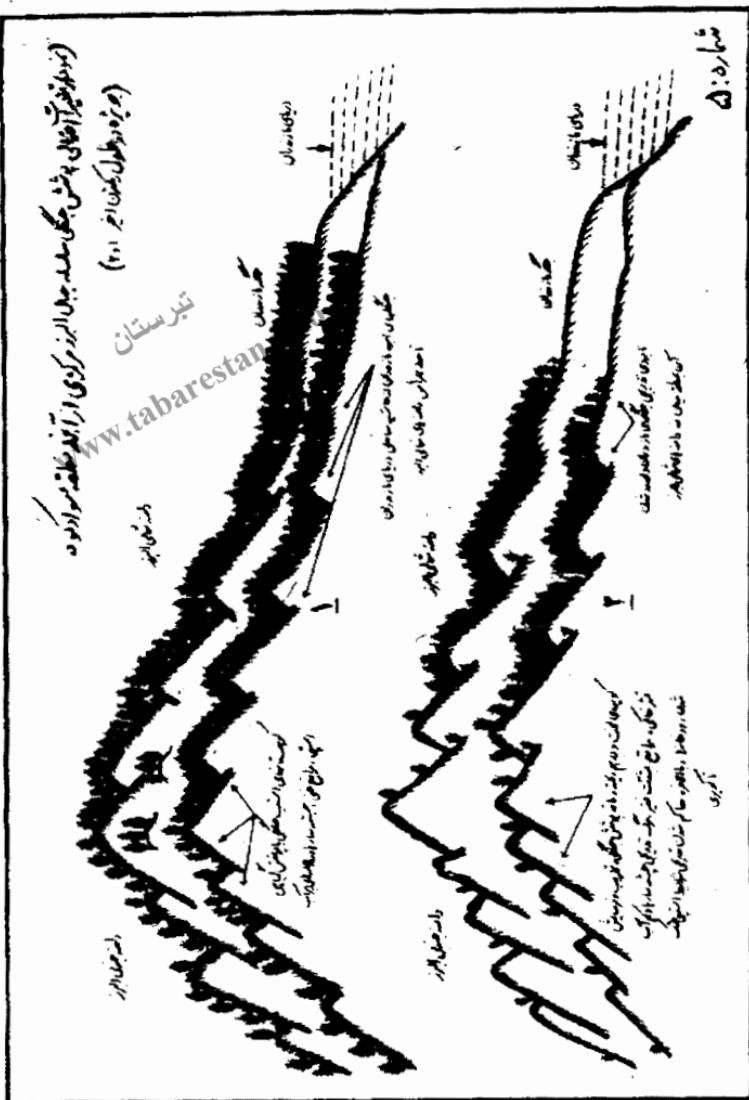
در هر حال به این دو گسل اصلی گسل‌های فرعی دیگری هم ملحق می‌شوند. کلاً این گسل‌ها حرکتی را در جهت دریای مازندران موجب می‌شوند. فرورفتگی دریای مازندران با بسترهای بسیار فعال تکنونیکی و وضعیت خاص زمین ساخت، دشت‌های مازندران و گیلان به عنوان بخشی از نشست تکنونیکی البرز مرکزی می‌باشند که با حرکات مداوم، بالاخره لرزش منطقه شمالی فلات ایران را به همراه دارند. اما آنچه را که به منطقه سوادکوه مربوط می‌شود وجود گسل‌ها و چین‌خوردگی‌ها - دره‌های عمیق - گودال‌ها - دامنه‌های پرشیب با پرتگاه‌ها، گستردۀ در ارتفاعات سوادکوه است.



که تا خط الرأس البرز مرکزی پیش می‌رود و نشانه بارز از فعالیت تکنونیکی در منطقه است. اگرچه این حرکات تا اوایل دوران چهارم از شدت بیشتری برخوردار بوده‌اند، اما هنوز هم این فعالیت‌ها به‌ویژه در البرز مرکزی ادامه دارد. به‌همین دلیل لرزش زمین در منطقه سوادکوه هم حداقل چند باری در سال ظاهر می‌شود. از طرف دیگر رانش سطحی زمین در البرز مرکزی هم

جدی است که یک نمونه فعال آنرا در حوزه‌ی آبخیز رودخانه هراز داریم. البته حوزه‌ی آبخیز تالار هم مستعد چنین شرایطی می‌باشد. در این رابطه ترسیم شماره ۵ نشان می‌دهد که در طول یک قرن اخیر حدوداً چه تغییراتی بر عرصه‌ی جنگلی البرز مرکزی به عنوان کنترل و مهارکننده رانش سطحی زمین پیش آمده که به طور اجتناب ناپذیر فرسایش گسترده‌ی سطحی زمین را به همراه داشت. به هر حال ما امروز نمونه آنرا در آبخیز هراز و البته در دیگر حوزه‌های آبخیز و در سوادکوه (رودخانه تالار) ملاحظه می‌کنیم.

با این اشاره مختصر تأکید می‌شود تا از دخل و تصرفات غیر کارشناسی و کوهبری‌های بدون مطالعه که هم اکنون در این ارتفاعات پر شیب و حساس و لغزنده در جریان است، خاتمه داده و از ادامه آن جداً اجتناب گردد. (یادآوری می‌شود گه تنها لرزش‌های حاصل از امواج صوتی و ضربات مکانیکی مربوط به رفت و آمد مداوم هیولا‌بی بنام لکوموتیوهای غول پیکر حمل و نقل در این عرصه کوهستانی زلزله‌خیز، خود می‌تواند عاملی باشند در تحریک و تشدید رانش سطحی و حرکت تدریجی زمین، به ویژه در جهت هر چه بحرانی‌تر کردن اثرات ناشی از دخل و تصرفات تخریبی)، براین اساس هرگونه دخل و تصرف باید متوقف و برای مهار عوامل تخریبی به سرعت رو به گسترش و اثرات غیرقابل کنترل آن در آینده، بر اجرای طرح‌های ملی در ایجاد جنگل‌های محافظ در ارتفاعات سر به آسمان کشیده سوادکوه تا قعر دره‌های عمیق تأکید می‌شود. بدون تردید اثرات مثبت این قبیل سرمایه‌گذاری‌های زیربنایی از جمله تضمین کننده‌های حیات و توسعه پایدار دشت‌های زیر دست جلگه مازندران خواهد بود.



۲- سوادکوه از نظام عشايري - روستايي به نظام روستائي - شهرى

ساختمار اجتماعي منطقه سوادکوه چون اغلب نقاط کشور در اصل متشكل از جامعه روستائي بوده که در طول چند دهه اخیر به سرعت تغيير ماهيت داده و شكل جامعه شهرى گرفته است. البته معنى آن در عين حال از دست دادن خصلت و روحيه فرهنگ توليد و خوداتکايی است که با اين دگرگونی به

جامعه مصرفی و وابسته تبدیل شده است که در اصطلاح علمی جامعه شهری بیان می‌گردد.

به این ترتیب به ظهور شهرهای کوچکی در مسیر رودخانه تالار می‌انجامد که بزرگترین مرکز جمعیتی آن به شهر زیراب مربوط می‌شود. شکل گیری این شهر حاصل بهم پیوستن ساکنین روستاهای اطراف در دره زیراب می‌باشد که امروز تحت عنوان شهر زیراب بیان می‌گردد. البته هسته‌های اصلی شهری شهرستان در همان دوره‌ی پهلوی اول گذشته شد، شهر شیرگاه به لحاظ تأسیس کارخانه اشیاع چوب و مشتقات آن، در دره زیراب هم روند شهری شدن با کشف و به برداری رسانیدن اولین و بزرگترین معدن ذغال سنگ کشور آغاز شد. در حقیقت به این طریق پایه‌های صنایع مختص و مطلوب منطقه سوادکوه گذشته شد و سالیان سال به عنوان محل جذب و اشتغال هزاران نفر جوان ایرانی عمل کرده است.

بالاخره در فاصله حدود ۱۰ کیلومتری دره زیراب در محلی به نام پل سفید با ایجاد ایستگاه کوچک مادری و پستیابی برای راه آهن منطقه‌ی کوهستانی سوادکوه، شرایط ویژه‌ای پیش آمد. در این ایستگاه در حقیقت تدارکات کمکی برای بهم پیوستن، رفت و برگشت دادن و تجدید قوای لوکوموتیوهای از راه رسیده، در جهت در نوردیدن سینه دامنه‌ها و ارتفاعات سر به آسمان کشیده و صعب‌العبور البرز مرکزی صورت می‌گرفت. ایستگاه راه آهن پل سفید به عنوان ایستگاه پایکوهی در حقیقت خطوط راه آهن را از اعماق دره‌های عمیق رودخانه تالار به خط الرأس ارتفاعات سلسله جبال البرز هدایت می‌کند. این ایستگاه سرآغاز قطعه‌ای از بزرگترین شاهکارهای راه آهن جهان است که به ایستگاه گدوگ در منتهی‌اله ارتفاعات شمالی البرز مرکزی متصل می‌شود. به این طریق پی‌ریزی و شکل گیری شهرهای سه گانه سوادکوه آغاز و ادامه می‌یابد.

توسue شهرهای سوادکوه همان طور که نشان داده شد، حاصل تهاجم روستاییان اطراف است، در عین اینکه در شرایط روستانشینی از حداقل معشیت زندگی برخوردار بوده‌اند، اما مستقل و خودکفا عمل می‌کردند. نکته قابل ذکر اینکه این شهرهای نوپا چگونه می‌توانند از نظر اداره امور شهری خودکفا شوند.

تبرستان

۳- شرایط جغرافیایی دره زیراب

دره زیراب با ارتفاع متوسط حدود ۴۰۰ متری نسبت به سطح آزاد دریا به صورت دشتی است کوچک و پایکوهی که از هر طرف دلا محاصره ارتفاعات، تپه و ماهورهای پست و بلندی قرار دارد. از سمت جنوب به سینه‌ی ارتفاعات سوادکوه با تصویری از کوهستان‌های ویژه البرز مرکزی با پوشش جنگلی پراکنده، از سمت شمال هم به ارتفاعات متوسط تنگه‌ی میانکلا با پوششی جنگلی انبوه و استثنایی و ویژه شمال ایران محدود می‌شود. در حالی که نیمه‌ی شرقی دره را تپه و ماهورهای تو در تو با پوشش جنگلی پراکنده در بر می‌گیرد، نیمه‌ی غربی آن را دیواره‌ای سرتاسری و نسبتاً مرتفع و پوشیده از جنگل تحت عنوان ارتفاعات زینگالو در آغوش گرفته است. دو دیواره‌ی غربی و شرقی دره هر یک به‌نوبه‌ی خود داستان‌هایی در عصر حاضر و گذشته‌های دور برای دره زیراب پدید آورده، به‌ویژه در طول یک قرن اخیر در محک آزمایش قرارداده‌اند.

رودخانه تالار که دره‌ی زیراب را مشروب می‌سازد، حاصل بهم پیوستن آبراهه‌های متعددی است که پس از جمع‌آوری آب‌های سطحی عرصه‌های کوهستانی سوادکوه با شیب تند و خروشان به صورت دو شاخه اصلی غربی و شرقی در نقطه‌ی انتهایی شکل‌گیری نهایی رودخانه تالار در بالادست گلوگاهی بالازیراب به هم پیوسته، با آرامش نسبی وارد دره‌ی زیراب می‌شود.

دره زیراب به عنوان بخشی از فرونگشتگی پایکوهی ارتفاعات سوادکوه، در فاصله کمتر از ۶۰ کیلومتری از ارتفاع ۳۵۰۰ متری بیک باره به ارتفاع متوسط ۴۰۰ متری نسبت به سطح آزاد دریا متنه می‌گردد. دره به صورت دشتی باریک و کشیده با شیب نسبتاً ملایم از پایین دست گلوگاهی بالا زیراب (چاهسر یا چهسر سابق یا امامزاده ابوطالب امروز) شروع و به طول حدود ۶ کیلومتر و عرض متوسط ۲ کیلومتر تا پایین دشت محلی بنام چراغ دادو (به نام خانواده‌ای سوادکوهی از حاکمان مازندران در دوره‌ی زند) یعنی جوارم ادامه می‌یابد. به این ترتیب این دشت کوچک پایکوهی به عنوان جزیی از مسیر کوهستانی رودخانه تالار، ساخته و پرداخته‌ی این رودخانه است که در گذشته نه چندان دور سرتاسر آن زیر کشت برنج بوده که امروز هم بقایایی از این عرصه کوچک زراعی به چشم می‌خورد.

۴- ویژگی‌های استراتژیکی دره زیراب

موقعیت استراتژیکی دره زیراب در طول تاریخ به عنوان کمینگاه امیران کوهنشین و مدافعان از مرزهای شمالی کشور در مقابله با مهاجمین از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود، به طوری که با ورود هر مهاجم به دشت مازندران در همه حال در این دره زمین‌گیر می‌شد. این دره از هر طرف در محاصره جنگل‌های انبوی با تپه و ماهورهای تو در تو قرار داشت که لابلای آن‌ها سکونت‌گاه بخش اصلی از مردم سوادکوه بوده است. به‌همین دلیل عبور از دره زیراب برای کاروان‌ها همیشه دلهره‌آور و داستان پردازی‌هایی را به‌همراه داشت، این دره در عین حال خواسته و یا ناخواسته رهگذران و کاروان‌های وحشت‌زده را مجدوب خود کرده، به آن‌ها آرامشی می‌بخشید.

دشتی سرسبز با جریان رودی خروشان در میان آن، با بیشه‌زارها و جنگل‌های سحرانگیز و خیره‌کننده پایکوهی، مسافران خسته را زمین‌گیر و به استراحتی هرچند کوتاه وامیداشت. البته این جاذبه‌های جادویی همیشه با دردسرها و شبیخون‌هایی همراه بود. به همین خاطر آن عده از کاروان‌های کوچک که با آشنایی از منطقه و از مخفیگاه‌های پشت پیشه و ماهورها با خبر بودند، ترجیح می‌دادند تا شبانه از این دره زیبا و فریبینانه بگذرند و در لابه‌لای کوه‌های مسیر پناه گیرند.

برای عبور بی سروصدای شبانه هم می‌بایستی خود و چارپایانشان را استوار نمایند. به طوریکه دهان خود را در لای دستمال و دهان ستوران را با آویزه کردن توپره جو به گردن و بالاخره با نماییچ کردن سم آن‌ها، از در آمدن هر صدای ناخواسته‌ای جلوگیری می‌کرند تا از دره که شاید مسافتی در فاصله زمانی یک ساعت در شرایط آن روز بتوانند سالم بگذرند. نکته جالب این‌که از سال ۱۳۲۰ تا سال ۱۳۳۲ ش. که به دوره اشغال ایران و هرج و مرج‌های سیاسی بعد آن مربوط می‌شود، بهویژه گروه‌های وابسته سیاسی آن‌روز و انقلابیون بعد از پیروزی انقلاب به یاران خود چنین نصایحی را تجویز می‌کردند تا صحیح و سالم از دره زیرا بگذرند، زیرا خوب می‌دانستند اگر در دره زیرا ب دست از پا خطا کنند و بر ملاع شوند، گوشمالی در انتظار آن‌هاست و البته فراوان تجربه کرده بودند... بیان این مطالب برای محیط ایلی سوادکوه، چه شوختی و یا جدی برخاسته از دره زیرا برای تأمین هزینه جوانان مسلح در عملیات دفاعی بود که نه به آن‌ها کمکی می‌رسید و نه خودشان هم تمایلی به گرفتن کمک تعهدآور از جایی داشتند زیرا حکومت‌ها همیشه بر اساس بده و بستان‌های سیاسی عمل می‌کردند. نمونه‌ای از آن را در جنگ جهانی دوم به شخصه تجربه کردم که

گروه مقاومت مسلح در دره زیراب از لحاظ مالی و تأمین ارزاق مورد نیاز از امکانات ناچیز خانواده‌های عشاير و از میوه‌های جنگلی بهره می‌گرفند. (کمک رسانی شب و نصفه شب پدرم را به یاد دارم) این حرکت‌های مردمی در آن موقع عادی به نظر می‌آمد و امروز برايم تحسین برانگيز است که در آن شرایط سخت، بی‌ریا صورت می‌گرفت.

تبرستان

۵- دگرگونی زیستی دره زیراب از نظام روستایی به شهرنشینی (از رباط‌سر به شهر زیراب)

دره‌ی زیراب برخلاف سیمای طبیعی بسیار زیبا و دلپذیر گذشته‌ی خود، امروز به عنوان شهر زیراب، تصویری مثل همه‌ی شهرهای نوپا و به حال خود رها شده دهه‌های اخیر کشور ما را ارایه می‌دهد که زیر پوششی از ساختمان‌های مسکونی و تجاری جور واجور و بی‌نظم مدفون گردید، شرایط نامطلوب‌تر اینکه عرصه شهری آن به مسیر رفت و آمد، روزانه هزاران وسیله نقلیه مربوط به کاروان عظیم حمل و نقل شمال - تهران تبدیل شده که در طی شبانه روز زیر چرخ‌های اتومبیل‌ها به ویژه کامیون‌های غول‌پیکر معمول جاده‌های ترانزیت ایران بی‌پروا و نامسئلانه درهم کوبیده می‌شود. طبیعی است در چنین شرایطی ساکنان آن از کمترین امنیت زیستی برخوردار نبوده، حیات و هستی خانواده‌ها با خطر مرگبار مدام جاده‌ای ترانزیتی خشن و وحشی روبرو هستند.

لذا مرکز جمعیتی که امروز تحت عنوان شهر زیراب نامیده می‌شود حاصل جابجایی تدریجی نیم قرن اخیر جمعیت روستاهای اطراف به داخل دره است، روندی از ظهور برق‌آسای شهرهای نوپای کشور ما که به ویژه در طول سه دهه اخیر صورت جدی به خود گرفته است، در گذشته آبادی کوچک دره تا

آن جاکه من به خاطر دارم رواطسر (رباطسر) نامیده می‌شد، متشکل از چند دکان ساده و با یک قهوه‌خانه (چایخانه)، یک نانوایی، به انضمام ساختمان‌های مدرن دولتی سبک مازندران، که پهلوی اول با احداث ساختمان‌های پست و تلگراف - درمانگاه - ژاندارمری و مدرسه پنج کلاسه ابتدایی و چند ساختمان مسکونی روستایی نمونه برای نوسازی روستاهای، (چنان‌که در قادیکلا پدرم یک دستگاه ساختمان مدرن آن روز روستایی را بنا نهاد)، امکان ارایه خدمات اولیه برای روستاهای اطراف فراهم آورده شد اما هنوز بوقتی از روستای قادیکلا کسی عزم سفر به این آبادی را داشت همان رواطسر به عبارت درست‌تر رباطسر بیان می‌شد، معلوم می‌شود که در دره‌ی زیراب کاروانسرا و جایگاه اطرق شبانه مسافران از دیرباز وجود داشت که در مسیر ایالت مازندران به ایالات مرکزی در رفت و آمد بودند.

۶- عنوان و محدوده زیراب در عرف عموم

بیان عنوان دره زیراب البته به شرایط جغرافیایی و فرم‌شناسی سطحی در علوم زمین مربوط می‌شود که در عین حال به صورت دشت کوچک پایکوهی عمل می‌کند و بخشی از مسیر رودخانه تالار که مشخصاً دره زیراب را شکل داده است، با بیان ساده‌تر پهنه باریکی از آبراهه کوهستانی است که از هر طرف در محاصره ارتفاعات به جز مسیرهای ورودی و خروجی رودخانه در فرم طبیعی آن که در موارد سیلانی با توجه به شرایط مورفولوژیکی آن روزگار دره، هر بار به زیر آب رفتن بخش اعظم از پهنه دره را به همراه داشت. اما از نگاه تاریخی با توجه به عملکرد دره زیراب به عنوان پایگاه تدارکاتی منطقه عشايرنشين سوادکوه در مازندران، تأکید بر دره از دید استراتژیکی از چند جهت حاصل آمد، از جمله در رابطه با تنگستان در حوزه‌ی خلیج فارس در جنوب است. به

نمایش گذاشتن فیلم دلاوران تنگستان در تلویزیون ملی (در دهه ۵۰ شمسی) در مقابله با اشغالگران انگلیسی، البته که عاملی شد در توجه به دره زیراب، بررسی‌های گذشته تاریخی نه تنها سوادکوه بلکه خود دره زیراب را نشان می‌دهد که دره زیراب در شمال به تنهایی در طول یک قرن اخیر پیشتازتر از دره تنگستان در جنوب عمل کرده است. دره زیراب هم‌ماجmi را در این تنگه با عنوان پایگاه دلاوران سوادکوهی زمین کیر ساخته که به دو نمونه آن در جنگ‌های بین‌المللی اول و دوم در این گزارش اشاره حواهید شد. اما خود کلمه زیراب (زیرآب) از کجا آمده باید به تعریف مرجعی اشاره کنم با تجربه فراوان گرم و سرد روزگار را چشیده، از خوانین کهن‌سال دره زیراب که چند بار خدمت ایشان رسیدم. به حال شاید این کلمه به حدود یکصد و پنجاه سال قبل مربوط می‌شود بازگویی بیانات این مرجع مطمئن که از ایشان در فصل دوم، می‌بحث مکان‌های مذهبی هم یاد شده است، باشد برای فرصت دیگر.

اما نکته قابل ذکر اینست که این دره کوچک آبرفتی در طول سال‌ها کهگاه مورد تهاجم سپاه‌های گسترده کوهستان‌های سوادکوه قرار می‌گرفت که از گلوگاهی بالازیراب با قدرت دشت کوچک را غرق آب کرده، هریار بخش اعظم آب قرار می‌گرفت. به ویژه این اتفاقات در فصل بهار و اوایل پاییز به وقوع می‌پیوست. حتی در باور عامه احتمال به زیر آب رفتن زمین‌های رباط‌سر وجود داشت. زیراب به عنوان یک اسم عام در مواردی مورد استفاده بود، که رفت و آمد کوچ‌های عشايری و دامدارها از بیلاق به مناطق ساحلی یعنی مراعع قشلاقی و بالعکس شروع می‌شد، همیشه صحبت از حرکت برای زیراب یا برای مازرون (کلاً قشلاق) بوده، همین‌طور حرکت از زیراب به سمت قائم‌شهر (شاهی) کلمه‌ی مازرون به کار

می‌رفت. البته آن وقت‌ها مسافرت با اسب صورت می‌گرفت (امروز هم مسئله بیلاق - زیراب بین اهالی معمول است).

اما حدود مورد نظر آن روزهای زیراب یعنی بیلاق و قشلاق که از خط الرأس ولوپی تا گلوگاهی میانکلا را در بر می‌گرفت، معمولاً از بخش‌های ابتدایی ولوپی یعنی حدوداً از انجر تنگه شروع می‌شد (محلی ذغالشوبی امروز) یا از محلی به نام گرده غول (تپه‌ای نسبتاً مرتفع به شکل کله قندهای سابق، مخروطی شکل) که راه مالرو از خط الرأس آن عبور می‌کرد، وقتی به ته دره (از طرف لله‌بند) به خط الرأس آن می‌رسیدیم تا آن طرف تپه مخروطی شکل به سمت انجر تنگه سرازیر شویم، می‌گفتند باد زیراب، با چند بار تکرار، باد زیراب به صورت ما می‌خورد، همانطور هم با رسیدن راه مالرو به خط الرأس ارتفاعات معروف به تنگه (قبل از رسیدن به محلی به نام خازند روبار) متنهی به دره تلم و آوات صحبت از احساس بوی باد بیلاق می‌شد و می‌گفتند باد خنک بیلاق ورزیدن گرفت. مسیر بین این دو محدوده (حدوداً بعداز لله‌بند تا تنگه - ترسیم شماره ۶) هم به عنوان گرروبار شهرت داشت (با شرایط طبیعی نسبتاً خشکتر).

به این ترتیب محدوده‌ی زیراب که در حقیقت بیانگر منطقه قشلاقی بخش اصلی از ساکنین سوادکوه بوده، از سمت شمال تا تنگه میانکلا (پایین دست جوارم امروز) و از سمت شرق تا حوزه‌ی وسیع آبادی‌های کسلیان را شامل می‌شد که بیلاقات آن تمام ارتفاعات ولوپی را در بر می‌گرفت؛ یعنی تا خط الرأس رودخانه‌های شش روبار و چرات ادامه داشت. اگرچه به نظر می‌رسید مرکزیت در منطقه زیراب باشد اما مراعع قشلاقی آن‌ها تا ساحل دریا توسعه داشت، به طوریکه مراعع قشلاقی گوسفنددارها به دشت ساحلی و گاوداری‌ها مناطق جنگلی را در بر می‌گرفت، باین معنی که برای گذران

دوره‌ی سرد سالیانه که اصطلاح مازرون به کار می‌رفت دامداری‌ها به این منطقه نقل مکان می‌کردند.

لذا منطقه زیراب به عنوان محل سکونت طایفه‌هایی مستقر در روستاهای اطراف، اهالی آن اغلب قوم و خویش و به نحوی وابسته هم بوده‌اند، یعنی کمترین جدایی و برتری بین آن‌ها وجود نداشت، همگی حالت مرکزیت و رهبری متدالوی ایلی، اساساً منطقه عشایری سابق سوادکوه طایفه‌هایی مستقل پراکنده در این عرصه کوهستانی (لوپی و راستوپی) همان‌طور که در رابطه با دره زیراب اشاره شد به‌نحوی خویشاوند و منسوب بودند، تنش‌های احتمالی، به تملک در مراتع گوسفندي و گاوی مربوط می‌شد، در هر صورت در ارتباط تنگاتنگ با هم قرار داشتند. کشمکش‌های بین قبیله‌ای معمول مناطق عشایری صرفاً برای سلطه و قدرت‌نمایی در برابر هم بوده و نه غیر این. تجربه ثابت کرده در خارج از محدوده‌ی منطقه‌ای در کنار هم قرار داشته و در موارد بحرانی در برابر مهاجمین یکپارچه، متحد و پشتیبان هم عمل می‌کردند. آرزو بر این‌ست که این همبستگی و مسئولیت متقابل بین مردم سوادکوه در هر نقطه‌ای از میهن پهناور ما پایدار بماند. البته که این فرهنگ، رمز و اساس جاودانگی سرزمین مقدس ایران بوده و خواهد بود که ساکنان آن توانستند این وحدت و یکپارچگی را در سطح ایلی، ایالتی و ملی حفظ کنند که امروز با وجود همه‌ی نارسایی‌ها و چالش‌ها و محرومیت‌ها توانستند در سطح جهانی با درخشش غرورآفرینی عمل کنند.



بکوه نازل از سرمه که در آن راه را که شنید و پر فوج داشتند از آن راه میگردیدند. این معرف نیز در همان راه بود که از تاریخ اتفاق میگردید.

تبرستان

www.tabarestan.info

فصل دوم

ساختار و ویژگی‌های اجتماعی گذشته دره زیراب در چارچوب نظام زیستی منطقه عشايرنشين سوادکوه

تبرستان
www.tabarestan.info

۱- دره زیراب در نوازش رهگذران و زمین‌گیرگردن مهاجمان

دره‌ی زیراب به لحاظ موقعیت جغرافیایی خاص خود همیشه مورد توجه رهگذران این مسیر کوهستانی، واقع بین حوزه‌ی خزری و فلات مرکزی ایران بوده است. عبور کاروان‌ها از این منطقه البته همیشه با نگرانی‌هایی همراه بوده و با احتیاط صورت می‌گرفت. اما ورود ناگهانی به تنگه‌ی باریک بالا دست خارخون (شیرگاه) محلی بنام میانکلا با جنگل‌های انبوه، هر رهگذری را غافلگیر و به طور طبیعی با احساس نامنی و دلهره رویرو می‌ساخت که البته با پشت سر گذاشتن این مسیر کوتاه و ترسناک اگر با موانعی رویرو نمی‌شدند، با رسیدن به ابتدای دره‌ی زیراب، با ظاهر شدن دشتی باریک اما باز و با صفا، نفسی تازه می‌کردند.

برای عبور رهگذران از سینه‌ی ارتفاعات سر به آسمان کشیده، گردنها و پرتگاه‌های تودرتو و صعب‌العبور مخفی شده زیر پوششی از انبوه جنگل‌های بسیار وهم‌انگیز آن روزگاران سوادکوه (ترسیم شماره ۷) که می‌بايستی در دره زیراب اطراف کنند، هرگز عاری از خطر نبود. در هر صورت تدارک استراحت شبانه برای گذر از این مسیر کوهستانی ضروری بود.

به این ترتیب دره‌ی زیراب با آب روان قابل دسترسی و چمنزارهای حاشیه رودخانه برای چرای استوران و بالاخره کاروانسراها برای اطراف شبانه، زمینه لازم را برای پذیرایی مسافرین از راه رسیده سمت شمال و جنوب را داشته است.



(پایانه دریاچه های پوشیده باشند)

در عین حال دره زیراب پذیرا شدن رهگذران و نوازش آنان (البته در تابعیت اوضاع احوال روزگار که در قبل اشاره شد)، همزمان در زمین گیر کردن مهاجمین به صفحات شمالی ایران به عنوان پایگاه استراتژیکی حاکمان سوادکوهی بر مازندران، قدرمندانه عمل می کرد و گذشتی هم

در کار نبود که در این گزارش به مواردی از آن که مربوط به یک قرن اخیر است، صحبت خواهد شد.

۲- روستاهای چهارگانه دره زیراب

این روستاهای ترکیب اجتماعی آن روزگار دره زیراب یعنی کل محدوده‌ی ولوبی را تشکیل می‌دادند، در بخش شرقی دره، در پشت تپه و ماهورها استtar و دور از دید رهگذران تجارتی و نظامی پناه گرفته و عرصه‌ی دره محصور در جنگل‌ها را زیر نظر داشته‌اند.

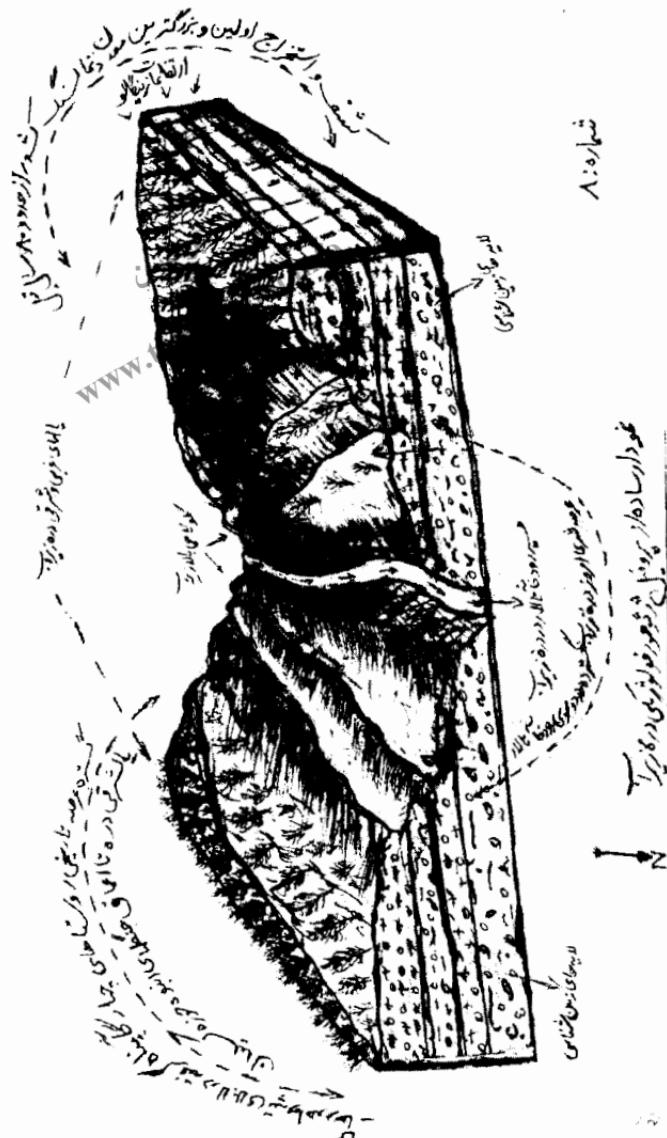
موقعیت سه روستای بزرگ سرخکلا - قادرکلا - خواجهکلا با شعبات فرعی آن‌ها (عالیه‌کلا - کلینیج‌کلا - کردآباد - کارسالار - جوارم) نسبت به دره زیراب در ترسیم شماره ۸ نشان داده شد که در وضعیت استراتژیکی بسیار حساب شده، استقرار داشته‌اند.

روستای بزرگ کسلیان مشکل از آبادی‌های کوچک (بیش از ۱۶ پارچه آبادی) که در عرصه‌ی جنگل‌های شرق دره زیراب پراکنده‌اند. (به عنوان جزیی از طایفه قادری ترجیحاً در قعر جنگل‌ها باقی مانده‌اند) در حوزه جنگلی وسیعی از روستای لاجیم و سوخته‌سرا در سمت شرق تا محدوده روستاهای سه‌گانه حاشیه دره زیراب در غرب گسترانده‌اند. به عبارت دیگر این مجموعه آبادی‌های کوچک، منطقه‌ی جنگلی نسبتاً وسیعی را دربرمی‌گیرند. این آبادی‌ها به عنوان مناطق کشاورزی، تولیدکننده فرآورده‌های دامی تا زراعی و چوب‌های جنگلی، برای سوادکوه عمل می‌کردند.

فصل دوم

ساختار و ویژگی‌های اجتماعی گذشته دره زیراب در
چارچوب نظام زیستی منطقه عشاپروری سوادکوه

۴۰



پراکنش سه روستای حاشیه دره نیز بنوبه خود منطقه‌ی نسبتاً وسیع بیلاقی را زیر پوشش قرار می‌دهند. به این معنی از دره زیراب تا خط الرأس آبراهه‌های شاخه آبی و لوبي به عنوان آبادی‌های بیلاقی پراکنده‌اند که دو شاخه اصلی چرات و

شش رو دبار را شامل می شوند. پیدایش این آبادی های کوهستانی در عین حال در تابعیت مراعع بیلاقی قرار داشتند، چنان که ولوپی های مربوط به روستای چرات که دره زیراب را هم در زمره هی پایگاه خود می دانند اما محل استقرار و سکونتگاه های قشلاقی آنها بیشتر به حاشیه ساحلی دریا مربوط می شود (در تابعیت مراعع زمستانی دامداری ها)، در حالی که روستای همسایه بیلاقی آنها آنند، اغلب در دره زیراب استقرار دارند. همین طور بعضی از حاشیه نشین های رو دخانه شش رو دبار در منطقه شیرگاه و بالاخره دیگر روستاقشینان ولوپی چون روستای سابق آلاشت در عین توجه به دره زیراب، به عنوان سکونتگاه زمستانه توجه بیشتر آنها به منطقه لفور و بابل کنار معطوف بوده، در عین اینکه دره زیراب را به عنوان پایگاه خود (از جمله روستاهای کارمزد و ممشی) هرگز از نظر دور نداشتند و امروز هم که به شهر آلاشت تبدیل شده به عنوان شهرهای چهارگانه شهرستان، شهر آلاشت با شهر زیراب چون دو قلوی مادرزادی در کنار هم هستند. دامنه هی گستره روستای چهارگانه دره زیراب همین طور به سمت شمال دره تا آن دست تلاقي دو رو دخانه تالار و کسلیان پیشروی داشت (عرضه شهر امروز شیرگاه در مالکیت موروثی روستاهای چهارگانه دره زیراب قرار داشت)، که البته در وهله اول به عنوان مراعع زمستانه مورد بهره برداری بوده است. قابل ذکر اینکه حدود املاک موروثی طایفه ولوپی تا رو دخانه برنجسانک (رو دخانه توجی) یعنی ب Shel را در بر می گرفت. به این ترتیب روستاهای بیلاقی ولوپی مربوط به شاخه شش رو دبار که از خط الرأس سر شاخه اصلی یعنی از دراسله شروع می شود، شامل روستاهای دراسله - واله - وستکش - بارینگون - شش رو دبار - کاکران - پالند - ارات بن - تیلم - اوات - زنگیون - خاطنارپی - کریکلا - کلاریجان - شیر دره می شوند که همین طور از

شیرگاه تا کلیج خیل، بورخیل و کی لته، از چالی و چای باغ تا بشیل و برنجستانک نیز به عنوان محدوده شهر شیرگاه را دیگر بستگان سوادکوهی در مالکیت خود دارند.

۳- دره زیراب و پیوستگی شهرهای چهارگانه سوادکوه

به طور طبیعی شکل گیری شهرها به ویژه پل سفید و شیرگاه همان روندی را پیمودند که دره زیراب تجربه کرده است، البته دره زیراب با شرایط خاص خود یعنی با بافت اجتماعی نزدیکتر و شاید استثنای در استان مازندران باشد. بر این اساس تأکید بر اینست که در حراست از ارزش ویژه این پدیده از جامعه کوچک شهری مستولانه عمل شود. اما آنچه را که به شهر زیراب مربوط می‌شود، بدون تردید باید بر این منوال قرار داشته باشد که چون گذشته‌ی تاریخی خود، امروز هم به عنوان مرکز اصلی جمعیتی شهرستان سوادکوه عمل کند. مطمئناً مسئولیت خود را نسبت به شهرستان سوادکوه از یاد نخواهد برد، همان‌طور که تاکنون نشان داده، با صبر و شکیبایی در آینده هم چنین خواهد کرد.

اما در رابطه با شهرهای سوادکوه، اگرچه رسماً چهار شهر در سوادکوه شکل گرفته‌اند، اما واقعیت امر اینست که اغلب آن‌ها قوم و خویش و وابسته به هم می‌باشند، لذا در بین آن‌ها جدایی معنی و مفهومی ندارد، مگر در رقابت‌ها و نزاع‌های معمول خانوادگی و ایلی، بدون تردید مسئولان و شهرداران و اعضای شورای شهرها (به خصوص ریش سفیدان و معتمدان) به این مطلب اساسی توجه خواهند داشت. البته که رقابت مثبت و سالم سازنده است، اما معیارها باید در توان‌سنجی در

رابطه با پیشبرد کارهای عمرانی منطقه قرار گیرد. از مسئولان شهری شهرهای چهارگانه، هریک که خوب کار می‌کنند، باید صادقانه مورد تشویق و حمایت مردم سوادکوه قرار گیرند. در اینجا باید به مسئولیت مرکز شهرستان در قبال سه^۳ شهر دیگر اشاره کنم.

وقتی فرمانداری به عنوان مرکز سیاسی و سیاستگذاری شهرستان در یکی از این شهرهای چهارگانه استقرار یافته، به این معنی نیست که مسئولان این شهر فرصت‌ها را برای خود منظور دارند و یا اینکه همه امکانات اگرچه ناچیز و کم اهمیت را در مرکز شهرستان به کار گیرند. اگرچه کشور ما گرفتار چنین بیماری مخرب مدیریتی است، حاصل کار هم روشن است. عقب‌ماندگی دیگر مناطق، به عنوان نمونه جذب همه امکانات ملی در پایتخت کشور که به‌طور طبیعی، رکود و بحران اجتماعی - اقتصادی سرتاسری جامعه را به همراه دارد.

اما در یک منطقه عشايری که پیوند بسیار نزدیک طبیعی و قومی بین خانواده‌ها حاکم است، شرایط به گونه دیگری است. همگی در برابر هم مسئولند و باید در روبرو شدن با مسائل و مشکلات مسئولانه برخورد نمایند. در این رابطه مرکز شهرستان بیشترین مسئولیت را عهده‌دار است که باید در جهت انسجام و یکپارچگی ایلی سوادکوه از خود مایه گذارد. طبیعی است که دیگر شهرها هم باید در حفظ حرمت مرکز شهرستان به عنوان سمبول نظم و انضباط شهرستان توجه داشته باشند.

یادآوری می‌شود در طول یکدهه اخیر یکی از اعضای این خانواده چهارگانه که در پیگیری عمران و سازندگی و کنار آمدن با دیگر شهرها

خوب عمل می‌کرد، شهر کوچک و بیلاققی آلاشت بوده که از حالت متروک روستایی، امروز به شهری بیلاققی و توریستی تبدیل شده است. عمران و رشد و توسعه هرمنطقه حتی در یک خانواده کوچک یک امر تعاوی است که با همراهی و مشارکت همه اعضاء خانواده می‌تواند به نتایج مطلوب و مورد انتظار خود برسد. پس ^{نیاز است} اگر سوادکوه امروز در زمره‌ی شهرستان‌های محروم استان مازندران است که ^{نه} خود استان نیز در بین استان‌های کشور در همین استاندارد قرار دارد، در وهله اول به عملکرد شهرستان مربوط می‌شود.

همان‌طور که در قبل اشاره شد بحث بر توجه دادن هر چه بیشتر به دو شهر زیرا ب و پل سفید است تا به مسئولیت خود در قبال شهرستان توجه داشته باشند. فراموش نکنند که از نظر وابستگی خانوادگی و قومی دارای ریشه‌ی مشترک می‌باشند. این خصلت یک منطقه ایلی است که ریشه مشترک دارند، حتی برای یک ملت بزرگ و سالخورده در تاریخ جهان چون ایران هم چنین است.

این تذکر به خصوص برای نسل جوان سوادکوه است و نه انتقاد از عملکردهای گذشته، اگر افرادی به دلیل حب و بغض و یا عصبانیت چنین فکر می‌کنند، باید با احترام و مهربانی رفع کدورت شود و برای شهرستان و استان مازندران حساب درست و بلندنظرانه باز کرد. همانطور که در دفاع از تمامیت ارضی میهن ما همگی و یک صدا بلند می‌شویم، باید برای عمران و آبادی هربخش از این سرزمین مقدس این‌طور عمل شود. باید خودخواهی‌ها را کنار گذاشت و بزرگ‌منشی و جوانمردی را که اساس فرهنگ میهن ما

است، برای پیشرفت و سربلندی ایران و سعادت مردم خوب ما در پیش گرفت.

۴- دیده‌بانی‌های اسرارآمیز دره زیراب

به طور طبیعی کترل دائمی و مطمئن بر دره زیراب بتوانی حاکمان مستقر در عرصه‌ی کوهستانی سوادکوه در طول هزاران سال حتمی و اجتناب ناپذیر بوده است. زیرا که تسلط بر مازندران و کلاً بخش اصلی حوزه‌ی خزری در گرو دستیابی کامل بر منطقه کوهستانی سوادکوه قرارداشت که در طول تاریخ به صورت دژ تسخیرناپذیری عمل کرده است. در خط مقدم این دژ عظیم، دره زیراب قرارداشت. (ترسیم شماره ۷) مسیری که می‌باشد برای رخته و دستیابی بر عرصه‌های کوهستانی سوادکوه در هم کوپیده شود. بر این اساس دره زیراب به سنگرگاهی قلمداد می‌شد که در جهت بهدام انداختن و زمین‌گیر ساختن مهاجمان عمل می‌کرد.

ابتکارات نگهبانی از مراکز جمعیتی استوار شده در پشت تپه و ماهورها تا مسافتی دور دست در قعر جنگل‌ها که به زحمت قابل عبور و مرور و عملاً غیرقابل دسترسی بوده‌اند، گذشته از گماردن نگهبان‌ها در مدخل جنگل‌ها و پشت تپه و ماهورها، استقرار اسرارآمیز اماکن مذهبی تحت عنوان امامزاده‌ها است که در بالای تپه‌های نیمه شرقی دره به صورت حایلی بین روستاهای دره است که امروز هم با شکوه بیشتری جلب توجه می‌کنند.

امامزاده‌ای در بالادست گلوگاه جنوبی دره، متعاقب آن امامزاده دیگری در پشت تپه‌ها که روستای خواجه‌کلا را پوشش می‌دهد. امامزاده سومی که

فصل دوم

ساختار و ویژگی‌های اجتماعی گذشته در زیراب در
چارچوب نظام ژیستی منطقه عشاپردازی سوادکوه

۴۶

روستای قادیکلا را در پناه خود گرفته و در بالای تپه با سبک خاص ساختمانی (شبیه به کلیساها) خودنمایی می‌کند و بالاخره امامزاده چهارمی در ادامه امامزاده سومی در فاصله حدود ۵ کیلومتری در رأس ارتفاعات سرخکلات په با ابهتی ویژه استقرار دارد. آبادی بزرگ سرخکلا در سمت شرقی در لابلای تپه و ماهورهای متصل به جنگل راکه پناه خود گرفته است. این امامزاده‌ها امروز با امکانات خدماتی چالود آب و برق و تلفن، گورستان‌های ویژه هر یک از روستاهای دور و بر خود از جمله خواجه‌کلا - قادیکلا - و سرخکلا را تشکیل می‌دهند.

این‌ها ابهت و جایگاه خود را در شب با روشن کردن لامپ‌های متعدد برق (در سابق با بهره‌گیری از نور احتمالاً چراغ‌های پیه‌سوز و بعداً هم نفت‌سوز و یا حتی ابتدا با بر افروختن آتش) به نمایش می‌گذارند. امروز که قبور مردگان با بتن تا سنگ‌های مرمرین مزین شده‌اند، البته محل رفت و آمد بازماندگان را برای ابراز احترام و فاتحه‌خوانی فراهم آورده‌اند، در حالی که در گذشته شاید به همان روز هفتمن که مراسم سنگ قبر (به اصطلاح آن روزگار) صورت می‌گرفت، تدریجیاً از خاطره‌ها می‌رفت. به خصوص در این مناطق قبر بعد از یک‌سال نشست کرده، درهم می‌ریخت و علف و بوته همه‌جا را می‌پوشاند، یادآوری مجدد رفتگان به روزهای مراسم عزاداری حسینی مربوط می‌شد که به فاتحه‌خوانی دسته‌جمعی می‌انجامید.

در هر صورت آنچه را که از بزرگان خانواده شنیده‌ام، از پناه بردن زن و بچه در این مکان‌های مذهبی در موارد حملات ناگهانی مهاجمین صحبت می‌شد اما یاد می‌آید افراد محلی که مدتی گشت شبانه را برای حراست روستاهای ترتیب داده بودند، از این مراکز مذهبی به عنوان پایگاه

کنترل رفت و آمدهای مشکوک با اسکان موقت (صرفاً برای پناه بردن در برابر ریزش باران و سرما) استفاده می‌کردند، در همان موقع داخل امامزاده‌ها مورد دستبرد و کندوکاو گسترده قرار می‌گرفت.

مخفیگاه‌های دیگری هم در اطراف این آبادی‌ها در این رابطه وجود داشتند. از جمله به دو نمونه آن واقع در سمت غرب درختان زیردست دو مکان مذهبی به نام‌های (امامزاده زین العابدین و امامزاده ماهر) یا درویش ماهر) باید اشاره شود. می‌گفتند آرامگاه سید است که ما آن محل را "سید سر" می‌نامیدیم. هریک دارای سر پناه با پوشش تخته‌های قطور از چوب جنگلی به صورت قلعه کوچک و با انبوهی از درختان بسیار تنومند و قطور آزاد (به زبان محلی ازدار یا برگردان فارسی آن آزاددار) که خود معرف حضور جنگل گسترده از درختان آزاد در منطقه می‌انbind تا پایکوهی حول وحوش دره زیراب در گذشته دور بوده است. البته در آن موقع ارتباط چندانی با این جایگاه یعنی سید سرها نداشته‌ایم. بر عکس امامزاده‌ها محل آمد و رفت بچه‌ها در آن روزگاران بوده، اما از سید سرها ترس و واهمه داشتیم که صحبت از حضور پلنگ در آن محل‌ها می‌شد. به خصوص این که تأکید بر این بود که این مکان‌ها یعنی سید سرها محل اطراف شبانه پلنگ‌ها و آمد و رفت جن و پری می‌باشند و کسی هم جرأت قطع و یا دستبرد به این درخت‌ها را نداشت، تا این که در دهه‌های سی یا چهل ش. یکی از خوانین کهنسال قادیکلا با قبول تمام گناهان و خطرات احتمالی عذاب الهی، دستور قطع درختان را داده و چوب آن‌ها را که بسیار هم با ارزش بودند،

شخصاً به مصرف تهیه سور و سات خود می رساند. ایشان هم سالیان سال در زمرة مسن ترین ها بدون کم و کاست به زندگی خود ادامه دادند. البته اطلاعات ذیقیمتی از اوضاع و احوال یک قرن گذشته منطقه هم داشته اند.

تبرستان

www.tabarestan.info

۵- نگهبانان خاموش در محافظت دره زیراب (بیوهای جنگل مازندران)

نگهبانی از دره زیراب به عنوان جبهه مقدم حفاظتی و قوستاهای چهارگانه، در پناه جنگل های انبوه، بدون دغدغه خاطر صورت می گرفت، هیچ گونه مشکلی در استقرار مردان مسلح برای نگهبانی وجود نداشت، حتی در پریود کوتاهی از فصل زمستان که درختان جنگلی (درختان پهن برگ شمال ایران) فاقد برگ می شوند. البته به استثناء بعضی دیگر از درخت ها، باید به ویژه در اینجا به وجود قطعاتی از جنگل های فشرده و ترسناک شمشاد آن روزگار اشاره شود (متأسفانه در اواخر دوره قاجار که چوب شمشاد بسیار مورد درخواست پیمانکاران خارجی بود جنگل های شمشاد مازندران عملاً به غارت رفت و فقط بیشه زارهایی از بقایای آنها بر جای مانده اند که امروز اغلب این بقایا هم منقرض شده اند). این بیشه زارهای متراکم و مشکل قابل عبور و مرور را در جنگل های حوزه کسلیان دیده و هر بار البته تفنگ بر دست با بیم و هراس از لابلای آن گذشتم.

نگهبان های مسلح آن روزگار نه اینکه مسلسل های قرن بیستم را به همراه داشته باشند، بلکه پهلوان های چوب و چماق به دست، کارد بر کمر اما بسیار ورزیده و شجاع، براساس اصطلاح آن روز یک نفر در برابر ۱۰ نفر، البته به تدریج تفنگ های سرپر بر دوش گرفته و ششلول بر کمر می بستند و بالاخره دو تیر و سه تیر که همه آنها را من دیده و با اغلب

آنها هم تیراندازی کردم. در جنگ جهانی دوم هم پنج تیرهای معروف به برنو یا پنج تیرپران (بسیار با آن تیراندازی کردم) و بالاخره تفنگ‌های شکاری متعدد از آن جمله بوده‌اند.

اما در گذشته‌های دور همان‌طور که اشاره شد، اصل بر چوب و چماق داس دسته بلند و تبر مخصوص نبرد و کارد کمری قرار داشت و بالاخره از ابزار دیگری که در نبردهای دور دست مخصوص ماطق کوهستانی مورد استفاده قرار می‌گرفت و بسیار هم کارساز بود. کلاه سنگ است که به صورت تفنگی بدون صدا عمل می‌کرد. گلوله آن از سنگ به‌اندازه تخم مرغ، پرتاب آن به سمت هدف با چرخاندن کلاه سنگ به دور سر و با زور بازو صورت می‌گرفت. از دیگر ابزار تیرکمان‌های ساده قابل ذکرند که در منطقه آن‌روزگار متداول بود.

اما در این جا باید از گرز یا شش‌پر، یا هشت‌پر نام ببرم که مردان قوى با خود حمل می‌کردند. از بزرگان خانواده همیشه در اعزام نیرویی به مناطق بحرانی، از این تعداد یراق‌بند و این تعداد شش‌پر به‌دست والی آخر صحبت می‌شد. شش‌پر به‌دست‌هایی را در دوره‌ی نوجوانی دیده و از هنر شش‌پرزنی آنها که برایم تعریف و به نمایش گذاشته‌اند، باید با شگفتی و احترام یاد کنم.

مسئله پرتاب شش‌پر به سمت هدف، بدون اینکه شش‌پر از دست آنها رها شود، چندبار نمایش شش‌پرزنی در محوطه گاوسرای ییلاقی صورت گرفت که آن موقع بین افراد در منطقه معمول بود. چوبی را بر زمین کوبیده با پوشاندن کلاه و پوستین آنرا به صورت آدمک در می‌آوردند و در فواصل متفاوت آنرا هدف‌گیری می‌کردند، فاصله‌ها با کم و زیاد

کردن طول دستبند چرمی که به دور مچ دست بسته بود تنظیم می‌شد، کله شش پر با دسته چوبی (کله شش پر فلزی نسبتاً سنگینی، دسته چوبی آن هم، البته از جنس چوب‌های مخصوص و کمیاب جنگلی، در مواردی تزئین شده با حلقه‌های ظریف برنجی یا نقره‌ای) به سرعت به سمت هدف پرتاب می‌شد. به این ترتیب هدف در فاصله‌های غیرقابل دسترسی یعنی فرد مقابل را مورد اصابت قرارداده و بر قاعده شش پر را به طرف خود کشیده و برای بار دوم با مهارت هدف را مورد اصابت بعدی کله شش پر قرار می‌دادند. (اسلحة سرد و بدون صدا اما کارساز برای از پا درآوردن دشمن).

نگهبانان مخفی شده در لابلای درختان، به این طریق به دشمن حمل ور می‌شدند. با یک حرکت ماهرانه و کاری به شکار، او را از پای درمی‌آورندند. چون تک تیراندازی عمل می‌شد. بدون اینکه صدایی ایجاد و یا کسی دیده شود، به این ترتیب شش پر زن‌ها را باید به ببرهای جنگل‌های مازندران تشبيه کرد که شکار مورد نظر خود را با یک حمله و حرکت از پا درمی‌آورندند.

۶- پلنگ تیزدندان دره زیراب (پلنگ کوهستان‌های سوادکوه)

برخلاف دلاوران پناه گرفته در مدخل جنگل‌ها تا لابلای تپه و ماهورها (نگهبانان خاموش) به عنوان پیش قراولان باز دارنده رخنه دشمن و یا هر گروهی از مهاجمین به داخل منطقه، این گروه از نگهبانان راه و روش دیگری را جهت گوشمالی تازه واردین به دره زیراب به کار می‌گرفتند. این‌ها بدون مزاحمتی برای آدم‌ها، به احشام آن‌ها از هر رده‌ای حمله ور

می شدند تا صاحبان آن‌ها حساب کار خود را کرده و بدون اینکه دست از پا خطا کنند، از منطقه خارج شوند. در غیر این ممکن بود در صورت بی‌احتیاطی گرفتار ببرهای مخفی شده در پناهگاه‌ها شوند.

اصولاً عملیات این گروه ایجاد ترس و دلهره در هر شرایطی و برای هر تازه واردی در موقع عبور از دره بود. به بیان دیگر این‌ها زمینه‌ساز ترس و نگرانی و پیش درآمدی از قدرت‌نمایی دره را به نمایش می‌گذاشتند. در مواردی اسب با بار از جلوی چشم صاحب او محو و ربوه می‌شد. صاحبان بندرت یارای دست‌یابی آنرا داشتند مگر دست به دامان سرکردگان دره شوند که البته همیشه بدون کمترین آسیبی اسب و بار به صاحبان‌شان برگردانده می‌شد. هدف سرگردانی و تنییه افراد مورد نظر بوده است.

این گروه گوشمالی دهنده رهگذران دره زیراب، در عین اینکه محل استقرار آن‌ها در محل گلوگاهی بالا زیراب بوده اما تمام مسیر دره تا ابتدای شیرگاه (ورودی میانکلا) را زیرنظر داشتند.

ایجاد ترس و دلهره بر کاروان‌ها و رهگذران و حشم‌داران به استثنای محدوده‌ی روستاهای چهارگانه (البته در موارد اضطراری با آن‌ها هم تعارفی در کار نبود) از شگردهای دره زیراب بوده است. اما از تمایلات پلنگان تیزدانان علاوه بر ایجاد ترس و دلهره برای رهگذران، همین‌طور دستبرد به احشام رقبای ایلی را نیز به همراه داشت، اساساً اجتناب‌ناپذیر می‌نmod. همان‌طور که اشاره شد با دوست و غریبه تعارفی هم نداشتند.

این دستبردها به‌ویژه در فصل بهار برای احشام عازم مناطق ییلاقی سوادکوه به صورت امری معمول و متداول در آمده بود. این پلنگان در

کمین نشسته، محترمانه سهم خود را که به چند رأس گوسفند چاق و چله از احشام گذری، بهخصوص در گذرگاه بالا زیراب، انتخاب و دور از چشم صاحبان یا چوپانان، بسیار آرام در اختیار می گرفتند.

حشم داران ولوپی کمی به خود حق می دادند و بیرونی و حقوقی را برای خود قائل بودند تا دست به اعتراضی بزنند، املاها وجود این حرفها با خنده و گاهی با عصبانیت از مفقود شدن چند رأس گوسفند گوشته بین بالا زیراب و دلیلیم خبر می دادند که این برادران گوشتخوار و یا به قول خودشان حرام خوار کش رفتند اما بستگان راستوپی که به عنوان رقیب ایلی به حساب می آمدند، با شرایط جدی تری رو برو می شدند که مجبور بودند ضمن اجتناب از اطراف شبانه در حول وحوش دره زیراب، چوپانان همراه احشام را در این محدوده برای نظارت بیشتر در مقابله با دستبردها تا دو برابر افزایش دهند، که البته مؤثر واقع نمی شد. لذا بستگان راستوپی هم برای حفظ غرور خود دستبردها را به روی خود نمی آوردند. دیدی و ندیدی به راه خود ادامه می دادند چون چاره دیگری نداشتند.

این دستبردها هرگز برای رفع نیاز گذران زندگی شان نبوده بلکه به یک سنت برای قدرت نمایی به رهگذران خودی و غیر خودی و البته نشان دادن ضرب شصت به رقیب در برقراری تعادل در چارچوب ایلی و جلوگیری از تجاوزات احتمالی به دره به عبارت دیگر برای باج خواهی بود که البته کارساز هم بوده است.

در این رابطه یادآوری می شود، آن روزی که نصرالله خان یاور را پسران امیر مؤید در دراسیله دستگیر و به قصد کشت به حضور امیر مؤید در

سرخآباد بردند، از دره زیراب به امیر خبر دادند اگر ایشان هرچه زودتر آزاد نشوند، تمام احشام که عازم بیلاقات راستوپی هستند، در دره زیراب متوقف و همین حالا دستبردها شروع شده، در صورت تأخیر همه به تاراج خواهند رفت و نیروهای ضربتی هم در جنگل‌های اطراف دره مستقر شده‌اند. البته با رسیدن خبر به امیر، ایشان بـ^{پرستان} بـ^{پرستان} برخورد پدرانه با مسئله روبه‌رو می‌شوند.

شاید بتوان گفت که چند رأس احشام از حشتم داران بزرگ در آن شرایط، کش رفتن برای آن‌ها کمترین تأثیر اقتصادی را نداشت، اما برای پهلوانانی که جان بر کف به همراه بزرگان ایل با تغذیه از میوه‌های جنگلی که من خود در دوران اشغال شاهد آن بودم، عاملی نیرودهنده به حساب می‌آمد که در دفاع از حریم زندگی و از مرزهای ملی، در چارچوب همان زندگی حقیرانه خود عمل می‌کردند. بدون اینکه کمترین انتظاری از کسی و یا پشتیبانی از جایی داشته باشند، بـ^{باکانه} به وظایف خود پاییند و استوار می‌مانندند. او همان خصلت بـ^{بیر} و پلنگ مازندران را داشت. هر آن آماده برای حمله‌ور شدن به مهاجم، بدون اینکه ترسی به خود راه دهد، سهم و توان خود را در هر شرایطی در محک آزمایش قرار می‌داد. قابل ذکر است که حتی کمتر کسی از سرکردگان گروه وابسته سیاسی دهه ۲۰ تا اوایل دهه ۳۰ شمسی بودند که از دره زیراب عبور کرده اما گوشمالی و ضرب شصت این پلنگان را تجربه نکرده باشند.

اما فلسفه و جنبه طنز قضیه، محل اصلی وقوع یورش‌های موردي و البته حساب شده پلنگان تیزندان در روستای کوچکی از انشعابات

روستاهای چهارگانه به نام خرمندیچال، مردانی با شهرتی در شجاعت و بی‌باکی، پلنگانی که شعاع فعالیت آن‌ها تا شیرگاه را زیر پوشش خود داشتند، اما کمینگاه اصلی آن‌ها به باریکه گلوگاهی ورودی دلیل بهدره زیراب به‌نام کرچمبور متمرکز بود، با پوشش جنگلی و متراکم متینگاه از درختان از گیل - زالزالک - انجیری و ممرض (پا کوتاه) که دائمی آن در آن روزگار از کناره رودخانه تالار تا حاشیه روستاهای خواجکلا و قادیکلا در بر می‌گرفت، بیشه‌زاری بسیار فشرده که به‌زمینت قابل عبور و مرور می‌بود، عبور از این بیشه‌زار را سوار بر اسب بسیار تجربه کردم.

البته عبور رمه‌های بزرگ گوسفند از دره باعث برانگیختن اشتهاي اين مردان در کمين نشسته، می‌شد و حتی قبل از پیدا شدن سروکله رمه‌های گوسفند به ابتدای دره زیراب، خبرها می‌رسید. معمولاً شکارچیان پنهان شده در بین پوشش جنگلی حدائقی دونفری یکی از بالا دست و دیگری در پایین دست گذرگاه دست به کار می‌شدند. پیشرفت کار و تعداد مورد نظر را فقط با صدای مخصوص و رمزی بین هم‌دیگر با تقلید از صدا و هیاهوی رمه‌ها رد و بدل می‌کردند. دست و پای گوسفندهای بدام افتاده که هرگز صدایی در نمی‌آوردند، می‌بستند و در لابلای پوشش جنگلی به حال خود تا رسیدن تاریکی شب رها می‌کردند. مسئله واضح و روشن بود، دیدی ندیدی خود و غیر خودی هم نداشت. در همه حال کسی نمی‌بايستی از چند و چون قضایا سر درآورد. بالاخره ملاحظات ایلی و منطقه‌ای مطرح بود و می‌بايستی رعایت شود.

فصل سوم

دره زیراب و حاکمیت امیر مؤید سوادکوهی بر مازندران

۱- دره زیراب به عنوان پایگاه اصلی امیر

عشایر سوادکوه قرن‌ها به طور مستقیم و غیرمستقیم بر بخشی از صفحات شمال ایران حکومت می‌کردند. به این معنی که مردم این سامان متشکل از قبیله‌هایی پناه‌گرفته در کوهستان‌های تسخیرناپذیر سوادکوه یا مستقلًّا و یا وابسته به دیگر حکام شمال ایران زیر نظر حکومت مرکزی بر مازندران حکمرانی داشتند. این اقوام ریشه عمیقی در قعر تاریخ ایران باستان دارند که به بیش از سه هزار سال قبل مربوط می‌شود. آخرین این حکمرانان، امیر مؤید سوادکوهی است که در رابطه با ایشان فراوان نوشته‌ند. امیر سوادکوهی به طور طبیعی وابسته به دربار قاجار، فرمانبردار و مرید آن‌ها و در عین حال فردی فهمیده و آگاه بر امور سیاسی بودند. معدالک به لحاظ وابستگی شدید به دربار قاجاری با حرکت معجزه‌آسایی که برای نجات ایران از سیه‌روزی و بدبحتی به ارث مانده دوره‌ی قاجار آغاز شده بود، او و پسرانش مثل دیگر حکام محلی ایران به مقاومت بی‌حاصل می‌پردازند. باید گفت مایه‌ی تأسف برای مردم سوادکوه که درگیری‌های خانوادگی ضایعاتی به ویژه برای دره زیراب را هم به همراه داشت.

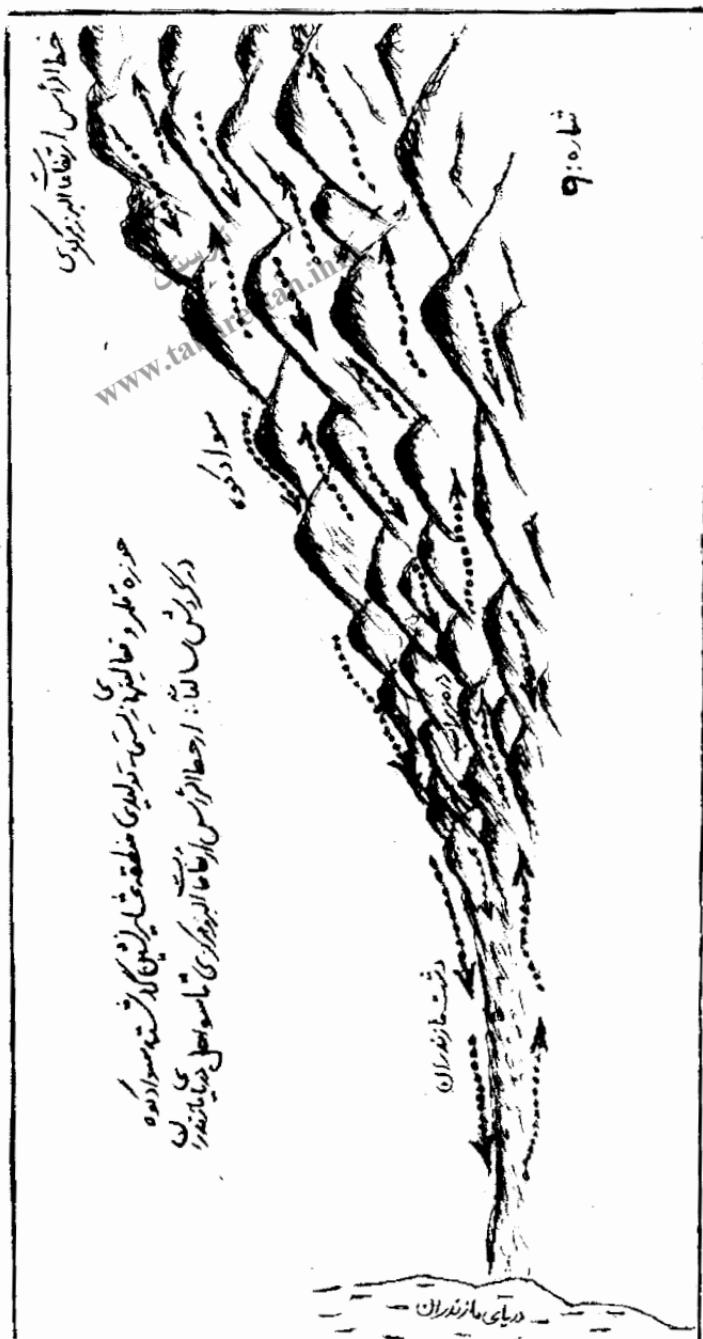
قابل ذکر این که سکونتگاه امیر در مدخل ارتفاعات بالادست سوادکوه، در پناهگاهی مشکل قابل دسترسی، محلی به نام وندچال در سرخآباد قرار داشت. پایگاه اصلی تدارکاتی به ویژه در موارد بحران و اضطراری هم به دره زیراب مربوط بوده، که زیو نظر طایفه‌ی قادی اداره می‌شد. طایفه قادی سه بازوی محکمی متشكل از طایفه سرخکلا - خواجهکلا و طایفه بزرگ پراکنده در عرصه گستردگی جنگلی - کشاورزی کسلیان را در کنار خود داشت. طایفه باوند و طایفه قادی در راستای جغرافیایی منطقه سوادکوه هریک حوزه‌ای را تحت نفوذ و در اختیار خود داشتند. در حوزه‌ی راستوپی که از دلیل تا گدوگ و حوزه‌ی ولوپی که از دلیل تا خط الرأس ارتفاعات سرشاخه‌های رودخانه ولوپی را در بر می‌گیرد، به صورت دو حوزه جغرافیایی در رقابت هم اما در چارچوب حاکمیت سوادکوه و مازندران در کنار هم و یکپارچه عمل می‌کردند. با توجه به این که مسیر رفت و برگشت دامدارهای سوادکوه تا ساحل دریای مازندران پیش روی داشت (مراتع زمستانه دامداران)، به طور طبیعی این مسیر جزئی از حوزه نفوذ دائمی و بلمنازعه سوادکوهی‌ها در سطح استان به شمار می‌آمد که در شرایط ملوک الطوایفی آن زمان از پشتیبانی افراد مسلح مستقر در کوههای سوادکوه برخوردار می‌شدند (ترسیم شماره ۹). البته دره زیراب در این رابطه سهم ویژه‌ای بر عهده داشت و به عنوان مرکز اصلی جمعیتی سوادکوه بار سنگین تدارکات و درگیری‌ها را به دوش می‌کشید. یادآوری

می‌شود که دره زیرا ب در دوره قاجار هم مدعی حاکمیت سوادکوه بود. چنان‌که قبل از دوره قاجار حاکمیت مازندران را در دوره زند در اختیار داشت. (خانواده دادو مستقر در دره‌ی زیرا ب، که آخرین قرارگاه بر جای مانده تا اواخر دوره قاجاری در بین این طایفه به اسدالله‌خان حشمت نظام از پسرعموهای خانوادگی مربوط می‌شود).

تبرستان
www.tabarestan.info

۲- دره زیرا ب در درگیرهای ناخواسته ایلی

ماجرای رویارویی دو یار و دو همزم در سوادکوه از مسایلی است که باید با تأسف از آن یاد کرد که به دلیل قضاوت‌های نادرست، کدورت‌های ایلی، خانوادگی را به همراه داشت و طبعاً سوءاستفاده‌هایی هم صورت گرفت. نصرالله‌خان یاور (بزرگ طایفه روستاهای چهارگانه از دوره‌ی سلطنت محمدعلی شاه قاجار تا دهه چهارم سلطنت پهلوی دوم) سالیان سال از هم‌زمان هژبر سلطان پسر امیر مؤید بود که در چارچوب عشاير سوادکوه با حاکمیت امیر سوادکوهی انجام می‌گرفت، اما با ظهور سردار سپه سوادکوهی به رویارویی این دو وبالاخره به سقوط می‌انجامد.



در اینجا بدون اینکه بخواهیم از بیوگرافی زندگی نصراله‌خان یاور صحبتی به میان آید، باید به توضیح چندنمونه از هم‌زمانی این دو یعنی نبردهای مشترک در مقابله با مهاجمین به استان مازندران، بالاخره به توضیح علل رویارویی آن‌ها پرداخته شود. در جنگ بین‌الملل اول که شمال ایران به اشغال ارتش تزلیجی درآمد، نصراله‌خان به عنوان رئیس فوج ولپی دوش به دوش هژبر سلطان با سربازان روس در ابتدای دره‌ی زیراب به مقابله می‌پردازند و بالاخره آن‌ها را از ایالت مازندران بیرون می‌کنند.

نمونه دیگر آن، به زمانی مربوط می‌شود که بلشویک‌ها به فرماندهی میرزا کوچک‌خان جنگلی (البته که ایشان پیرو چنین اندیشه‌ای نبودند) از گیلان عازم تسخیر مازندران می‌شوند. در این موقع سپه‌سالار تنکابنی از امیر مؤید (اسماعیل خان باوند) سوادکوهی کمک می‌خواهند. این دو (نصراله‌خان یاور با هژبر سلطان) در مقابله با بلشویک‌ها بر می‌آیند. این نبرد از رودخانه چالوس شروع شد که منجر به شکست و عقب‌نشینی بلشویک‌ها می‌شود. (ناگفته نماند که نصراله‌خان همیشه از کاردانی در فرماندهی و شجاعت هژبر سلطان به نیکی و احترام یاد می‌کردند). درباره علل رویارویی این دو، وقتی که از اروپا به ایران برگشتم ایشان هنوز در قید حیات بودند (تا اوایل دهه ۵۰ ش). برایم این طور تعریف می‌کردند: وقتی سردار سپه (وزیر جنگ) به اوج قدرت رسید، برای ایجاد یکپارچگی و حاکمیت قانون به قلع و قمع حکام محلی می‌پرداخت. در رابطه با امیر مؤید سوادکوهی ملاحظاتی به خرج داده

می شد اما به دلیل وابستگی شدید به دربار قاجار و شخص هژبر متأسفانه مغروف از شجاعت خود چندان توجهی به این روند و ظهور مردی قدرتمند نظامی نمی کردند.

چراغعلی خان (امیر اکرم - پسرعمو و پیشکار سردار سپه) هم در جریان امر یعنی ناسازگاری پسران امیر مؤید سقراز داشت. با توجه به سرپیچی خانواده باوند کتاباً از من می خواهند تا از منطقه عشايري سوادکوه سربازگیری اقدام و سربازها را به تهران اعزام نمایم. (به این ترتیب عملأً از طریق حاکمیت جدید مسئولیت‌هایی در رابطه با امور سوادکوه به من واگذار گردید که البته از این بابت هرگز خوشحال نبودم). در حقیقت من سر دوراهی گیر کرده بودم که اگر چنین کنم هژبر مرا خواهد کشت. چون با غرور و خشونت او آگاه بودم. (او به هیچ‌کس رحم نمی‌کرد) اما اگر تمرد کنم به چنگ امیر اکرم گرفتار خواهم شد. (چون هر دوی آن‌ها مرا رقیب دیرینه خود در منطقه می‌پنداشتند). به هر حال تصمیم می‌گیرم، حکم امیر اکرم را اجرا کنم. حدود ۴۰۰ نفر سرباز از حوزه خودم جمع‌آوری کرده، عازم تهران می‌شوم. وقتی به شش روبار رسیدیم، به من خبر دادند که هژبر با سوارهای مسلح خود به شش روبار نزدیک شده، ما به سمت در اسله حرکت کردیم.

با اطراف شبانه در این آبادی هژبر نیمه‌های شب منطقه را محاصره و بالاخره مرا دستگیر کرده، به مقر امیر مؤید در سرخ‌آباد می‌برد. شاید اگر وساطت شیخ عبدالنبی پدر آیت‌الله نظری نبود، هژبر خشونت به خرج می‌داد و برادرکشی در سوادکوه به راه

می‌افتد. نصرالله خان تعریف می‌کند که او را در زیرزمین اقامتگاه امیرمؤید در وندچال سرخ‌آباد زندانی کردند. امیرمؤید صبح زود که از خواب برخاست، روی تراس مشغول وضوگرفتن بود، با گوشم شنیدم از پسراش سئوال می‌کند که نصرالله را کجا اسکان دادید؟ هژبر و سهم‌الممالک جواب می‌دهند در زیرزمین همین جا، او بلاfaciale جواب می‌دهند کار خوبی نکردید او را پیش من بیاورید. نصرالله خان می‌گوید امیر با مهربانی با من برخوردم و شروع به نصیحت می‌کنند. من هم حقایق را برای ایشان توضیح می‌دهم. در حالی که هژبر قصد سر به نیست کردن مرا داشت، ایشان مثل یک پدر با من برخورد کردند. بالاخره دستور می‌دهند مرا آزاد بگذارند تا به زیراب برگردم و منطقه را آرام نمایم.

از قرار در همین موقع به امیر خبر داده بودند که در دره‌ی زیراب زن و بچه‌های روستاهای اطراف جمع شدند و جلوی احشام و دسته‌های کوچ سرخ‌آبادی‌ها و تمام راستوپی‌ها را گرفتند و همین‌طور به تجمع افراد مسلح پرداختند که اگر هژبر خواست حمله کند به مقابله بپردازند. بعداً معلوم شد که هژبر چنین نقشه‌ای را تدارک دیده بود. اما امیر با هوشیاری بحران را موقتاً خواباند و پسراش را آرام کرد. طبعاً نصرالله خان هم با مراجعته به تلگرافخانه فیروزکوه امیراکرم را در جریان امر و از پراکنده شدن مشمولین جمع‌آوری شده، قرار می‌دهد.

ایشان می‌گوید: پاسخ امیراکرم به من این بود که در همان فیروزکوه بمانید تا احمدخان (میر پنج) یاور با چند صد نظامی به

شما (بعدها احمدخان میرپنج و سپهبد امیراحمدی از فرماندهان ارتش رضاشاه و فرماندار نظامی پایتخت زمان اشغال کشور در جنگ جهانی دوم شدند) ملحق شوند.

حقیقت مطلب اینست که من بسیار نگران خطری شدم که هژبر و برادرش را تهدید می‌کرد. آخر ^{بیرون از} نیز در جنگ‌های منطقه‌ای مازندران همیشه در کنار هژبر بودم. در هر حال جنگ و گریز در کوه‌های سوادکوه در می‌گیرد.

تلاش شد تا بدون اینکه آسیبی به هژبر و برادرش وارد آید از منطقه بیرون رانده شوند. نصراله‌خان بعد از به سلطنت رسیدن سردار سپه مدتی مورد توجه بوده و بر کارهای عمرانی به ویژه سوادکوه نظارت داشت، درحالی که رضاشاه کارهایی برای نصراله‌خان در نظر گرفته بود، امیراکرم بر اساس رقابت ایلی به ارث مانده هربار مانع تراشی می‌کرد و بالاخره نصراله‌خان مدتی بعد از سوادکوه تبعید می‌شود.

۳- دره زیراب در گیر دگبار رقابت‌های ایلی

پس از برکناری امیر مؤید سوادکوهی از حاکمیت (البته قبل از به سلطنت رسیدن سردار سپه)، دره زیراب با پشتسر گذراندن آرامشی کوتاه دوباره گرفتار رقابت‌های ایلی در سوادکوه می‌شود. این بار با روبه رو شدن ضرب شصت سرهنگ چراغعلی خان (امیراکرم) که این خانواده هم به طور ستی به عنوان رئیس فوج حاشیه غربی سوادکوه تا بابل کنار را زیر نفوذ خود داشتند (آلشت، کارمزد، لفور، بابل کنار)،

به هر حال امور مازندران زیر نظر چراغعلی خان قرار گرفت. پسرعموی سردار سپه از نزدیک ترین افراد خانواده او به حساب می آمدند، که در اینجا مورد بحث ما نیست. به این ترتیب به طور طبیعی چراغعلی خان در امور سوادکوه و مازندران به عنوان زادگاه دخالت و نظارت مستقیم داشت. با تأسف باید یادآوری شود که تمایل پسندانی به نزدیکی نصراله خان و پسر عموماً یش در برخورداری از امکانات پیش روی ناشی از ظهور سردار سپه سوادکوهی نشان نمی داد. سردار سپه نصراله خان یاور را خوب می شناخته و از لیاقت و موقعیت منطقه‌ای ایشان آگاهی داشت. به همین دلیل مایل بودند کارهای بیشتری به ایشان واگذار کنند. البته مسئولیتی هم در منطقه به ایشان واگذار گردید و عنوان ایلخانی سوادکوه هم به ایشان داده شد. در هر حال از حضور یافتن نصراله خان پیش سردار سپه اگر فرصتی دست می داد، جلوگیری می شد. رقابت بین طایفه قادی و طایفه باوند در سرخآباد سر جایش بود.

بالاخره با به عهده گرفتن مسئولیت امور سوادکوه، ابتدا به وسیله خانواده پهلوی و به دنبال آن خانواده باوند سختگیری ها نسبت به نصراله خان و پسرعمویش از سر گرفته می شود. همان‌طور که اشاره شد ایشان از سوادکوه تبعید و پسر عموماً یش هم به عنایین مختلف مورد اذیت و آزار قرار می گیرند. در اینجا یادآوری می کنم که در چارچوب خانوادگی و ایلی باید با تفکر انتقام‌جویانه و نادرست گذشته مقابله کرد و به فراموشی سپرد. اگر به عللی که مربوط به زمان خودش است، ظلمی از طرف یکی بر دیگری وارد

آمد برای ترمیم سوءتفاهمات، باید گذشت و بزرگمنشی را در پیش گرفت. بدون تردید اثرات آن را نسل بعدی درخواهند یافت. تأکید می‌شود که در پیش گرفتن راه و روش جوانمردی اساس فرهنگ ملی ما است. عملکردهای ناپسند در چارچوب طایفه‌ای و ایلی پشمیمانی و شرمساری را به همراه خواهد داشت. تعریف شده روزی که چند تن از بستگان به دیدار یکی از بستگان رقیب از خوانین سوادکوه که در اوخر سلطنت پهلوی اول، در مصدر امور سوادکوه بودند، رفتند. متأسفانه با برخوردهای نادرست با خانواده‌ها، جسارت به پدرم روا داشتند. این شخص در حالی که در بستر بیماری بودند در حقیقت یک دیدار خانوادگی برای عیادت ایشان صورت گرفت که برادر من هم حضور داشت، بعد از احوالپرسی سر گله‌ها و اشتباهات گذشته به طور غیرمستقیم باز شده بود اما وقتی برادر جوان خودشان را معرفی کردند، گویند از چهره‌ی ایشان فقط عکس العملی از عذرخواهی ظاهر شد. اشاره به این نکته برای آگاهی نسل جوان امروز منطقه است که از چارچوب نظام خانوادگی تا ایلی باید در هر شرایط و موقعیتی ملاحظات اخلاقی و مسئولیت ایلی را مدنظر داشته و از یاد نبریم، زیرا زندگی روزمره ما به ویژه در محدوده‌ی کوچک جغرافیایی به هم گره خورده است. بی‌احتیاطی و بی‌اعتنایی به این اصول و قوانین طبیعی - اجتماعی مایه پشمیمانی و شرمساری خواهد شد. هر روز که بالاجبار باهم رو برو می‌شویم، در خاطر ما و فرزندان ما زنده و رنجش و بی‌اعتمادی مدام را به همراه دارد که برای جامعه کوچک طایفه‌ای و ایلی زیانبار است.

۴- دره زیراب زیر بار سنگین کدورت‌ها و رقابت‌های ایلی

به طور طبیعی دره زیراب با در اختیار داشتن امکانات فراوان تدارکاتی و موقعیت ویژه استراتژیکی و بالاخره گستردگی جمعیتی البته که برای پسران امیر مؤید که در ارتفاعات غیرقابل دسترسی سوادکوه پناه گرفته بودند، به نحوی تهدید آمیز بود و می‌بایستی با قدرت تحت کنترل باشند که مدعی حاکمیت بودند. این خود زمینه‌ساز رقابت مداوم ایلی در سوادکوه بوده است

در همه حال امیر مؤید به عنوان بزرگ سوادکوه سعی داشت تا با طایفه ولوپی با مرکزیت دره زیراب برخورد پدرانه داشته باشد. آن‌هم شاید به دلیل این‌که دره زیراب به عنوان پایگاه اصلی قدرت و تدارکات لشکرکشی‌های امیر عمل می‌کرد. پسران امیر که خود را در اوج قدرت می‌دیدند، هرگز رقبی را در قلمرو خود حتی به عنوان بازو و پشتیبان برنمی‌تابیدند. چنین مشکل را دره زیراب با چراغعلی‌خان (امیر اکرم) بزرگ منطقه آلاشت - لفور تا بابل‌کنار هم داشت که صحبت خواهد شد. البته قبل از قلع و قمع دستگاه ملوک الطوایفی امیر سوادکوهی بین پسران امیر و طایفه قادی شکرآب بود. از جمله بر سر بیوهی یکی از بزرگان طایفه به نام اسدالله‌خان حشمت نظام ساکن در روستایی از کسلیان (امیرزاده خانم دادو دختر یکی از حاکمان دوره زند در مازندران) مربوط می‌شد. از قرار یکی از پسران امیر قصد تصاحب این خانم زیبا را داشت که در روستایی در فاصله حدود ۱۵ کیلومتری قادیکلا سکونت داشت. حشمت نظام از صاحب منصبان دوره‌ی قاجار

بودند. از شخصیت و کاردانی و شجاعت او عموماً یعنی و پدرم تعریف فراوان داشتند، اما این خواسته زناشویی به هیچ وجه برای خانواده آن روزگار ما قابل قبول نبود، تا بیوه‌ی این پسرعمو به زنی یکی از پسران امیر مؤید درآید. به‌ویژه این خانم سرپرستی ۵ فرزند موبور و چشم آبی صاحب منصب فردیکلایی رانعهده‌دار بودند. البته از قرار، بعدها یکی از دخترها به همسری یکی از باوندی‌ها درآمد که البته با فوت زودهنگام خود، حاصل مورد انتظار به بار نیامد، اما دختر زیبای دیگر این خانم امیرزاده دادویی به همسری یکی از بستگان (پسرعموهای) سردار سپه درآمد که سرآغاز نزدیکی طایفه قادی با خانواده پهلوی بود.

بدون تردید ناکامی در دسترسی به امیرزاده‌ی زیبای دره زیراب (معروف به خانم کسلیانی) پسران امیر مؤید سوادکوهی را کینه بر دل و بسیار خشمگین ساخت. رقابت بین طایفه قادی با خانواده باوند که قدرت را در دست و ارتباط نزدیک با دربار قاجاری داشتند (پدر امیر مؤید از ملازمان دربار قاجاری بودند) هرچه بیشتر دامن می‌زد تا بالاخره به مرحله رویارویی و از هم پاشیدگی هردو طرف منتهی می‌شد.

از طرف دیگر، همان‌طور که اشاره شد، دره زیراب گرفتار رقیب دیگری هم بود که تدریجاً به اوج قدرت می‌رسید. از طایفه آلاشت، یعنی با چراغعلی خان (امیراکرم) به‌طور غیر مستقیم درگیر رقابت‌های ایلی می‌شد.

در این بین پسر اولی بیوه حشمت نظام به مرحله‌ای از رشد و بلوغ و کارданی و شجاعت می‌رسد که چراغعلی‌خان را ناخشنود و به حسادت وا می‌دارد. هنگامی که بازوی راست او (علی‌مراد‌خان قادی یا دادوژزاد) مورد اصابت گلوله تفنگ قرار می‌گیرد و برای عمل جراحی در بابل روی تخت جراحی می‌رود، گویند ^{چراغعلی‌خان} به پزشک معالج (معروف به دکتر بابایوف) دستور می‌دهد، دست این پدرساخته چشم آبی و موبور را قطع کند. نصرالله‌خان تعریف می‌کرد وقتی در بالای سر علی‌مراد‌خان به او گفتم از خطر عفونت و مرگ جسته‌ای اما دست شما را قطع کردند، او برای همیشه از هوش می‌رود. حالا آیا پزشک معالج چنین دستوری را اجرا کرده یا نه؟ در هر صورت سوادکوه هژبر سلطان دیگری نه در سرخ‌آباد بلکه این‌بار در دره زیراب از دست می‌دهد. چنین آسیب‌های تأسف‌بار، ناشی از حسادت و تنگ‌نظری‌های ایلی به منطقه وارد می‌آید که به گوشه‌ای از آن‌ها اشاره شد. چراغعلی‌خان دقیقاً می‌دانست که اگر چشم سردار سپه که تدریجاً به اوچ قدرت می‌رسید به علی‌مراد‌خان قادی بیفتند هرگز او را رها نخواهد کرد و او را حداقل وارد ارتش جوان خود خواهد ساخت. می‌بینیم که همین تنگ‌نظری‌ها را امیراکرم در حق نصرالله‌خان یاور و پسرعموهایش روا داشت.

۵ - دره زیراب و جنگ جهانی اول

در زمان جنگ جهانی اول ایران عملاً در لب پرتگاه نیستی قرار داشت و رمقی بر پیکره آن به دلیل بیش از یک قرن حکمرانی مردانی ناتوان باقی نمانده بود. ارتیش تزار روسیه هم بخشی از صفحات شمالی ایران از آذربایجان تا خراسان را شیعه اشغال خود در آورده بود. دفاع از مناطق مرزی را بیشتر عساکر عهدهدار بودند که گهگاهی به ناچار با همسایگان خارجی خود بده و بستانهایی هم در برابر حکومت نالایق مرکزی داشته‌اند.

گزارشات تاریخی فراوان در رابطه با جنگ جهانی اول و اشغال بخش‌هایی از ایران به وسیله ارتیش روس و انگلیس و شرایط رقت‌بار این سرزمین در آن روزگار سیاه در دست است. از حضور ارتیش تزاری در دره زیراب مطالب زیادی از بزرگان خانواده شنیده‌ام از اینکه روس‌ها مازندران را اشغال کردند، گرگان و (مشدسر یا مشهسر) بابلسر گذرگاه ورودی آن‌ها بود، موقعی که قشون روس به خارخون (شیرگاه) نزدیک شدند، پیش قراولان محدوده‌ی سوادکوه خود را به دره زیراب رساندند. در آن‌موقع اولین اقدامی که صورت می‌گرفت، این بود که زن و بچه‌ها را به پناهگاه می‌بردند. عمه‌ی من تعریف می‌کرد که ما را به داخل جنگل در آلاچیق‌هایی به عنوان گاؤسراها انتقال و اسکان دادند.

ارتیش سرگردان تزاری در آن‌وقت هم به دلیل مشکلات داخلی خودشان، همین‌طور خستگی از جنگ و گرسنگی دست به غارت و تجاوزات زده و اگر مقاومتی نبود، به هر کاری دست می‌زدند. پدر و

عموهایم تعریف کردند ما به بسیج نیروها پرداخته و خود را برای مقابله آماده کردیم که البته منتظر دستور و کمک امیر مؤید سوادکوهی که آن وقت حکومت مازندران را در دست داشت، بوده‌ایم. (قرارگاه ایشان هم در ارتفاعات بالا و در پناه کوه‌های مرتفع و تودرتوی سوادکوه، وندچال - سرخآباد، واقع می‌شد که هیچ نیروی مهاجم را به این آسانی یارای دسترسی به آن‌جا نبوده است)

همان‌طور که صحبت شده دره زیراب همیشه به عنوان محل تدارکات و مقابله و زمین‌گیر ساختن دشمن خارجی عمل می‌کرد. بنا به گفته خانواده بهاینکه با عجله هرچه تمامتر در بسیج نیروهای محلی، از روستاهای چهارگانه در قادیکلا پرداخته و برای مقابله آماده می‌شویم، (مسئله مهم دیگر تأمین مایحتاج نیروهای دفاعی در این‌گونه موارد که علاوه بر حوزه کسلیان از منطقه مهم دیگر - برنجستانک، باید نام برد. معروف است که در موارد بحرانی خانواده حاج مهدی قلی سوادکوهی (ایمانی) مستقر در برنجستانک، کاروان‌های ارزاق را از مازندران به سمت دره زیراب تا سرخآباد گسیل می‌داشت). ارتیش روس وارد دره زیراب و در (سرخکلا‌همند) سرخکلاتپه اردو می‌زنند. از طرف دیگر فرستاده‌های امیر مؤید هم سر می‌رسند. قادیکلا به پایگاه تدارک و آماده‌سازی رزم‌ندگان عشاير سوادکوه در مقابله و مانع از پیشروی ارتیش تزاری تبدیل و با همه امکانات بسیج می‌شوند.

بنا به گفته نصراله‌خان، هژبر از او می‌خواهد که باید تمام نیروها و امکانات را به کار گیریم و با روس‌ها بجنگیم و آن‌ها را از مازندران بیرون کنیم. از قرار پس از دو هفته تدارک مخفیانه و با

زیر نظر داشتن مداوم فعالیت‌های ارتش تزاری بالاخره حمله به روس‌ها شروع می‌شود. شجاعت هژبر براساس تعریف نصراله‌خان تحسین برانگیز بود (یادآوری می‌شود که در تابستان سال ۱۳۸۲ ش کتابی از آقای آیت‌الله نظری نظرخواهی کردم تا در صورت امکان ترتیبی داده شود که آرامگاه ایشان به سوادکوه منتقل شود). هیچ گلوله‌ای از تفنگ او به خطأ نمی‌رفت. نبرد اول در دره زیراب، درگیری بعدی در شیرگاه و بالاخره جنگ و گریز تا بابلسر ادامه داشت، آخرالامر به قول خودشان آن‌ها را به دریا ریختیم. از آن طرف تا ترکمن صحرا تاختیم و آن‌ها را از مرزهای ایران بیرون راندیم.

۶ - تحلیلی ساده از وقایع ناخواسته

نکته‌ای که در اینجا باید به آن اشاره کنم اینست که شجاعت و توان رزمی هژبر سلطان که مورد تحسین مردم سوادکوه است. البته در قضاوت تاریخی باید جدا از خطمشی سیاسی بزرگ خانواده (امیرمؤید) در وابستگی کامل به خانواده قاجاری دیده شود، با سلطانی خودکامه و ناتوانی چون محمدعلی شاه قاجار همراه شدن یک فاجعه بود. سلطنت خانواده قاجار جز سیه‌روزی، بدبختی و فلاکت برای مردم ایران و بالاخره تجزیه و جداسدن بخش‌های وسیعی از این سرزمین، برای این مملکت چیز دیگری به همراه نداشت. آیا صلاح در این بود که در برابر باز شدن افقی از امید در رهایی از درماندگی و سیه‌روزی مردم بلاکشیده ما مقاومت شود.

جهان در اوج تحول و شکوفایی فکری و فرهنگی، جهش از قرون وسطایی به عصر مدرن و تجدددخواهی و فناوری قرار گرفت. کشور ما در رکود و انجماد فکری فرورفته بود. وفاداری در چنین شرایطی در حد خودکشی نظامی و سیاسی بود.

بزرگان خانواده تعریف می کردند که چقدر اینستانت و گذشت و فرصت برای مصالحه و مهار غرور جوانی به آنها داده شد. در حالی که نصرالله خان یاور به اتفاق احمدخان یاور (سپهبد امیر احمدی) به شدت مواظب بودند که آسیبی به آنها وارد نیاید. در همان موقع ارتش نوپای ایران با قاطعیت در برخورد و سرکوبی مدعیان حکومت های خودسر محلی و منطقه ای عمل می کرد. یادآوری می شود که اگر زیرابی ها حضور نمی داشتند، در همان یورش کوهستان های سوادکوه نظامیان به فرماندهی احمدخان یاور (میرپنج) که خود یک نظامی جنگ آور توانمندی بود آنها را از میان بر می داشتند. چون این خواست و اراده ارتش نوپا در بر چیدن حکومت های محلی بوده نه افرادی مثل من و یا دیگران.

در اینجا باید به یک نکته اساسی اشاره شود با توجه به این که مقاومت بی حاصل و پایان کار به همان سال های قبل از رسیدن سردار سپه به سلطنت مربوط می شد، شاید به این دلیل بوده که پسران امیر مؤید هنوز وفادار به خانواده قاجار، به تجدید قوا و در قدرت ماندن آنها دلبسته و امیدوار بوده اند.

به هر حال نصرالله خان با احترام و حسرت از هژیر یاد می‌کرد و معتقد بود که این او اخراز پدرش چندان حرف شنوی نداشت. چون پدر ایشان آدمی باتجربه و پخته بودند و متوجه بودند که این سیستم در حال برچیده شدن است. هیچ‌کس هم جلوه دار این حرکت نیست. این ملاحظات و مدارا به لیل داشتن زادگاه مشترک بوده و نه غیر این.

۷- ماجراهای شاهزاده خانم در دره زیراب

آگاهی داریم که تسلط کامل قاجار بر ایران به دنبال خود، جنگ‌ها و شورش‌ها و نابسامانی‌های فاجعه‌باری را تا سقوط این خانواده برای کشور ما به همراه داشت. عشاير سوادکوه مثل همه نقاط عشايرنشين ايران درگير مقابله با شورش‌ها و گرفتار تجاوزات حکام محلی خود کامه حمایت شده از مرکز قدرت بوده است. به طور طبیعی شاهزاده‌های قاجاری که تعداد آن‌ها فراوان بوده‌اند، برای حفظ قدرت و نفوذ خود در مناطق مختلف کشور به ویژه در بین عشاير به ابزار مختلفی متولّ می‌شدند. از جمله با ایجاد پیوندهای زناشویی یعنی با گرفتن زن که اشتیاق فراوان هم داشتند و یا با دادن زن عمل می‌کردند.

از آن طرف هم در رقابت‌های ایلی، خوانین صدرنشین سعی داشتند برای زورآزمایی با رقیب به‌نحوی خود را با مرکز قدرت نزدیک سازند. (چنین شرایطی البته که معمول امروز هم است)

سجادکوه در این مورد هم همیشه، با توجه و اشتیاق مراکز قدرت روبه‌رو بود و دره زیراب هم به عنوان بند ناف سجادکوه دست بالایی داشت.

ماجراء از این قرار است: عشایر سجادکوه در یک مورد از موارد متعدد در مقابله با شورش‌ها و تجاوزات به مناطق مرزی این‌بار در شمال شرق ایران حضور داشت. از قرار شادت‌های فراوانی بین دیگر فوج‌های عشایری ایران از خود نشان دادند که بسیار مورد توجه امراء و شاهزادگان قاجاری قرار می‌گیرد (گویند آقا عیسی بیک با پسرعموهای جوانش در رأس فوج برخاسته از دره زیراب رشادت کمنظیری از خود نشان می‌دهند)، به هر روی با جلب توجه شاهزاده‌های قاجاری به دست آوردهایی نائل می‌آید از جمله زمینه‌سازی برای پیوند زناشویی با یکی از شاهزاده خانم‌های قاجاری برای این پیر جنگ آور به همراه داشت. به این ترتیب شاهزاده خانمی که این‌بار از آستین شاهزاده‌های قاجاری بیرون آمد، نصیب دره زیراب می‌شد. آقا عیسی بیک هم فرصت را مغتنم دانسته و برای پسرعموی جوان که گویند بسیار رشید هم بوده، در نظر می‌گیرد.

عروس خانم را به دره زیراب می‌آورند و در روستای قادیکلا مستقر می‌شود، اما طولی نمی‌کشد که داماد جوان می‌میرد. رقابت در تصاحب و یا برگشت شاهزاده خانم به خانواده خود در تهران درمی‌گیرد. آقا عیسی بیک که در توانمندی و کیاست شهرت داشت،

بی درنگ دست به کار می شود و بیوهی پسرعمو را به عقد برادر کوچکتر (پسرعموی دیگر) درمی آورد که مورد پسند شاهزاده خانم هم واقع می شود، اما از بدشانسی آقا عیسی بیک قبل از این که از این شرایط استفاده و به بهره برداری های سیاسی منطقه دست بزند، این پسرعمو هم بدرود حیات می گوید. آقا عیسی بیک که بسیار غیرتی و در تعصب خانوادگی بسیار پای بند بود، باز هم حاضر نمی شود بیوه خانوادگی یعنی شاهزاده خانم را از دست بدهد و او به چنگ دیگران بیفتند. خلاصه این که از لابه لای سبیل های خود (گویند سبیل بسیار بزرگ و پر ابهتی هم داشته است) داماد دیگری بیرون می کشد. به این ترتیب پسرعموی جوان دیگری (برادر سومی) را آماده و وارد میدان می سازد که آخرین هم بوده است. از قرار نصرالله خان یاور، آخرین فرزند این شاهزاده خانم پراشتها است. خلاصه این که شاهزاده خانم قاجاری با دلربایی های خود برادرهای جوان را مجدوب خود کرده و آنها را یکی پس از دیگری به دیار عدم می فرستاد. البته در دسر آفرینی های متوالی برای آقا عیسی بیک که ایشان هم کوتاه نمی آمدند، بود. این پیر چنگ آور دنیادیده و مسئول خانواده که به هیچ وجه حاضر نبود این شاهزاده خانم از چنگ او خارج شود، زیرا برنامه های سیاسی را، در وله اول به دنبال توانمند ساختن به ویژه منطقه ولوپی در نظر داشت و می بایستی صورت گیرد. قابل ذکر است که این

شاهزاده خانم تا آخر عمر در دره زیراب و در یکی از روستاهای چهارگانه (قادیکلا) زندگی می‌کرد. من او را به خاطر دارم، شازه جان صدایش می‌زدیم. در کنج اطافی نشسته و گهگاهی قصه‌هایی را برای ما بچه‌ها تعریف می‌کرد. از قرار حدود ۹۰ سال هم عمر کرده است.

القصه این‌که قصد و نیت آقا عیسی بیک باشقیول این همه در درسها درباره این شاهزاده خانم، البته بهره‌برداری در برابر رقیب صدرنشین ایلی بوده که در تحت حمایت مطلق مرکز قدرت در پایتخت قرارداشت. در وهله اول مسئله بیرون آوردن دره زیراب تا دلیلم (بالا دست تلاقی دو شاخه از رودخانه‌های ولوپی و راستوپی) از محاصره حاکمیت سوادکوه بود که اراضی حاشیه غربی روستاهای سه‌گانه تا مدخل دره و از آن‌جا تا دلیلم را در اشغال خود داشتند. در این شرایط مداوماً برخورد هایی پیش می‌آمد که به تدریج شکاف‌هایی تحت عنوان ولوپی و راستوپی را در داخل یک خانواده یکپارچه ایلی به دلیل تجاوزات و خودخواهی‌های حاکمیت به همراه داشت.

بالاخره آقا عیسی بیک جنگ‌آوری که در سینین بالا هم بود، نیرویی را با همراهی دو برادر خود (آقا مرتضی‌قلی و آقا مصطفی) تدارک دیده و محدوده‌ی دلیلم را به اشغال در می‌آورد و آماده رویارویی با حاکمیت سوادکوه می‌شود. از این‌طرف پسرعموی جوان او (فتح‌اله‌خان) از اهالی می‌خواهند تا به اشغال اراضی حاشیه غربی

روستاهای سه‌گانه اقدام کنند. از خوش‌قدمی شاهزاده خانم البته برخوردی بین دو بازوی راستوپی و لوپی (نزاع متدالوی ایلی) روی نمی‌دهد. بخشی از دلیل هم به عنوان مسیر کوچ و احشام ولوپی آزاد می‌شود. متعاقب آن به ترمیم راه‌های مالرو و به ایجاد پل چوبی بر روی رودخانه تالار شاخه راستوپی که اغلب سیلابی و خسارات مالی و جانی برای احشام و کوچ‌های ایلی ولوپی به همراه داشت، اقدام می‌کند. بزرگان فامیل تعریف می‌کنند که تنہ درختان جوان از نوع شمشاد و ملچ به طول ۱۰ تا ۱۲ متر را از قعر جنگل‌ها (در آن موقع وفور وجود داشت) به وسیله دهانه جوان تنومند محل حمل کرده‌اند. تراسی را که به عنوان یک طرف پایه پل در بدنه شرقی دیواره رودخانه (قبل از پلیس راه) ایجاد شده بود دیده‌ام. روزی به اتفاق عمومیم که از راه مالروی احداث شده در دیوار رودخانه تالار سوار بر اسب عبور می‌کردیم تا به رودخانه برسیم. از چند و چون قضایا سئوال کردم. جواب از جمله احداث پل (احتمالاً تعیین محدوده در موقع مصالحه) بوده است. همان‌طور که بسیج عمومی در تصاحب اراضی اشغالی صورت گرفت، در ساماندهی و عمران منطقه ولوپی البته بر اساس شرایط آن موقع غافل نبود، سعی داشت راه پدر خود (آقا حسن خان) را نیز ادامه دهد. گویند آقا حسن خان همیشه بر زبان می‌آورد: خداوند از من نگذرد که اگر فردی از طایفه من شبی را گرسنه سر به بالین گذارد، من از آن باخبر باشم و به کمک او نشتابم. تعریف فراوان

است که او (آقا حسن خان) در کار، تولید، عمران و کمک به مردم خستگی نمی‌شناخت. هر کسی از دور و نزدیک اگر در اداره امور زندگی می‌ماندند و به سراغ او می‌آمدند، هرگز با دست خالی برنمی‌گشتند. شاید بی‌مناسب نباشد تا به روایتی که حکایت از وسعت عواطف انسانی و عاقبت کار آقا حسن خاله دارد، اشاره‌ای داشته باشم. گویند در حالی که منطقه با یورش‌های متواتی و تعذیبات حکومت مرکزی و مقاومت سرسرخانه مردم درگیر بوده، از بدشانسی روزگار گرفتار شیوع بیماری مرگبار طاعون هم می‌شود. راه مقابله در آن زمان از جمله نقل و مکان سکونتگاهها و دورساختن هرچه سریع‌تر افراد از آبادی‌های آلوده به بیماری بوده است. در این گیرودار منطقه از یک طرف مقابله با یورش‌ها و سرکوب، از طرف دیگر در مبارزه با طاعون گرفتار بود، آقا حسن خان از برادر کوچک‌تر خود (اسdaleh بیک) می‌خواهد تا هرچه سریع‌تر نیروهای تحت فرمان را جمع‌آوری و از منطقه آلوده دور سازد و در جایی امن و سالم (طبعاً در قعر جنگل‌ها) مستقر سازد. با حفظ قابلیت رزمی به مقابله با مهاجمان ادامه دهد. ضمناً خودش هم در کنار مردم می‌ماند و در جایه‌جایی و کمک دست جمعی به مردم می‌پرداخت. البته دیری نگذشت بر اثر ابتلا به بیماری جان خود را مثل صدھا نفر از افراد طایفه خود شاید با رضایت کامل از دست داد.

نکته‌ای که در اینجا باید به آن اشاره کنم تخریب حسینیه تاریخی شش رودبار که قدمت آن شاید نزدیک به ۱۵۰ سال می‌رسید. گناه نابخشودنی است که عاملین آن مرتکب شده‌اند. اصرار من برای جلوگیری از انهدام آن به جایی نرسید. یک پیامبر میراث تاریخی هرچند کوچک اما بالاهمیت برای مردم و مجددان برای ولپی را بیار آورده‌اند.

قابل ذکر این‌که با به قدرت رسیدن خاندان قاجار در ایران و برکناری خانواده دادو از دره زیراب از حاکمیت مازندران، تاخت و تازهای فراوانی در سوادکوه صورت گرفت و ویرانی‌هایی بر دره زیراب (پایگاه اصلی عشاير سوادکوه) وارد آمد که بالاخره به روی کار آمدن خانواده باوند در سوادکوه می‌انجامد. به هر حال اراضی دلیلیم را کلاً باوندی‌ها از آن خود کرده و سند مالکیت به نام خود گرفته‌اند. چنان‌که در دیگر مناطق سوادکوه البته با مقاومت مردم محل رو برو بودند. اما سوادکوه به قول امیر مؤید سوادکوهی سُم گاو نیست که شکاف بردارد، سُم اسب است و باید یکپارچه باقی بماند. البته دره زیراب صرف نظر از رقابت‌های ایلی - خانوادگی، تاکنون سعی کرد تا در آن جهت مسئولانه عمل کند.

فصل چهارم

دره زیراب در تحولات تاریخی عصر جدید ایران

تبرستان

www.tabarestan.info

۱- دره‌ی زیراب در همگامی با تحولات

در نیمه اول قرن بیستم با تحولاتی که در ایران شروع می‌شود، دره زیراب هم با برخورداری از این رهگذر مثل همه نقاط ایران، نه تنها بهره گرفته، بلکه در ارائه خدمات چشمگیری چون پیشینه‌ی تاریخی خود بسیار هم پیشتاز بوده است. به این ترتیب شرایط جدید، دگرگونی‌هایی را هم برای دره زیراب به همراه داشت.

در این رابطه باید از پل ورسک در این عرصه کوهستانی یاد شود که برای همگان آشناست. این پل در فاصله حدود ۵۰ کیلومتری جنوب دره زیراب واقع می‌شود که دو کوه عظیم و با هیبت از کوههای متعدد سوادکوه را به هم متصل می‌سازد، از زمرة شاهکارهای مهندسی - معماری جهان شهرت دارد. ساخت آن به وسیله مهندسین سرزمین آن روزگار آلمان با خواست و اراده حکومت وقت در حدود سال‌های ۱۳۱۰-۱۲ ش. صورت گرفت. طراح و مهندس آن شخصی به نام والتر اینگرید اطربیشی از شهر وین است. می‌گویند در ساختمان آن از آرماتور به سبک

امروزی استفاده نشد. بلکه با بهره‌گیری از دانش فنی تحسین برانگیز زمان خود ساخته شد. در اینجا یاد این مهندس و همه‌ی دست اندکاران بنای این شاهکار مهندسی - معماری جهانی در ایران مربوط به نیمه‌ی اول قرن بیستم (در فاصله دو جنگ اول و دوم جهانی) را با احترام گرامی می‌باشم، اما داشت تقدیر برای دره زیراب جایگاه ویژه‌ای رقم زد.

بر این اساس دره زیراب به جای پذیراشدن کاروان‌های وحشت‌زده و از نفس افتاده برای عبور از مسیر ترسناک کوهستانی سوادکوه، مهماندار هیولا‌هایی ترن‌های دودی، می‌گردد. به این معنی که با دستیابی به اولین معدن ذغالسنگ عهدهدار تأمین سوخت صنایع نوپایی کشور می‌شود.

لذا تصمیم می‌گیرد شگفتی دیگری را برای این عرصه‌ی کوهستانی تاریخی، به یاد گذارد؛ ایجاد یکی از پیشرفته‌ترین تکنولوژی راه‌سازی زمان خود یعنی راه‌آهن جهان است که موفق می‌شود همین طور در جنگ جهانی دوم لقب پل پیروزی را برای پیروزمندان جنگ جهانی دوم به نام ایران به ارمغان آورد.

بر این اساس دره زیراب به جای پذیراشدن کاروان‌های وحشت‌زده و از نفس افتاده گذران از مسیر ترسناک کوهستانی سوادکوه، مهماندار هیولا‌هایی به عنوان ترن‌های دودی، یدک‌کش ناوگان حمل و نقل راه‌آهن سرتاسری ایران گردد، به این معنی که با دستیابی به بزرگ‌ترین ذخایر ذغالسنگ و اولین آن در کشور البته که

درخشش و غرور برای دره زیراب، افقی تازه از امید را در بر داشت. لذا دره‌ی زیراب این‌بار وظیفه سنگین‌تری را عهده‌دار می‌شود. به عبارت دیگر تأمین خوراک لازم برای به حرکت درآوردن هیولا‌های دودی نه تنها برای درهم نور دیدن کوهستان‌های سوادکوه، بلکه به مسیری طولانی سرتاسر فلات ایران از حاشیه دریای مازندران تا سواحل خلیج فارس مربوط می‌شد، که با کشف و استخراج بزرگ‌ترین معدن ذغالسنگ ایران حاصل آمد، که ارتفاعات زینگالوی پهلو گرفته در حاشیه غربی دره زیراب در دل خود نهفته داشت.

قابل ذکر این که برای بیرون کشیدن هر تکه از قطعات ریز و درشت ذغالسنگ از اعمق زمین را جوانان منطقه سوادکوه با ابزار آن زمان، با مایه گذاشتن سلامتی و جان خود البته در کنار دیگر هموطنان، مستمرآ با تلاش خستگی ناپذیر به مدت نیم قرن ادامه دادند، تا سوخت مورد نیاز صنایع و ناوگان حمل و نقل نوپای کشور را تأمین نمایند. گرچه دست تقدیر در این مقطع حساس تاریخی جایگاه ویژه‌ای را برای دره زیراب رقم زده تا در همگامی بنای ایران نو شگفتی آفریند، اما چالش‌هایی را هم برای مردم منطقه به همراه داشت. نکته قابل ذکر این که دره زیراب با وجود اهمیت تاریخی و استراتژیکی آن، ترجیح می‌داد تا در گمنامی بماند. یا شاید شرایط زمان این‌طور اقتضاء می‌کرد. اما با ظهور پهلوی اول همان‌طور که اشاره شد، اوضاع عمومی دره زیراب به لحاظ دستیابی به معدن ذغالسنگ دستخوش

دگرگونی شده، شهرت ملی پیدا می‌کند. اهمیت جهانی آن هم حداقل برای اشغالگران درگیر جنگ جهانی دوم هم پوشیده نمی‌ماند.

به هر صورت بهره‌برداری از معدن ذغالسنگ دره‌ی زیراب که از اواسط سلطنت پهلوی اول (حدود سال‌های ۱۳۱۵-۱۳۱۶ش.) شروع می‌شود تا به امروز کامیابی‌ها و ناکامی‌های فراوانی را برای مردم سوادکوه به همراه داشته است. اوج شکوفایی دره زیراب با بهقدرت رسیدن سردار سپه به مدت نه چندان طولانی یعنی تا آغاز دهه ۲۰ شمسی، همزمان با رشد و توسعه و آرامش ملی بوده است، مرحله دوم به دهه ۳۰ تا اواخر دهه ۵۰ شمسی مربوط می‌شود، اما بعد به تدریج سرشیبی آغاز می‌گردد.

۲- دره زیراب در بازگویی خاطرات

حقیقت مطلب این که دره زیراب از بدرو رسیدن سردار سپه به قدرت، دیگر بار فرصتی می‌یابد تا توان خود را به نمایش گذارد. انگار تاریخ به او آموخت که نه تنها می‌بایست به عنوان سنگرگاه تدارکاتی جنگی برای سرداران در صفحات شمالی ایران عمل کند، بلکه اسرار و توان دیگری هم در دل خود نهفته که قادر است چرخ عظیم در دست تدارک صنایع نوپا و ناوگان حمل و نقل در دست احداث ایران را به حرکت در آورد. این منبع اسرارآمیز به مواد معدنی مربوط می‌شد که در آن زمان

تأمین کننده سوخت مورد نیاز چرخه‌های صنعتی، حمل و نقل و بالاخره مواد مورد نیاز گرمایشی جهان صنعتی آن روزگار یعنی اروپا بوده است. همان‌طور که در قبل صحبت شده دستیابی به اولین معدن ذغالسنگ کشور که در کوتاه‌ترین مدت به بزرگترین معدن در ایران و در خاورمیانه تبدیل می‌شود،^{برای} برای تأمین بخشی از سوخت ارتش متفقین در جبهه‌های جنگ جهانی دوم هم به‌طور مؤثر عمل کرده است. به‌همین دلیل معدن ذغالسنگ زیراب در دوره اشغال به‌طور کامل زیر نظر ارتش سرخ قرارداشت و در استخراج ذغالسنگ نهایت تلاش به‌کار می‌رفت.

۳ - دره زیراب به عنوان یکی از اهداف سیاسی -

استراتژیکی اشغالگران جنگ جهانی دوم

با اشغال ایران به وسیله قدرت‌های اصلی درگیر جنگ جهانی دوم، دره زیراب به یکی از اهداف استراتژیکی ارتش سرخ در شمال ایران درمی‌آید، تا بتواند مسیر حساس راه‌آهن شمال به‌جنوب را در ارتفاعات البرز مرکزی به‌ویژه از پل ورسک (از شاهکارهای به‌یادگار مانده ایران نو) که سعی دارد عظمت گذشته دژ تسخیرناپذیر سوادکوه را در اذهان زنده نگهدارد) حفظ و همزمان بر تولید هرچه بیشتر ذغالسنگ در دره‌ی زیراب نظارت و تضمین نماید.

فراورده‌های سوختی دره زیراب نه تنها ناوگان عظیم حمل و نقل مهمات مورد نیاز جبهه جنگ در روسیه را از خلیج فارس به دریای مازندران تضمین می‌کرد، برای کمک در تأمین نیازهای سوختی ارتش سرخ تا جبهه‌های جنگ هم پنهان نمود. اما روس‌ها جبهه دیگری هم در دره زیراب ایجاد کرده بودند تا از حرکت مبارزات مسلحه در منطقه سوادکوه که روس‌ها در جنگ جهانی اول و در دیگر موارد به کرات تجربه کرده بودند، جلوگیری و تحت کنترل داشته باشند. برای این‌کار روس‌ها علاوه بر ایجاد پایگاه بزرگ نظامی در دره زیراب، ابزار دیگری را از طریق تبلیغات سیاسی با تئوری پردازی‌های ایده‌ئولوژی مارکسیستی به کار می‌گیرند. آن‌ها به وسیله ایادی آموزش دیده خود از طریق آموزش و تقویت و حمایت مالی و شغلی در ایالت‌های تحت اشغال شمال کشور، درسطح گسترده پیگیر طرح‌های سیاسی خود می‌شوند.

در معدن ذغالسنگ زیراب هم که کارگرهای غیر بومی یعنی هموطنان آذری مشغول بودند، به‌طور طبیعی بهترین شکار برای شکارچیان مبلغین کمونیست‌ها به شمار می‌آمدند. نفوذ و تبلیغ تئوری‌سینهای کمونیستی در بین این دسته از کارگران آذری به‌ویژه با رخنه دادن عوامل کمونیست‌های هم‌بازان از آذربایجان شور روی آن روزگار به مناطق کارگری شمال ایران، همین‌طور به

کارگاه بزرگ کارگری در معدن ذغالسنگ زیراب، شرایط لازم برای تفرقه‌افکنی بین برادران ایرانی که از همه‌جا بی خبر بودند فراهم می‌آید.

به این ترتیب درگیری در منطقه شروع می‌شود و بالاخره معدن ذغالسنگ کلاً در دست ایاهی روس ^{نهایت} قرار می‌گیرد. متعاقب آن تعداد زیادی از کارگران محلی ^{نخراج}، جوی از ترس و وحشت، ارعاب بر منطقه سوادکوه حکم‌فرما می‌شود. ارتش سرخ تدریجیاً خود را از مهلهکه و دخالت مستقیم کنار می‌کشد. در عین حال ایادی خود را قاطعانه مورد حمایت قرار می‌دهد. اوضاع بسیار نگران کننده‌ای بر منطقه حکم‌فرما می‌شود. در این موقع نظم و انسجامی بین مردم منطقه وجود نداشت. زیرا عشایر سوادکوه، چون دیگر مناطق عشایری در دوره‌ی پهلوی اول همگی خلع سلاح شده بودند. (به منظور برقراری امنیت ملی و خاتمه دادن به موجودیت نظام‌های خودکامه محلی)، طبعاً در این شرایط چاره‌ای نبود جز آغاز مقاومت و به‌دست آوردن اسلحه از هر کانال ممکن. متأسفانه درگیری علنی بین کارگران تعلیم دیده کمونیست مورد حمایت ارتش سرخ با مردم بومی دره زیراب به صورت پراکنده شروع و بالاخره اثرات بذر برادرکشی، نفرت و تفرقه‌افکنی در منطقه ظاهر می‌شود.

تدریجاً معدن زیراب و جنگل‌های انبوه اطراف آن به انباری از مهمات و پناهگاه ایادی روس‌ها تبدیل می‌گردد. چنانکه بعد از خروج ارتش سرخ از ایران برای اشغال و پاکسازی معدن زیراب و جنگل‌های اطراف مدت‌ها طولکشید و مقاومت مسلحانه ادامه داشت.

در این‌جا باید به نکات تأسف‌باری هم اشاره کنیم که کشته شدن و غارت اموال بعضی از بی‌گناهان را هم به همراه داشت، اگرچه در شرایط آشفته و جوی از خصومت و دشمنی ناشی از آشوب پنج‌ساله اجتناب‌ناپذیر می‌نمود. معذالک من هم هنوز تأسف می‌خورم که در دوران نوجوانی در زمستان سال ۱۳۲۵ ش. از تخلفاتی که جسته و گریخته صورت می‌گرفت، شنیده می‌شد که البته همواره مورد اعتراض خانواده‌ها در محل بوده است.

فصل پنجم

دره زیراب و از سرگیری فعالیت نصرالله خان یاور در سوادکوه

تبرستان

www.tabarestan.info

نصرالله خان یاور در سال‌های حکومت امیر مؤید سوادکوهی به عنوان رئیس فوج ولوپی به صورت نیروی قدرتمندی زیر حاکمیت امیر قرار داشت، همزمان در دو جبهه، با رقابت پسران امیر و همین‌طور چراوغلی خان (امیر اکرم) درگیر بوده است. در آغاز به قدرت رسیدن سردار سپه سوادکوهی، با حکم امیر اکرم برای سربازگیری در سوادکوه، به‌طور غیر مستقیم مسئولیت ارتباط حداقل ارتش با سوادکوه از امیر گرفته می‌شود و به ایشان تفویض می‌گردد. با دریافت ایلخانی سوادکوه از سردار سپه بالاخره رقابت‌های ایلی دوباره ایجاد می‌شود که در نهایت به تبعید خود او از سوادکوه انجامید.

با اشغال ایران در جنگ جهانی دوم از تبعید به دره زیراب (زادگاه) بر می‌گردد و مسئولیت ایلی را با بستگان خود در سوادکوه در آن شرایط بحرانی از سر می‌گیرد. با دریافت عنوان رئیس عشایر سوادکوه از پهلوی دوم، بدون قبول هرگونه سمت دولتی بالاخره در سن ۸۶ سالگی در اوایل دهه ۵۰ ش. در سوادکوه بدرود حیات می‌گوید. اما برگشت نصرالله خان از تبعید در شرایطی است که دره زیراب محل

استقرار بزرگترین پایگاه نظامی ارتش سرخ در شمال و طبعاً محل رفت و آمد دائمی نظامیان روسی در منطقه بود که در این بین روستای قادیکلا را به شدت زیر نظر داشتند. از این تاریخ (پاییز سال ۱۳۲۰ ش.) نصرالله خان با شرایط جدیدتر یعنی درگیری با نظامیان ارتش سرخ و ایادي سیاسی آن‌ها روبه‌رو می‌شود که تا اوایل سال ۱۳۳۲ ش. ادامه داشت، ماجرا به شرح زیر است:

۱- جنب و جوش دوباره در روستاهای چهارگانه

روستای قادیکلا به عنوان پایگاه ایلی روستاهای چهارگانه و غیر مستقیم عشاير سوادکوه، البته در آغاز اشغال دره زیراب از نظارت و کنترل نظامیان روسی لحظه‌ای رها نمی‌شد، تا آنجا که من به یاد دارم منزل ما هم بارها پذیرای سربازان روسی بوده است. به این لحاظ شرایط بسیار نگران‌کننده، طبعاً بیم و هراس بر خانواده ما نیز حکم‌فرما بود. در یکی از روزهای پاییزی سال ۱۳۲۰ ش. که خوب به‌خاطر دارم جنب و جوشی توأم با خوشحالی از سرگرفته می‌شود، آن‌روز عصر که هوا به شدت مهآلود، شعاع دید بسیار کم، به‌طوری‌که روی تراس منزل در فاصله چند متری کسی به‌آسانی دیده نمی‌شد مگر صدای پچ‌پچ افراد با آمد و رفت‌های مشکوک که در پناه مه غلیظ صورت می‌گرفت. به‌خاطر این‌که نصرالله خان از تبعید چندین ساله بر می‌گشتند و به منزل خودشان (قادیکلا)

می آمدند. پچ پچ و نگرانی بهاین دلیل بود که روس ها هر حرکت و یا نشستی را زیر نظر داشتند، ممکن بود سوء ظن و دردسرهای بعدی را باعث شوند.

پس از مدت ها دوباره چند فانوس دستی (نفت سوز) را روشن کردند و روی تراس سرتاسری منزل مشترک با عمومیم قراردادند.. من هم که ذوق زده از این شرایط بودم، نگهبان دیدم دو نفر نفس نفس زنان از چمن شبیه دار حیاط منزل به طرف تراس پیش می آیند. قابل ذکر است طول تراس سرتاسری شاید در حد ۵۰ متر، ارتفاع آن حدود $1/5$ متر و عرض آن حدود یک متر که لبه‌ی آن با تیر چوبی سرتاسری تقریباً خراطی شده به ضخامت حدوداً 3 سانتیمتر و به عرض حدود 10 تا 16 سانتیمتر کلاً با نمایی زیبا و دیدنی که بخشی از آن با ستون و نرده های خراطی شده از چوب، زینت بخش تراس بودند. در تأسیسات ساختمانی اثری از گچ و سیمان و آجر و آهک نبوده همه از گل، نقاشی ساختمان با گل سفید و با نواری به عرض 80 سانتیمتر از گل قرمز که در همان اطراف روستا به دست می آمدند (گل رُس سفید و قرمز)، پوشش ساختمان با تخته (چوب های درختان جنگلی اغلب از ملچ) و سقفها از تیرهای چوبی با تخته های خراطی شده که هنر کارهای چوبی شمال را به نمایش می گذاشتند.

من در حالی که مثل نگهبان تیزپا روی تراس مواطن اوضاع بودم، همان طور که اشاره شد، یکباره دو نفر را در تاریکی می بینم

که وارد حیاط شده (محوطه بزرگ محصور با چپر متداول در شمال، سگ نگهبان را هم در پشت منزل در محل همیشگی بسته بودند تا هیاهویی به راه نیندازد). به تراس نزدیک می‌شوند. دو نفر از یاران نزدیک خانوادگی یعنی؛ یعقوبعلی بیک (بزرگ خانواده ریبعی‌های قادی) با هیکل تنومند، جو‌المهد و شجاع، مستقیم از پائین تراس خودش را با یک خیز به بالای تراس می‌رساند و با سرعت فانوس‌ها را جمع می‌کند و فتیله فانوس‌ها را پائین می‌کشد. من که با خوشحالی با دیدن آن‌ها به استقبالشان رفتم، از مشاهده این برخورد، شگفت‌زده شدم. دیگری مشهدی امیر (بزرگ خانواده امیری‌های قادی)، دارای هیکلی ریز اما بسیار زیرک و با هوش و مدبیر، از پله‌ها بالا آمده و به سرعت خودش را به من رساند و گفت: پسرم نترس. پدر کجاست؟ در اطاقی که نشسته بود، او را هدایت کردم. البته او خودش بهتر از من می‌دانست که پدر همیشه در کدام اطاق می‌نشست که یک درب خروجی به پشت منزل هم داشت تا در موارد اضطراری از آنجا بتواند خارج شود.

یعقوبعلی بیک که فانوس‌ها را جمع کرده بود، با اعتراض به پدر و عمو، به مشهدی امیر ملحق می‌شود که چرا چراغ‌ها را روشن کردید؟ مگر نمی‌دانید روس‌ها در چمن روبرو (معروف به سارز همند) کنار امام‌زاده ماهر و مستقر هستند و منزل شماها را از دور تحت نظر دارند؟ سو سوی این چراغ‌ها، آن‌ها را به شک و تردید

می‌اندازد و اقدام به تیراندازی می‌کنند یا به اقدامات دیگری دست خواهند زد. کار من در وهله‌ی اول سرویس چای بوده، در حالی که آن‌ها به من بی‌اعتنای بودند و من به حرف‌های آن‌ها کنجکاوانه گوش می‌دادم که بسیار محramانه هم رد و بدل می‌شد.

پاییز سال ۱۳۲۰ ش. (اوائل مهر ماه) را به یاد دارم، به خصوص که آن صحنه ورود ارتش سرخ را به دره زیراب دیده و از مدرسه به سمت روستا پا به فرار گذاشتیم. ساعتها در داخل بیشهزار قایم شدیم، ورود ارتش سرخ را با آن تجهیزات جنگی و نظامیان و عظمت و ابهت البته با ترس و وحشت و نگرانی تماشا می‌کردیم تا آن‌جا که با رسیدن به آبادی کوچک آن‌روز دره زیراب (شهر زیراب امروز) سر ستون نظامی را کج و متوجه ایستگاه راه‌آهن شدند. ستون نظامی را که از روی پل طویل روی رودخانه تalar (آن‌روزها تمام منطقه تا محوطه مسجد جامع امروز زیر کشت برنج بودند) عبور می‌کردند، آن صحنه هرگز از یاد نمی‌رود. بهاین دلیل در تمام طول اشغال، جریان امور محلی را کنجکاوانه البته از دید بچه مدرسه‌ای دبستانی پیگیر بودم.

به‌هرحال آن‌ها شام خوردن و دست‌جمعی به طور استثار شده یعنی در تاریکی به سراغ نصرالله‌خان رفتند که از قرار، تازه از تبعید دوره رضاشاهی برگشته‌اند. چندین شب متواتی بیا و برو ادامه یافت. فردا شب در تاریکی شب در حالی که باران می‌بارید، معلوم شد چندنفر از خواجه‌کلا از راه رسیدند. آفارضی بیک (بزرگ آن‌جا) با

چند سوار، از یاران و فادران خانوادگی (یکشنب سردار سپه مهمان ایشان در روستاهای بیلاقی آنده و بودند)، ایشان تعریف فراوان داشتند از آن جمله از شگفتی‌ها این‌که در توزیع غذا بین چند صد نفر از افراد نظامی همراه که شخصاً حضور برو نظارت داشت تا آخرین نفر غذای خود را دریافت نکرد، www.tabarestan.info سفره غذا ننشست. بعد از صرف شام باهم به سراغ نصرالله خان می‌روند. قرار این وضع یعنی دید و بازدیدهای محترمانه چند شبی از سرخکلا (کاظم خان با چند سوار از دیگر بستگان) همین‌طور از طایفه کسلیان (رضا امیر و بابگل بیک و چند نفر دیگر) ادامه می‌یابد. این‌طور به نظر می‌آمد که مرکزیت ایلی با کنار رفتن امیر سوادکوهی، حالا به یک شکل ساده‌تر از سرخ‌آباد به دره زیراب جابه‌جا می‌شود، یعنی به شرایط قبل از قاجار بر می‌گردد که صحبت خواهد شد. اما طولی نکشید که بیا و بروهای طایفه‌ای متوقف می‌شود.

۲- نصرالله خان در تبعید روس‌ها

مدتی از بازگشت نصرالله خان از تبعید نگذشته بود که به وسیله روس‌ها بازداشت و در ساری زندانی می‌شود. همان شرایط زندان‌های استالینیستی را برای او هم تدارک دیده بودند. البته بعد از چند روز از ساری به تهران منتقل می‌شود که در تبعید تهران فرصتی دست داد تا با دوستان سابق آغاز سلطنت پهلوی اول که مورد توجه آن‌ها بود،

دیداری بهم زند. از جمله با سپهبد امیراحمدی (احمدخان یاور) از افسران مورد اعتماد سردار سپه (پهلوی اول) که در این موقع فرمانداری نظامی تهران را عهده‌دار بود.

از قرار نصرالله خان با برخورداری از حمایت ارتشیان در تهران و با توافق روس‌ها بعد از ۶ ماه به زادگاه ^{جهنم} می‌گردید. معذالت روس‌ها دست‌بردار نبودند. در این موقع یعنی از سال ۱۳۲۱ مازندران عملاً به دست ایادی روس‌ها قرار گرفت و دار سوادکوه هم یکه‌تازی می‌کردند. اکثر افراد سرشناس سوادکوهی را از معدن ذغالسنگ زیراب اخراج کردند. چنین پاکسازی‌هایی در کارخانه اشیاع شیرگاه و طبعاً در کارخانه‌های نساجی (شاهی) قائم‌شهر نیز صورت گرفت.

۳ - برگشت از تبعید روس‌ها و تدارک هسته مقاومت
به خاطر دارم وقتی یک‌روز عصر از مکتب خانه در روستای قادیکلا (دبستان دولتی را به لحاظ اشغال دره زیراب به وسیله ارتش سرخ ترک کرده یا بهتر از آنجا فرار کردیم) به منزل برگشتم، ملاحظه می‌کردم که بر اوضاع خانواده به جای ترس و نگرانی جوی از خوشحالی حکم‌فرماست. عمومیم با دیدن من صدا می‌زنند که بد و بیا منقل‌ها را در همان پشت منزل با پیشخدمت پر ذغال و آتش کنید، یواشکی ببرید داخل مهمانخانه (منظور اطاق بزرگی بود که رختخواب‌ها به صورت

پشتی‌های مستقل از هم، دور تا دور دیوار تکیه داده تا مهمان‌ها بر زمین نشسته به عنوان پشتی به آن تکیه دهند.

همان‌طور که اشاره شد منزل ما به صورت یک مجموعه ساختمانی طولی با نمایی سفید و زیبا واقع در بالای تپه، عملاً مشرف به همه‌جا بود و کوچک‌ترین حرثی، یا آمد و رفتی بر روی تراس از دوردست‌ها در معرض دید قرارداشت. به خصوص که در سال‌های اول اشغال سربازان روسی استار شده در داخل جنگل و لابه‌لای تپه و ماهورها، همه‌جا را زیرنظر داشتند.

مهمان‌ها همیشه پاسی از شب که می‌گذشت، می‌آمدند. با دقیق مراقب بودند که با آمدورفت سربازان روسی تداخل پیدا نکنند. ما از این اوضاع هم خسته شده و هم عادت کرده بودیم، با شرایطی که عملاً یک حالت قایم‌موشک بازی داشت رو به رو باشیم، زیرا خود من هم می‌بایستی با برادر بزرگ‌تر از خودم گهگاهی شب را در زیر سقف اصطبل به سر بریم. از قرار بعد از چند ماه که نصرالله‌خان از تبعید روس‌ها برگشتند، بیا و بروی شبانه در منزل ما دوباره برقرار گردید. اما ایشان هرگز از تعقیب نظامیان روسی که به‌وسیله ایادی ایرانی آن‌ها صورت می‌گرفت، در امان نبودند. حالا دیگر ترور عده‌ای از بستگان او در دستور کار ایادی روس‌ها قرارداشت. با ترور علی امیری، جوانی باهوش، باسجاد و مبارز، (پسر مشهدی امیر قادی) در دره‌ی زیراب، این سراغاز برخوردهای جدی بود که

شروع می‌شد. ترس و نگرانی، شخصیت‌های روستاهای چهارگانه دره زیراب را به چاره‌اندیشی و امیدار دارد تا بالاخره تصمیم به تشکیل گروه‌های مسلح تدافعی گرفته می‌شود. به خاطر دارم پدرم با از دست دادن یکی از نزدیک‌ترین یاران خود بسیار ناراحت و افسرده کلاً همه خانواده‌های دره زیراب از این تحریر به شدت آزارده خاطر شدند. لذا نصراله‌خان با یارانش تصمیم می‌گیرند که عده‌ای از بستگان باید به صورت علنی مسلح شوند. شبی را به یاد دارم که چند نفر از یاران مسلح از جمله غلامعلی اولادی، ابوالحسن سوادکوهی، رضا زاهدی، اسدالله دادونژاد، عبدالعظیم زاهدی و چند نفر دیگر از بستگان در منزل مشترک پدر و عمومیم که نصراله‌خان حضور داشتند، جمع شده بودند (یاد همه‌ی آن‌ها را گرامی می‌دارم).

البته که در آن شرایط بحرانی وقتی آن‌ها را می‌دیدم، احساس امنیت می‌کردم. (حتی اگر بعضی از آن‌ها رفتار مناسبی با مردم منطقه نداشتند. وقتی از اروپا برگشتم با اغلب آن‌ها در ارتباط بودم). اما پدرم (آقاخان) در تدارک امکانات با زیرکی و بدون سروصدای مهارت داشته‌اند. فردای آن روز برای اولین بار بعد از اشغال دره زیراب ایشان را با عمومیم بسیار خوشحال و امیدوار دیدم. معلوم شد که نصراله‌خان با دیگر بزرگان طایفه تصمیم گرفتند یک حرکت و اتحاد کلی بین خود در دفاع از منطقه را تدارک بینند و البته در ارتباط کامل با هم عمل کنند. همین‌طور برقراری ارتباط با افرادی

در شهرهای شاهی، ساری و بابل، به ویژه بزرگان قادیکلای شاهی را در دستور کار خود قرار می‌دهند. قادیکلای شاهی در کنار سوادکوه از پیشتازان مبارزاتی با گروه وابسته به روس‌ها در مازندران بهشمار می‌آمد. در این رابطه باید از رهبران آن‌ها از جمله شخصیت مبارز ابراهیم فدائی قادیکلایی و همین‌طور فرج الله قبادی قادیکلایی از همکلاسی‌های دبیرستان خود یاد کنم.

۴- گریختن شکار از تله شکارچیان، در پی راه مقابله

همان‌طور که انتظار می‌رفت نظامیان روسی به هر صورت قضیه را رها نکرده و به‌دلیل فرصت بودند. دستگیری مجدد و بدون سروصدای سر شیرگاه علی‌الظاهر به زندگی بی‌طرفانه خود مشغول می‌شوند. سعی داشتند به روس‌ها نشان دهند که فعالیتی در برابر یکه‌تازی‌های ایادی آن‌ها (حزب توده) نخواهند داشت و بالاخره روس‌ها تصمیم می‌گیرند که ایشان را بدون این‌که بحرانی در منطقه ایجاد شود و سوء‌ظنی پیش آید، دستگیر و مجددًاً تبعید نمایند.

نکته قابل ذکر اینکه یعقوب علی بیک، لحظه‌ای از نصرالله خان جدا نمی‌شدند و به اتفاق افرادی مواظب اوضاع بودند. با پیش آمدن وقایع سیاسی مشکوک، فشار روس‌ها بیشتر می‌شود تا بالاخره عرصه در منطقه تنگ‌تر و نصرالله خان می‌بايستی بالاجبار

وقتاً شیرگاه را ترک کنند. به هر صورت تصمیم می‌گیرند با ترن مسافربری که تنها وسیله مطمئن بود به ساری عزیمت کنند و چند روز را در منزل دوستان بمانند و برنامه‌ها را از آنجا دنبال کنند. یک روز عصر یعقوب علی بیک ایشان را تا ایستگاه همراهی می‌کنند و سوار قطار می‌شوند. البته ایشان همیشه مسلح و سوار نبرد تن به تن و تیراندازی مهارت فوق العاده‌ای داشتند. هنگز تصور نمی‌شد که این قطار مسافربری در اختیار نظامیان روسی باشد و ایشان شناسایی شوند. به محض سوارشدن و حرکت قطار دو نفر افسر روسی به سراغ او می‌آیند. او زبان روسی نمی‌فهمید اما به وسیله یک نفر ایرانی که با آن‌ها بود، سوال شد که به کجا می‌رود؟ بالاخره به او گفتند به جای ساری باید در شهر شاهی (قائمشهر) با ما پیاده شوی، حالا هم از جای خود تکان نخور. خودشان تعریف می‌کردند در حالی که چمدان کوچک روی پای من و دم درب روی صندلی نشسته بودم، متوجه شدم که در نزدیکی بیشل به محله چای باغ رسیدیم.

یکباره تصمیم گرفتم که از راهروی بین دو واگن خودم را به بیرون پرت کنم، چون می‌دانستم که آن‌ها یا مرا می‌کشند و یا به روسیه تبعید می‌کنند. از خوش‌شانسی در این اثناء قطار به یک پیچ رسیده بود. احساس کردم که سرعت قطار کم شده، اول چمدان و بعد خودم را پرت کردم. معلق زنان به داخل خندق افتادم. آسیب

چندانی ندیدم. به سرعت توی بیشهزار پنهان شدم، اما متوجه شدم که قطار خیلی از من دور نشده، سرعت را کم کرد. البته دیگر کسی نمی‌توانست به من دسترسی پیدا کند چون می‌دانستم که افسران روسی به هیچ‌وجه به سادگی و بدون افراد مستلح ایرانی وارد جنگل نمی‌شوند. یعنی جرأت آنرا نداشتند. البته که این جنگ و گریزها ادامه داشت. بالاخره نصرالله خان با بستگان خود مستحکم می‌گیرند به طور رسمی مسلح و وارد مبارزه شوند.

البته نه براساس خواست مستقیم حکومت مرکزی و یا با هدف راه انداختن بساط حکومت محلی و منطقه‌ای، بلکه به دلیل دفاع از امنیت منطقه‌ای و تمامیت ارضی ملی، زیرا شرایط به مرحله‌ای رسیده بود که دیگر جای درنگ باقی نگذاشت. بزرگان محلی هر یک بنویه خود پیگیر کارها می‌شوند. هر کدام با بهره‌گیری از نفوذ و موقعیت شخصی با محوریت نصرالله خان علناً وارد مبارزات سیاسی می‌شوند، آن‌هم در وله اول در مقابله با نفوذ روس‌ها و البته نه ایجاد درگیری با سربازهای روسی، مگر در خفا و در داخل جنگل‌ها و مخفیگاه‌ها، آن‌هم برای مسلح کردن گروه مقاومت محلی تا بتوانند در مقابله با ایادی روس‌ها که اغلب مسلح بودند، وارد عمل شوند. حداقل شبیخون‌های آن‌ها را که در جهت تصاحب تپه و ماهورهای اطراف دره و رخنه در روستاهای صورت

می گرفت، خشی سازند. البته گروه وابسته قصد نهایی خود را در سلطه کامل بر استان مازندران متمرکز کرده بود.

باید یادآوری شود که سربازان روسی تدریجیاً خود را از مهلکه کنار کشیدند و جز مانورهای نظامی در مدخل جنگل‌ها، در دامنه‌ها و بالای تپه ماهورها که ما شاهد آن بودیم در ظاهر کار دیگری نمی‌کردند. شکی نیست که در این مانورهای نظامی تسلط کامل خود بر منطقه را فراهم می‌آورده‌اند که البته هدف تقویت موقعیت ایادی در منطقه و حمایت از آن‌ها بود. گروه سیاسی که گهگاهی به صورت دسته‌های بزرگ با خواندن سرود حکومت کارگری و دفاع از حقوق مظلومین متداول آن روزها، اسکورت شده با افرادی با شلوار و چکمه مخصوص افسران روسی (حداقل شبیه به آن‌ها) کلت بر کمر، پرچم سرخ به دست وارد آبادی زیراب می‌شدند، وقتی به تنها ساختمان چوبی نسبتاً بزرگ آبادی متصل به ساختمان پست و تلگراف به نام کلوب (پشت مسجد جامع امروز) نزدیک می‌شدند، چند تیر هوائی هم شلیک می‌کردند. در مواردی هم تظاهرات بزرگ در دره زیراب تدارک دیده می‌شد.

شاید هرماه یا هر دو ماهی یکبار چند واگن پر از جمعیت وابسته به حزب توده از دومین پایگاه بسیار فعال آن‌ها که در شهر شاهی آن‌روز قرار داشت (بزرگ‌ترین مجتمع صنعتی و مرکز کارگری استان آن‌روز) با قطار به زیراب می‌آمدند. ابتدا با صفت منظم در حال سرودخوانی به طرف معدن زیراب و سپس

دسته جمعی به ایستگاه راه آهن برمی گشتند و در داخل آبادی کوچک زیراب همان گروه با هدف حساب شده و برای مرعوب کردن مبارزین سوادکوهی دست به تظاهرات می زندن. غروب هم با همان قطار و واگن های دولتی به شاهی مراجعت می کردن. به این ترتیب هم تظاهرات و هم گردش و تغییر با هم صورت می گرفت. (البته همهی امکانات در دست روس ها بود). مانورهای سیاسی با شدت بخشیدن و شبیخون زدن شبانه به دره زیراب هم بیشتر می شد، که بر این اساس تسریع در شکل دهی مجدد عشایر سوادکوه را بیش از پیش ضروری ساخت. تسلیحاتی که از گذشته در دست مردم هنوز باقی مانده بود. البته ارزش نظامی خود را در برابر پنج تیرهای پران یا برنو ایرانی از دست داده بود که در آن موقع مدرن ترین تفنگ همراه نظامیان بود (رضاشاه به کمک آلمانی ها کارخانه آنرا در ایران تأسیس کرد و به صورت انبوه تولید می شد). از ابزارهای همراه سربازان و ژاندارم های ارتش ایرانی مورد استفاده بوده است.

لذا تفنگ های سرپر تا شش لول های کمری سابق در برابر تفنگ برنو و کلت های کمری مانند هفت تیر یا ده تیر کمری و البته مسلسل دیگر کارآیی نظامی نداشتند، مگر در نبردهای غافلگیرانه که گهگاهی در داخل جنگل ها و یا پناهگاهها از آنها استفاده می شد.

بر این اساس حمل علني تعدادي اسلحه مدرن به وسیله مردان جوان محلی دیگر ضروري و حتمی به نظر می آمد که بی ریا آماده برای دفاع از منطقه در مقابل یکه تازی های ایادي اشغالگران بودند. برای در اختیار گرفتن رسمي اسلحه های کمری یا تفنگ های برنو باید ارتش نظارت و مجوز رسمي صادر می کرد و در اختیار افراد شناخته شده قرار می داد. بر این اساس تابعیت لازم قانون، در احترام و حفظ حرمت و حریم نظام سیاسی کشور در آن شرایط بحرانی بوده که باید رعایت می شد. اگرچه ارتش در شمال اختیار یا حضوری نداشت، اما به هر حال باید در مرکز مشورت و اجازه دریافت صادر می شد. این مأموریت توسط یکی از بستگان (اسدالله دادونژاد) انجام شد.

لذا مأموریت دوم را از دیگر بستگان به عهده می گیرند، عبدالعظيم زاهدی که از جرأت و کفایت بالایی برخوردار بود، با چند تن از بستگان مخفیانه عازم تهران می شوند. آنها با تحويل گرفتن اسلحه از ارتش در تهران با کوله باری از مهمات از بیراهه، و با پای پیاده موفق می شوند سلاح ها را به سوادکوه برسانند. مأموریتی طاقت فرسا و مرگ بار اما بسیار شجاعانه، بدون تجهیزات کافی غذایی و پوششی، در زمستان سخت، پر برف و بوران زمستانی که بیش از ده روز به طول انجامید (قصه ای شنیدنی است، در فرصت دیگر).

به این ترتیب با دراختیار گرفتن علنی اسلحه به وسیله افرادی از عشایر سوادکوه، با مجوز ارتش به شکل گیری دوباره عشایر سوادکوه با مسئولیت نصرالله خان یاور می‌انجامد و به صورت قدرتی در مقابله با ایادی بیگانه که عملأً قدرت سیاسی استان را دیدرست داشتند، ظاهر می‌شوند که در وهله اول جنبه دفاعی داشتند. قابل ذکر است که این مردان برخاسته از دره زیراب با شجاعت و به سرعت بیک گروه مبارز ملی و جان برکف در مازندران در می‌آیند. آن‌ها بارها تا پای مرگ به ضرب و جرح کشانده شدند اما با قدرت در مبارزات سیاسی خود حتی تا دشت گرگان هم پیش می‌رفتند.

آن‌چه را که آن‌ها برایم تعریف می‌کردند، دفاع از شرف و ناموس و مذهب در برابر ایادی بیگانه بود که دین را افیون می‌دانستند و کشور ما را می‌خواستند تحويل بیگانه دهند تا خود سوار بر اریکه قدرت شوند.

باید اشاره کنم که با تشکیل گروه مسلح امید و امنیت به روستاهای برگشت. به خاطر دارم که پدرم با مسلح شدن علنی و از شرایط پیش آمده ابراز خوشحالی می‌کردند. تأکید داشتند که در تدارک امکانات برای بچه‌ها حالا باید همه چیز را گذاشت و بعدها از مادر فهمیدم که ایشان از جان و دل چنین می‌کردند.

در اینجا تأکید می‌شود که هرگز ضدیت بر علیه همسایه شمالی و مردم آن سامان نبوده و نیست، بلکه بر علیه اندیشه اشغالگری با

روی کار آوردن حکومت دست نشانده و مورد تهدید قرار دادن تمامیت ارضی و حاکمیت ملی ما بوده است. چنان‌که خود روس‌ها در همان موقع بر علیه اشغال و تهدید آلمان با تمام توان و به‌ویژه با استفاده از امکانات وسیع هم پیمان‌های خود نبرد می‌کردند. لذا این نوشته هیچ قصد و غرضی بر علیه مردم روسیه و همسایه شمالی ما ندارد. ما نیاز به همزیستی مساملت‌آمیز و احترام متقابل داریم. خودمان هم باید برای برقراری امنیت داخلی اختلافات خانوادگی را که در هر شرایطی پیش می‌آید، با گذشت از کنار آن بگذریم. همیشه این ریش‌سفیدان و خردمندان هستند که به عنوان میانجی در مهار رنجش‌ها و کشمکش‌ها وارد عمل می‌شوند که البته باید حرمت آن‌ها را هم نگهداشت.

۵- آغاز درگیری‌های مسلحانه در دره‌ی زیراب

برملا شدن تشکیل گروه مقاومت مسلح به نام عشاير سوادکوه طبعاً حساسیت گروه سیاسی وابسته به روس‌ها شدیدتر و شاید در فکر قلع و قمع و سرکوب کامل می‌افتد که البته هرگز توان چنین کاری را نداشتند، مگر تهدید و ارعاب و اهانت، در عین حال تدریجاً درگیری‌ها علنی می‌شود. شایعات در روستای قادیکلا گهگاهی بر سر زبان‌ها بود که امشب به قادیکلا حمله مسلحانه می‌شود. در مواردی افرادی به مدیر مدرسه مراجعه می‌کردند که بجهه‌ها را زودتر روانه منزلشان کنید.

همان طور که اشاره شد، این حملات به ندرت صورت می‌گرفت، زیرا در شرایطی نبودند که بتوانند دست به کاری بزنند، چون هم در خود قادیکلا جوان‌ها مراقب اوضاع بودند و هم بزرگان مسلح ساکن در دره زیراب فرصت و جرأت چنین حرکتی را به مهاجمین نمی‌دادند. درگیری شبانه تلفاتی هم به همراه داشت که اغلب رهگذران بودند. مخفیگاه‌های داخل بیشهزار لرگ، سنگرهای داخل تپه و ماهورهای نیمه شرقی دره زیراب که روستاهای چهارگانه در پشت آن‌ها مخفی بودند، البته جرأت ورود هر مهاجمی را از او می‌گرفت. به خصوص این‌که در پای این دیواره شرقی سرتاسری دره، مدافعان مسلح بسیار مطمئن و بی‌اعتนา به‌حمله‌ای، استقرار داشتند.

برای ما بچه مدرسه‌ای‌ها مثل این‌که اوضاع و درگیری‌ها عادی شده بود، به لحاظ عدم ایمنی ساختمان‌های چوبی در برابر تیراندازی از دو سوی رودخانه، گهگاهی ما را در پشت مدرسه که به صورت پناهگاه مطمئن عمل می‌کرد، مدتی به‌حالت درازکش نگه می‌داشتند. از آنجا در فرصت مناسب که دیده نشویم، به سرعت از محل خارج و وارد بیشهزار لرگ می‌شدیم. گاهی هم ساعت‌ها پشت مدرسه در انتظار می‌نشستیم. در صورتی که هوا مساعد بود به‌کار کلاس درس نشسته بر روی زمین مرطوب ادامه می‌دادیم. در مواردی بسته‌هایی از لابه‌لای بیشهزار لرگ جهت حمل به تپه و ماهورهای بالا دست به‌من

واگذار می‌شد که فقط از لای شاخ و برگ، دستی دراز و با صدای آرام می‌گفت: پسرم این بسته را آن بالا ببر.

می‌گفتند از برج نقاله کنار ایستگاه راه‌آهن (تله‌کابین حمل و نقل هوائی ذغال‌سنگ) که اغلب در دست گروه سیاسی وابسته بوده، به عنوان دیدبانی استفاده می‌شود (این برج همانکنون در اختیار دانشگاه شهید بهشتی در زیراپ، قرار گرفت، برای ان برنامه‌هایی داشتم. در هر حال متعلق به شهر زیراپ و یک یادگاری ارزشمند تاریخی است). کلاً نیمه غربی دره زیراپ در دست گروه سیاسی روس‌ها بود و پایگاه نظامی خود ارتش سرخ در زیراپ در پایین دست ایستگاه راه‌آهن به سمت کردآباد در حاشیه زمین شالیزاری استقرار داشت. به ما همیشه سفارش می‌کردند هر بار سریع از منطقه دور شویم و توقف نکنیم و به پشت سر خود نگاه نیندازیم. این ماجراهی جنگ و گریز حتی برای ما بچه مدرسه‌ای‌ها در طول اشغال، تجویز و تشویق می‌شد که البته در پشت پرده چه می‌گذشت، خبری نداشتم.

۶- ماجراهی حیوان وفادار با سربازان اشغالگر

در اینجا باید به داستان سگی که در آبادی آن روزگار دره زیراپ در خاطر دارم، اشاره شود. داستان سگ سفیدرنگ و درشت اندام که نگهبانی مغازه‌های آبادی زیراپ را عهده‌دار بود، شنیدنی است. سگ سفید خال خالی، درشت اندام و بسیار مهاجم، مداوماً جلوی

مغازه‌ها با ابهت خاص پرسه می‌زد، اغلب در گوشه یکی از مغازه‌ها که در ارتفاع بالا و تقریباً مشرف به طرف ایستگاه راه‌آهن بود، به صورت قرارگاه دائمی خود دراز می‌کشید و به استراحت می‌پرداخت. اما شب تا صبح بیدار بود و پارسی می‌کرد. ما هم که موقع نهار مدرسه (از ساعت ۱۲ تا ۲ بعد از ظهر) را ترک می‌کردیم یا در جلوی مغازه‌ها می‌نشستیم و یا پرسه‌زنان این طرف و آن طرف می‌رفتیم. اگر کمی نان یا غذایی در ته سفره نهار ما باقی می‌ماند به سراغ سگ می‌رفتیم که با استقبال گرم این نگهبان وفادار رو برو می‌شدیم. انگار که او منتظر دیدارمان بود از جا بلند می‌شد و با ابهت خاصی به طرف ما می‌آمد.

البته ما جرأت نزدیک شدن به او را نداشتیم، معذالت ارتباط عاطفی بین ما، او و همین‌طور مغازه‌دارها برقرار بود. این نگهبان شجاع با سربازهای روسی سرستیز بسیار خصم‌های داشت. از دور وقتی سروکله‌ی سربازان روسی از روی پل رودخانه تalar (پلی به طول حدود صد متر با پایه‌های متعدد با نرده‌های آهنی در کنند، این پل تا سال ۱۳۸۲ ش. مورد بهره‌برداری بود)، پیدا می‌شد، سگ پارس‌کنان، با نزدیک شدن نظامیان به سوی آن‌ها حمله‌ور می‌شد که با واسطه مغازه‌داران کوتاه می‌آمد و کنار می‌رفت.

از قرار نشانه گیری و حمله ورشدن بی اختیار سگ سفید به سوی نظامیان روسی برای آنها پیامی مبنی بر انزجار و نارضایتی مردم محل از حضور آنها در منطقه بود. روزی ناظر بودیم که چند تن از افسران گروه سواره نظام روسی به محض ظاهر شدن پیچ جاده زیر مدرسه پنج کلاسه دولتی آن روز، مورد حمله بی امان قرار می گیرند. صحنه‌ای ترسناک پیش آمد، زیرا که سگ شجاع عمالاً راه آنها را سد کرده بود.

افسری با عصبانیت کلت کمری را بیرون کشید و به سمت سگ شروع به تیراندازی کرد، البته نه به نیت هدف قراردادن بلکه جهت ترساندن. بالاخره چند تن از مغازه‌داران جلو دویدند و دست‌ها را بالا گرفته سگ را از مهلکه خارج کردند. از قرار یکی از روزها وقتی نظامیان روس از عملیات صحرایی خسته و کوفته برمی گشتند، با سگ رو به رو منی شوند و جلوی آنها را می گیرد. یکی از افسرها چند تیر به سمت سگ شلیک می کند، مثل این که تیری به دست سگ اصابت می کند. گویند سگ زوزه‌کنان باشدت هرچه تمام‌تر به حمله خود ادامه می دهد. چندتن از مغازه‌داران مثل همیشه دست‌ها را باز و به جلوی افسرهای سوار بر اسب دویده و تقاضا می کنند که نزدیک و دست نگهدارید. سگ شجاع را در پناه خود گرفته و آن روز نزدیک بود در گیری بین کسبه‌های این بازار کوچک و افسران روسی رخ دهد.

این درگیری و مشاجره با وساطت یکی از پیرمردهای محلی که از راه رسیده بود، خاتمه یافت. افسرها در حالی که تیرهای هوایی شلیک می‌کردند، محل را ترک کردند و مغازه‌داران با فحاشی و نفرین به داخل مغازه کوچک و حقیر خود برگشتند. ما دیگر اثری از سگ ندیدیم. از قرار او را مسموم کردند و خاطره سگ وفادار مدت‌ها در ذهن اهالی آبادی کوچک باقی مانده و با تأسف از کشته شدن سگ وفادار یاد می‌کردند.

بحث بر این بود که وجود خود این سگ وفادار عاملی شده بود در ایجاد وحدت و همدلی بین ساکنین این آبادی کوچک. آن‌روزهای سخت اگر کسی در برابر روس‌ها و ایادی آن‌ها کوتاه می‌آمد، این سگ وفادار را مثال می‌زدند.

۷- ارتباط مصلحت‌اندیشه

اما اهمیت استراتژیکی دره زیراب همین‌طور به خط‌مشی‌های سیاسی و در پیش گرفتن استراتژی بسیار هوشیارانه و شاید خودجوش، در ظاهر به منظور مقابله و رقابت بین ایلی، اما در هر حال در حراست و مواظبت مسئولانه از کل منطقه و به‌ویژه از افراد خانواده‌های ایلی صورت می‌گرفت، که من در این‌جا تجربه خودم را برای تمام اهالی عزیز سوادکوه و البته طایفه چهارگانه دره‌ی زیراب بازگو می‌کنم.

موقع اشغال ایران، ارتش سرخ به سرعت بر شمال ایران تسلط کامل یافت. ایدی آن‌ها هم که آشنا و ناظر بر اوضاع بودند برای تحکیم موقعیت سیاسی خود دستگیری و حتی تا قصد ترور افراد متند محلی را با تمام توان بی‌مهابا پیگیری می‌کردند. در این شرایط طبعاً برقراری ارتباط و جلب اعتماد ارتیشیان روسی بسیار هم ضروری بود، بهویژه ژنرال‌های روسی دقیقاً واقعه سه دهه قبل را که در آن‌زمان در رویارویی با عشاير سوادکوه در دره زیراب که به زمین‌گیر شدن و تعقیب و بالاخره بیرون راندن ارتش تزاری از مازندران انجامید، از یاد نبرده‌اند یا حداقل شنیده‌اند. لذا طبیعی است که آن‌ها با دره زیراب از دید استراتژیکی نظامی به عنوان منطقه‌ای گمنام اما در دسر آفرین در دستور کار خود قرار داده بودند. اما ارتباط با روس‌ها اگرچه در ظاهر امر می‌توانست وابستگی این افراد با روس‌ها و طرفداری از ایده‌ئولوژی مارکسیستی آن‌ها تلقی گردد که البته همین‌طور هم شده و سوءتفاهمات جدی را به همراه داشت. اما واقعیت امر اینست که برقراری تماس و جلب اعتماد روس‌ها برای منطقه در آن شرایط بحرانی بسیار هم مفید و مؤثر بوده که حداقل کناره‌گیری روس‌ها را در درگیری مستقیم با مردم منطقه به همراه داشت. البته در دره زیراب امکان استثمار و انجام جنگ‌های چریکی در پناهگاه‌ها و قعر جنگل‌ها به راحتی امکان‌پذیر و قابل اجرا بود. اما حاصل کار تخریب، کشتار و ویرانی برای منطقه بود. روس‌ها هم از این شرایط آگاهی داشته‌اند. به همین

دلیل آن‌ها ابتدا به روستاها و به داخل جنگل‌ها به بهانه شکار (خوک و تشنی) به عملیات گشتزنی و مانورهای نظامی می‌پرداختند. در موارد زیادی به خصوص که از صبح تا پاسی از شب برای مالدارها که مشغول حمل چوب (چوب تونلی و تراورس) و ذغال جنگلی از جنگل‌های اطراف بودند، راهبندان‌ها و مزاحمت‌هایی هم ایجاد می‌کردند.

آن‌ها یعنی سربازها به زودی متوجه می‌شوند که با مقاومت مردم محل با افراد داس و تبر به دست داخل جنگل‌ها روبرو، درگیر و به طور جدی مورد تهدید قرار می‌گیرند. گهگاهی متأسفانه از سر به نیست شدن بعضی از سربازهای روسی خبر می‌رسید که بسیار سبب نگرانی بزرگان محلی می‌شد و به شدت آنرا تقبیح می‌کردند. تدریجیاً روس‌ها به یکه‌تازی‌های خود در مانورهای نظامی در تپه و ماهورها و جنگل‌های اطراف که همراه با افسران سوار بر اسب‌های قوی هیکل زین و برگ شده نظامی (ما بچه مدرسه‌ای شاهد آن بودیم) کاسته‌اند.

آن‌ها گاهی با سرعت و توأم با داد زدن بر سر ما در داخل جاده‌ها و راه‌های جنگلی از بین گوش ما رد می‌شوند. رفتار آن‌ها یادم می‌آید که بسیار تحریرآمیز بود. جالب این‌که مردم محلی کاملاً بی‌اعتنای به رفتار آن‌ها، اگر به زور یا خلافکاری متسلل می‌شوند،

حتی در آبادی کوچک دره زیراب همان‌طور که یادآوری شد با مقاومت مردم روبه‌رو بودند.

بحث بر این است که در آن شرایط بحرانی که قدرت در دست اشغالگر بود، برقراری ارتباط با نظامیان روسی از جمله ضروریات به حساب می‌آمد که می‌توانست ~~با~~^{به} هوشیاری ~~و~~^و جلب اعتماد تدریجی افسرهای روسی صورت پذیرفته از پیش آمد درگیری‌های بیهوده جلوگیری کند.

لذا مسئله برخورد عقلانیت در رویارویی با مسائل سیاسی بسیار حساس روز بوده تا خود را به دامان بیگانگان انداختن. شکی نیست که در آن شرایط نزدیکی با نظامیان روسی همان‌طور که اشاره شد با ریسک فراوان همراه بود. حالا به هر علی از رقابت بین خوانین محلی در توسل به هر طنابی جهت مرعوب کردن همدیگر، یا با یک نیت خردمندانه در جهت پیشگیری از یک درگیری خطرناک و فاجعه‌بار در منطقه عشايری صورت گرفته باشد. در هر حال با شک و تردید و سوء‌ظن نظامیان روسی و با کینه جاه‌طلبانه ایادی سیاسی داخلی آن‌ها روبه‌رو بوده است.

خوب به‌خاطر دارم که خانواده‌ها همیشه سفارش می‌کردند که اگر در مدرسه با حمله نظامیان روسی یا ایادی سیاسی آن‌ها روبه‌رو شدید، به سرعت خود را به منزل خانواده‌هایی که در نزدیکی مدرسه شما سکونت دارند، برسانید.

۸- دره زیراب در آزمون سخت خانوادگی

چندتن از بستگان به اتهام همکاری با نظامیان روسی و ایدی آنها چون دیگر کسان در شمال ایران متهم و متواری می‌شوند. ارتش با حضور مجدد خود در شمال به طور طبیعی هر یه سرعت دست به کار پاکسازی افرادی می‌شود که در طول اشغال به خصوص در منطقه بسیار حساس دره زیراب که به کانون تمرکز عملیات مسلحانه در قعر جنگل‌ها تبدیل شده بود، در ردیف اول اتهام و مورد پیگرد قرار می‌گیرند. به این لحاظ ارتش خواستار دستگیری آنها به وسیله خود گروه مقاومت مسلح در سوادکوه می‌شود. یعنی از نصرالله خان یاور سوادکوهی می‌خواهد تا با همراهی خود با ارتش وارد عمل شوند. همزمان ژاندارمری هم بسیار فعال در پی دستگیری افراد سارق مسلح که در طول اشغال به چپاول و راهزنی مشغول بودند، وارد عملیات پاکسازی می‌شود. به طور طبیعی همه خانواده‌های فامیل بسیار نگران از اوضاع پیش‌روی بودند. لذا ارتش دستگیری سریع این چندتن از بستگان که زیر انبوهی از تهمت‌های تنگ‌نظرانه قرار داشتند، زنده یا مرده در دستور کار خود قرار می‌دهد. بدون تردید و همان‌طور که اشاره شد، این‌ها هرگز قصد و نیت همکاری با بیگانه را نداشتند، مگر تلاش در جهت جلب اعتماد و پیشگیری از هرگونه تجاوز و تعارضی به خانواده‌ها و مردم منطقه توسط اشغالگران نیرومند آن‌هم در شرایط جنگی.

منزل ما که اوایل سال‌های اشغال، محل رفت و آمد سربازان روسی در روستای قادیکلا بود، در عین این‌که پدرم سعی می‌کرد در این موارد در منزل نباشد، اما با اطلاع از ارتباط یکی از بستگان سرشناس قادی با نظامیان روسی که منزل ایشان درست در رو به روی پایگاه ارتش سرخ در دره‌ی زیراب در آن‌طرف رودخانه تالار قرار داشت، در ضمن احتیاط و نگران از این ارتباط، احساس پشت‌گرمی می‌کرد.

به یاد دارم در یکی از روزها که نصرالله‌خان به قادیکلا می‌آیند، (ایشان در شیرگاه سکونت اختیار کرده بودند). مادرم (پدرم دیگر در قید حیات نبود) و عمویم مرا فرستادند به‌دبال عمومی بزرگ (مردی عارف و بذله‌گو و بسیار دوراندیش و مورد احترام همگان) تا شام را دور هم باشند. ارتش بیگانه آن روزها ایران را ترک کرده بودند. آذربایجان آزاد شده بود. افراد مسلح ایادی روس‌ها را دستگیر یا متواری ساختند و بعضی از آن‌ها هم با روس‌ها از کشور فرار کردند، جویی از خوشحالی و آرامش بر منطقه حکم فرما شد و دره زیراب هم حالا دیگر نفس راحت می‌کشید. البته این آرامش که بعداً صحبت خواهد شد، زیاد به طول نینجامید.

عموی بزرگ به اتفاق مشهدی امیر (از یاران خانوادگی) پیش مادرم چایی صرف می‌کنند و بسیار از شرایط پیش‌روی در رابطه با متواری شدن چندتن از بستگان، ابراز نگرانی و سرافکندگی

می‌کنند. از اینکه اگر واقعه ناگواری پیش آید، چه خواهد شد. پس از کمی صحبت و تبادل نظر یعقوب علی بیک هم به آن‌ها ملحق می‌شود. دست‌جمعی به سراغ آن‌ها که در اطاق پذیرایی منتظر بودند، می‌روند. من هم همیشه به دنبال این‌ها حرف‌ها بوده، مسائل را بسیار کنجکاوانه دنبال می‌کردم و آن‌ها هم طبق معمول نسبت به من بی‌اعتنای و برای انجام کارهای کوچک حضور مرا در کنار خود پذیرا می‌شدند. برایم تعجب برانگیز و قابل احترام بود که چگونه مادرم مصرانه از عموماً تقاضاً و التماس می‌کرد که دسته جمعی اقدام کنید. بعضی از جوانان فامیل ناپخته هستند، کار دست ما می‌دهند. التماس‌های مکرر مادر مرا به شدت تحت تأثیر قرار می‌داد و بالاخره مثل این‌که در آن نشست خانوادگی یعقوب علی بیک مأموریت یافت که کل جریان را زیر نظر بگیرد و از هرگونه بی‌احتیاطی جلوگیری کند.

یادم می‌آید عمومی بزرگ ما که همه از ایشان حرف شنوی داشتند، در حالی که چیق دسته بلند خود را روی فرش می‌کوبید از نصرالله خان صراحتاً می‌خواستند که باید به عباس افضلی کمک کرد و این مایه سرافکنندگی ما است که او فراری باشد و ما به دنبال دستگیری او باشیم. یعقوب علی بیک مأموریت خود را بسیار هوشیارانه انجام می‌داد. جوانمردی او زبانزد فامیل‌ها بود.

بالاخره مدتی جنگ و گریز با درایت در عین راضی نگهداشتن ارتشیان همراه، ادامه یافت. صحنه را از هر درگیری رودررویی با حضور فعال ارتشیان آنچنان در دست داشتند تا خطر دستگیری و یا هدف‌گیری متقابل پیش نیاید. حتی قبل از غافلگیری خبر می‌دادند تا محل را ترک نمایند. بالآخر ماجرا چنین بود، رودررو قرار گرفتن فامیل‌ها و برادران. خاتمه آن، که بناکی است ریش‌سفیدان و تجربه بزرگ ایل سوادکوه، که با زمینه‌سازی قبلی و معرفی در ستاد ارتش، پس از مدتی به آزادی مردی مسئول و با شهامت از فامیل، عباس افضلی و سه تن از دیگر بستگان و برگشت مجدد بین طایفه، سبب خوشحالی همه فامیل شد. مثل همیشه کدورت‌ها به فراموشی سپرده شد و افراد فامیل در کنار هم قرار گرفتند. بالاخره دره زیراب این بار هم موفق می‌شود یک بحران خانوادگی را پشت‌سر بگذراند.

نتیجه‌گیری این‌که از دیگر شگردهای دره زیراب با حضور ارتش نیرومند بیگانه، در دو قطب سیاسی جهت کنترل اوضاع بحرانی آن‌روز سوادکوه و مازندران عمل می‌کند، زیرا هرگونه حرکت نستجیده‌ای می‌توانست فاجعه‌ای به بار آورد. از یک طرف مردانی با لاف دوستی با نظامیان ارتش سرخ، از طرف دیگر تشکیل گروه مقاومت در کنار هم. از دو جنبه هم سازش و جلب اعتماد، هم قدرت‌نمایی و آماده برای دفاع مسلحانه که از خصلت تاریخی سوادکوه در حراست و پاسداری از مرزهای میهن ما است.

به هر صورت با توصل به هرزبان و روشی با کیاست و هوشیاری براساس ظرفیت آن روز آن مردان، اگرچه سوءتفاهمات اجتناب ناپذیر و سوءاستفاده‌های فرصت طلبانه‌ای را به همراه داشت، اما واقعیت امر این چنین است که مردانی وطن پرست در بوده زیراپ هر کدام با سبک و روش خود اما با هدف مشترک، اگر حتی بالاجبار در تضاد جدی باهم بوده باشند، مبارزه می‌کردند.

۹— یادآوری بعضی از اشتباهات گذشته برای زدودن آرزوگی‌های خانوادگی

آنچه که در این رابطه در ذهن خود دارم، برخوردها و سوءاستفاده‌های افرادی در چارچوب خانوادگی و طایفه‌ای است که به مواردی از آن اشاره می‌شود. البته امروز برای من هم که به یاد می‌آورم، قابل قبول نیست و باید به فراموشی سپرده شود.

در اینجا تأکید می‌شود که هیچ حرکتی ناپخته، چه از گذشته و چه در آینده نباید و نمی‌تواند سبب فاصله بین مردم این سامان شود. اشاره به این نکات به گذشته و به شرایط فرهنگی آن موقع مربوط می‌شود.

از موارد دیگر در رابطه با آزادسازی مراتع و جنگل‌های مردم سوادکوه است که با سقوط حکومت پهلوی اول به صاحبان اصلی برگشت داده می‌شد.

فصل ششم

دره زیرا ب در شکل دهی مجدد عشاير سواد کوه

تبرستان

www.abarestan.info

۱- آغاز بحران جدید سیاسی در کشور

با خروج ارتش سرخ از شمال ایران آرامش نسبی، مجدداً به دره زیرا ب هم بر می گردد. علی الظاهر مردم منطقه از یکه تازی های ایادی بیگانه فارغ می شوند. اما این آرامش موقتی بوده و تنش های سیاسی جدی تری دوباره به منطقه بازمی گردد، آن هم از طریق تب و تاب دمکراسی خواهی که البته از خواسته های مسلم مردم ایران بوده است. متأسفانه حرکت عدالت خواهی ابزاری می شود برای راه اندازی مجدد بلوها و درگیری های دیگری در ایران. به طور طبیعی شمال ایران با توجه به حضور و گستردگی فعالیت گروه های وابسته سیاسی عملاً در کانون بحران قرار می گیرد.

با توجه به شرایط بسیار بحرانی و خطربناک شمال ایران به ویژه مازندران، دره زیرا ب با وظیفه جدیدی رو به رو می شود.

۲- دره زیرا ب در گیر تنش های سیاسی منطقه ای

با پیش آمدن شرایط جدید سیاسی و ناتوانی دولت مرکزی، براساس خصلت تاریخی - ملی این سرزمنی، وطن پرستان در موقع بحرانی از گوشه و کنار ایران، گمنام و بینیاز، برای حراست از استقلال و تمامیت

ارضی کشور قد علم می کنند کہ از برجسته ترین پیشگامان در تاریخ ایران، عشاير ایران می باشند. دره زیراب هم به دنبال تشکیل هسته مقاومت مسلحane در موقع حضور ارتش بیگانه، این بار به شکل دھی مجدد عشاير سوادکوه در کنار گروههای سیاسی منطقه ای و ملی اقدام می کند. بالاخره تشکیل عشاير سوادکوه با تلاش فراوان دره زیراب تو دیگر بستگان سوادکوهی به وقوع می پيوندد.

ای کاش که رهبران جبهه ملی در آن شرایط و فرصت های خوبی که در پیش داشتند، اندکی به واقعیت های جامعه و به دسیسه های پشت پرده دوران جنگ سرد توجه می کردند که چه می گذرد و کشور در چه وضعیتی است. در شرایطی که ایران عملاً در ورطه سقوط قرار داشت، طبیعی بود که یا در چنگ کمونیست ها و یا به دست امریکائی ها خواهد افتاد. حلوا و شیرینی هم برای کسی تقسیم نمی کردند. در دنیای آن روز، جنگ قدرت بسیار بی رحم و خشن بعد از پایان جنگ جهانی دوم که بر دنیا حکم فرما بود، ایران هم عملاً رها شده در دریای طوفانی ناشی از رقابت قدرت های خسته از جنگ در منطقه خاور میانه بود.

به هر حال همان طور که اشاره شد، دره زیراب به پایگاه فعالیت های سیاسی عشاير سوادکوه در می آید. زیرابی ها در حمایت از وطن پرستان (اصطلاح آن روز گروههای سیاسی ملی در مقابل گروه چپ وابسته) مازندران در ارتباط تنگاتنگ، با مردم شاهی (قائم شهر) به ویره قادریکلایی های شاهی قرار می گیرند. قدردان چند نفر از رهبرانی که در شهر شاهی در دیبرستان در آن شرایط آشفته سیاسی زیر چتر حمایتی

آن‌ها قرار داشتم، هستم. این‌ها به نمایندگی از همه وطن‌پرستان شهر شاهی در مقابله با خطر سقوط کشور به‌ویژه مازندران، جان بر کف، همگام با عشاير سوادکوه به‌ویژه زيرابي‌ها مبارزه می‌کردند. ياد آن‌ها را گرامی می‌دارم. در اين‌جا هرگز قصد ندارم عملکرد اجتماعی کسی يا گروهی را نفي يا دفاع کنم. بحث ما نيت و عملکردهای سیاسي است. به‌هرحال نصرالخان و ياران او نيازی به دستور گرفتن از مرجعی نداشته‌اند. مبارزات آن‌ها با بنيازی و با اتكاء به اعتقاد و ايمان و پايبيدي به وطن خواهی بود. انديشهای که قرن‌ها به ارث برده، در چارچوب جامعه ايلی و خصلت عشايری ايران صورت می‌گرفت. دره زيراب تا ۲۸ مرداد در دفاع از نظام سیاسي موجود کشور با دست خالي و بدون کمترین حمایت از جايی، عمل کرده است.

البته دولت‌های وقت تا آخر سال ۱۳۳۱ش. خود درمانده و متزلزل بوده‌اند، تا جايی که از اوایل سال ۱۳۳۲ش. کشور در ورطه فروپاشی قرار داشت. در ايالت‌های کشور به‌ویژه شمال و جنوب و غرب امنیتی وجود نداشت. اين عشاير مناطق بودند که اوضاع را تحت کنترل داشتند. از زمستان سال ۱۳۳۱ش. بحران جدی شمال را دربر گرفته، فقر و بی‌پولی اداره امور را عملاً فلجه کرده بود. عدم پرداخت حقوق کارگران منطقه صنعتی مازندران و در خود دره زيراب و شيرگاه که بيش از شش هزار نفر کارگر داشت، موج نارضایتی همه جا را فرا گرفت و شرایط تمام و کمال برای زمينه‌سازی تحركات و به دست گرفتن قدرت سیاسي گروه‌های وابسته سیاسي که آزادانه و با قدرت و برنامه‌ريزي شده

عمل می کردند، آماده شد. از اوایل سال ۱۳۳۲ش. اوضاع به شدت متینج شد و ترس و نگرانی زندگی مردم را عملأً فلجه کرده و کسی هم گوشش بدھکار هشدارها نبود. مراجعات مکرر به مسئولان مملکت که فکری برای این اوضاع و سروسامان دادن به شرایط بهم ریخته شود، حاصل نداشت. اما دفاع از وطن در اندیشه عشاير بود و با زندگی او عجین شده بود.

برای دره زیراب در استان مازندران به عنوان مرکز فعالیت عشاير سوادکوه هم، چنین بوده است زیرا پس از سروسامان یافتن اوضاع و برقراری امنیت سیاسی، همان مردان، کار و زندگی معمول و متداول خود را بدون کمترین چشم داشتی از جایی که البته باید برای همگان چنین باشد، پیش می گرفتند. جالب این جاست که عده‌ای از سران گروه‌های سیاسی وابسته، افراد ملی را به باد انتقاد می گرفتند، اما خودشان پس از برگشت اوضاع به سرعت تغییر ماهیت داده و به مسند پست‌های مدیریتی دست می یافتند. البته ولایت خودمان در مازندران از این فریضت طلبی‌ها فراوان تجربه شده است.

۳- دره زیراب در واقعه ۲۸ مرداد و عشاير سوادکوه

دره زیراب بسیار نگران از اوضاع پیش روی، بود. به خصوص که از مرداد ماه ۱۳۳۲ش. کشمکش‌ها بالا گرفته، شرایط سیاسی در شمال ایران عملأً از کنترل مسئولان خارج شده، هرج و مرج همه‌جا را دربر گرفته بود. گروه سیاسی وابسته با قدرت، یکه تاز میدان می شود. بعضی از مبارزان

وطن خواه به سوی تهران حرکت می‌کنند. بعضی سعی کردند، در استمار بمانند و جبهه مقاومت تشکیل دهنند. درگیری خیابانی در شهرهای مازندران بهخصوص در شهر شاهی کار هر روزه شده بود. ارگان‌های مسئول برقراری نظم و آرامش، چون شهربانی شهرها و ژاندارمری دیگر از قدرت و توانائی لازم برخوردار نبودند^۱ گروه سیاسی وابسته علی‌الظاهر مسلط بر اوضاع، با امید و قاطعیت از سرنوشت دولت و تغییر نظام سیاسی صحبت می‌کردند. شاید آن‌ها به برنامه‌های پشت پرده شبکه نظامی حزب توده در ارتش چشم دوخته بودند که احتمالاً دولت وقت و یارانش از آن بی‌خبر بودند و خود رکن دو ارتش به عنوان کانون حراست و امنیت اطلاعات ارتش ایران یا بی‌توجه بوده و یا توان برخورد را نداشت. که البته عده‌ای از آن‌ها روانه زندان شده بودند.

البته دولت وقت مثل غریقی سوار بر روی تخته پاره‌ای در اقیانوس طوفانی سرگردان (از قول بزرگ ایل)، در عالم سیاست در مبارزه با استعمار و جنگ و دعوا بین خودشان سرگرم بودند و رئیس دولت هم زیر پتو سنگر گرفته بودند. مملکت بی‌صاحب و به حال خود رها شده بود. مثل این‌که او از تهران که برگشت با بستگان و یاران خود در سوادکوه و قادیکلا شاهی به این نتیجه می‌رسند که باید خود را در برابر هراتفاقي آماده سازند.

این سرنوشت دره زیراب بود که دوباره در رویارویی با وقایع سیاسی ناخواسته قرار می‌گیرد. شاه جوان که تهران را ترک می‌کند، یاران

نخست وزیر پرخاشگری را نسبت به او شدت می بخشدند. در درون ارتش موج نگرانی و نارضایتی در عین احترام به نخست وزیر وقت و حمایت کامل از ایشان آشکار می شود. در هفته آخر مرداد ماه خبر می رسد که شاه ایران را ترک کرد، آن هم عجولانه و با همسرش ثریا پهلوی از نوشهر به اروپا گریختند.

رادیو تهران این خبر را پخش می کند. با سخنرانی وزیر امور خارجه دکتر مصدق که توأم با فحاشی و اهانت (همان سخنان همیشگی مجریان و گویندگان حزب توده در رادیو مسکو بر علیه حکام ایران) بوده است. این خبر و پیام سبب برانگیختن ترس و وحشت و پخش شایعات در بین مردم شد و این که حزب توده و توده های نفتی وابسته به انگلیسی ها و امریکایی ها در پی سقوط حکومت هستند و مملکت با خطر جدی رو به روس است و ایران به دست کمونیست ها خواهد افتاد. به طور طبیعی عشایر و ارتش به عنوان معارضان اصلی در خط مقدم مقابله با حرکت براندازی قرار می گیرند. بعدها شایع شد که عده ای از افسران شبکه حزب توده در ارتش جهت دستگیری و یا به قتل رساندن شاه (اولین اقدام علنی ترور نافرجام شاه به وسیله حزب توده در اسفند ماه ۱۳۲۷ ش. صورت گرفت) به نوشهر یورش می برند، ولی قبل از رسیدن و انجام عملیات شاه مطلع شده و از مهلکه به در می رود.

آیا وزیر امور خارجه، نخست وزیر وقت از ماجرا با خبر بوده و اگر نبوده چرا؟ بعدها جبهه ملی موضع خودش را در این باره روشن نکرد و

اگر حزب توده موفق می شد، چه بر سر دولت ملی وقت می آمد. بدون تردید کشور ما با فاجعه سیاسی حتی در حد جنگ داخلی گرفتار می شد. (عشایر و ارتش و حتی اکثر مردم ایران به ویژه مردم شمال هرگز پذیرای حکومت کمونیستی و قرار گرفتن زیر سلطه نظام استالینی نبودند). برنامه جبهه ملی چه بود و اگر حقایق برای مردم روشن می شد آیا دوباره مردم ایران به آنها اعتقاد می کردند؟

نکته ای که در اینجا باید به آن اشاره شود در این موارد ^{www.tabarestan.info} افرادی چون عبدالعظيم زاهدی، غلامعلی اولادی، رضا زاهدی و دیگر بستگان در زیراب با شجاعت هرچه تمام‌تر عمل می کردند که من خود فراوان شاهد آن بوده‌ام. آنها بعدها برایم تعریف می کردند که ما در آن روزها به این نتیجه رسیدیم که روس‌ها تعدادی از لشکرهای نظامی خود را در مرزهای شمال ایران آماده کرده بودند تا به محض به قدرت رسیدن ایادی آنها در ایران (حزب توده) و یا حتی با سلطه کامل بر مازندران وارد خاک ایران شوند. لذا همه ما تصمیم گرفتیم جان خود را در این راه بگذاریم. در عین این که امید کمترین حمایتی از حکومت مرکزی نداشتیم. همیشه تأکید بر این بود که روند مقابله باید بدون کمترین خون‌ریزی و بسیار حساب شده اجرا شود.

بزرگ ایل سوادکوه همیشه احتیاط و احترام به شخصیت مردم و بر گذشت و سخاوتمندی تأکید داشت. افراد خاطری را پس از دستگیری و بازخواست شدن، بدون این که به دست مأمورین دولتی بدهد با احترام به

خانواده هاشان بر می گرداند. به این دلیل که آنها هرگز خواهان آن نیستند که ابزار دست بیگانه شوند. بچه ها فریب می خورند و باید راهنمایی شوند. در هر حال بلا فاصله آنها را آزاد می کرد. من بعدها که با بعضی از آنها برخورد داشتم، ممنون بودند که آنها را در جوانی نجات داده اند. شیرگاه به عنوان محل سکونت نصراله خان و همین طور محل مناسبی بوده برای رخنه و اختفای گروه های وابسته به روس ها و در هواردی به آن جا شبیخون هایی هم می زدند که از آن جمله در یکی از این موارد به کشته شدن بخشدار سوادگوه، منجر شد. در آن روز زیرا بی های خشمگین برای کترل منطقه و خواباندن قائله به قلع و قمع و دستگیری افرادی که از شهرهای استان آمده بودند، پرداختند.

در هر حال ایشان تأکید و سفارش در مدارا داشت. بعد از مدتی که قضایا ریشه یابی و عاملین شناسایی شدند، از جمله افسر خاطی (در ژاندارمری) که او از اعتماد ژاندارمری استان سوءاستفاده کرده و دست عاملان غائله را باز گذاشته بود و مسبب چنین فاجعه جانی که زخمی شدن تعداد زیادی را به همراه داشت، بود. در این مورد هم به جای تحویل ایشان با اسناد و مدارک به دادگاه نظامی به تنیه اکتفاء می شود و جالب اینکه دستور داد تا کلاه و فرنج نظامی را برای اینکه بی حرمتی به ارتش نشده باشد، از تن او خارج کنند و به عنوان فرد عادی تنیه شود. پس از گرفتن تعهد و به احترام همسر و فرزندان او، افسر خاطی به سرکارش برگردانده می شود. در همان موقع فرمانده او اعتراف می کرد که

توان کنترل و مهار ابواب جمعی خود را ندارد. (این چنین اوضاعی در سال‌ها قبل از ۲۸ مرداد بر استان مازندران حکم فرما بود). در حالی که دیگر رمکی بر پیکره‌ی سیستم حکومتی در استان نمانده بود، عده‌ای از دولتیان ترجیح می‌دادند برای گذران زندگی با گروه سیاسی وابسته همکاری کنند، چون تمام جریان امور ^{پس} را ^{گاهی} به زندگانی روزمره مردم مربوط می‌شد، آن‌ها با پست مدیریتی در ید خود ^{نشستند} و در تمام امور دخالت می‌کردند.

حکومت مرکزی دیگر قدرتی در کنترل و هماهنگی اوضاع نداشت. مازندران در اضطراب بود و عشایر سوادکوه هم خود را آماده کرده بود برای هرگونه پیش‌آمدی. در عین این‌که از دره زیراب تا شهر شاهی آن روز که به عنوان چتر تدافعی بر استان مازندران عمل می‌کرد، به وسیله زیرابی‌ها و قادیکلایی‌های شاهی (قائمشهر) در نهایت قدرت حراست و در تحت کنترل قرار داشت.

واقعی روز ۲۸ مرداد که سقوط حکومت ملی را به هر علیٰ به همراه داشت، بسیار غم‌انگیز برای آزادی‌خواهان وطن ما بود. رهبران جبهه ملی به جای چاره‌اندیشی از حکومت در حال فروپاشی، جا پای حزب توode می‌گذارد. شرمساری برای حزب تووده بیش از یک دهه (از ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ش.) عاملی شد در تفرقه‌افکنی و برادرکشی، ترور و اغفال جوانان و بالاخره ناکامی در دو مرحله کودتا بر علیه شاه جوان (در این‌جا اصلاً به قصد دفاع از دربار نیست بلکه از عملکردها و حاصل آن برای مردم ایران

صحبت می‌شود.). بالاخره در واقعه ۲۸ مرداد با همه تلخی، شادی ناخواسته برای وطن پرستان و اکثر مردم ایران را به همراه داشت که به دلیل نگرانی جدی از سقوط کشور و افتادن به چنگ نظام استالینیستی سوری در برای آن لحظات، روزشماری می‌کردند، بود (آنچه که بر سر افغانستان در کمتر از ۳۰ سال بعد آمد).

اگرچه در ابتدای امر عشاير ایران مورد توجه و محبت شاه جوان و نظام حکومتی قرار گرفت، اما به تدریج عشاير براساس خصلت خود که در موارد اضطراری بی‌نیاز و بدون چشم‌داشتی جوان‌مردانه وارد میدان می‌شد، تدریجاً به حاشیه رانده و به‌دنبال زندگی ایلی خود می‌روند. نصرالله‌خان یاور(قبادی) در اوآخر زندگی خود (اوایل دهه ۵۰ ش). نه دیناری اندوخته داشت و نه دیناری هم به کسی مديون بود. به جز ساختمان مسکونی بر روی ملک آبا و اجدادی خود در شیرگاه، بستگان و یاران ایلی او هم که البته جوان‌تر از او بودند، وضع بهتری نداشتند. عبدالعظيم زاهدی که فوت او در سن میانسالی در اواسط دهه ۵۰ ش. در حین خدمت اتفاق افتاده بود، به عنوان شهردار یکی از شهرهای سوادکوه تمام وقت خود را برای کمک به عمران منطقه می‌گذاشت تنها ارشیه به جا مانده از ایشان منزل مسکونی در زیراب بود. قابل ذکر است که شخصاً حتی با مراجعته به استاندار وقت، پیگیر برقراری مستمری ماهیانه به عنوان بازنیستگی ایشان می‌شوم (یاد همه‌ی آن‌ها را گرامی می‌دارم).

۴ - دره زیراب و انقلاب اسلامی مردم ایران

دره زیراب با توجه به تجربیات تلخی که از تجاوزات و دخل و تصرفات همسایه شمالی خود داشت، مثل همه مردم ایران از حضور شخصیت مذهبی عالی مقام در رأس این جنبش بزرگ ملی خرسند و با امید هم صدا می شوند. یکی از بزرگان مذهبی شمال ایران از دره زیراب، آیت الله عبداله نظری به اتفاق یار همیشگی خود حجت‌الاسلام حجاج مصطفی مصطفوی با اعلام حمایت از ایشان، در کنارشان قرارمی‌گیرند و بالاخره از پاریس تا تهران همراه و هم‌صدای رهبر مذهبی می‌شوند. بعد از پیروزی انقلاب هردوی آن‌ها با اجتناب از سمت سیاسی به کار تبلیغات مذهبی متداول خود می‌پردازند.

مردم سوادکوه چون اکثر قریب به اتفاق مردم ایران با احترام هرچه بیشتر به باورهای دینی، با اعتماد به جامعه روحانیت، صمیمانه به استقبال وقایع پیش روی می‌شتابند.

تبرستان

www.tabarestan.info

ISBN:978-600-92207-0-0

Professor Ataollah GHOBADIAN

IRAN - 2012